



۱

# رسائل فلسفی

نظام الدین احمد گیلانی

دفتر اول:

مذہب العالم، شرح کلمۃ الاسلام، العقل الخصال

منافع موت، در شرح کائنات جو و رعد و برق و صاعقه

زیر نظر

اوا اور تممن

محمد کریمی زنجانی اصل



مقدمہ و تحقیق

آزادہ کرباسیان

محمد کریمی زنجانی اصل

نشر: مجمع ذخائر اسلام - قم

و دانشگاه فردریش ویلملم - بن

۱۳۹۱ خورشیدی



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

|                       |  |
|-----------------------|--|
| سرشناسه :             | حکیم الملک گیلانی، نظام الدین احمد، ۹۹۳ - پس از ۱۰۷۱ ق.  |
| عنوان و نام پدیدآور : | رسائل فلسفی / نظام الدین احمد گیلانی؛ با مقدمه و تحقیق آزاده کریمیان، محمد کریمی زنجانی اصل.               |
| مشخصات نشر :          | قم: مجمع ذخائر اسلامی؛ بن: مؤسسه مطالعات شرقی و آسیایی دانشگاه بن، ۳۰۱۳ م. = ۱۳۹۱ -                        |
| مشخصات ظاهری :        | ج.   |
| فروست :               | میراث قطبشاهی / زیر نظر اوا اورنمن، محمد کریمی زنجانی اصل؛ ۱.  |
| شابک :                | دوره: ۶-۳۶۶-۹۸۸-۹۶۴: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۸-۳۶۰-۴؛ ۱۳۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۸-۳۶۰-۴                                     |
| وضعیت فهرست نویسی :   | فیا  |
| پادانیت :             | کتابنامه.  |
| مندرجات :             | ج. ۱. حدوث العالم، شرح کلمه الاسلام، فی بیان العقل الفعال، منافع موت، در شرح کاپیات جو و رعد و برق و صاعقه |
| موضوع :               | فلسفه اسلامی -- مقاله ها و خطابه ها  |
| شناسه افروده :        | کریمیان، آزاده، ۱۳۴۸ - ، مقدمه نویسی   |
| شناسه افروده :        | کریمی زنجانی اصل، محمد، ۱۳۵۲ - ، مقدمه نویسی   |
| شناسه افروده :        | اورنمن، اوا  |
| شناسه افروده :        | Orthmann, Eva  |
| شناسه افروده :        | دانشگاه بن. مؤسسه مطالعات شرقی و آسیایی  |
| شناسه افروده :        | Universität Bonn. Institut für Orient- und Asienwissenschaften   |
| رده بندی کنگره :      | BBRA/۵۷۶ج ۱۳۹۱   |
| رده بندی دیویی :      | ۱۸۹/۱  |
| شماره کتابشناسی :     | ۲۶۹۲۷۰۳  |

ملی

۱

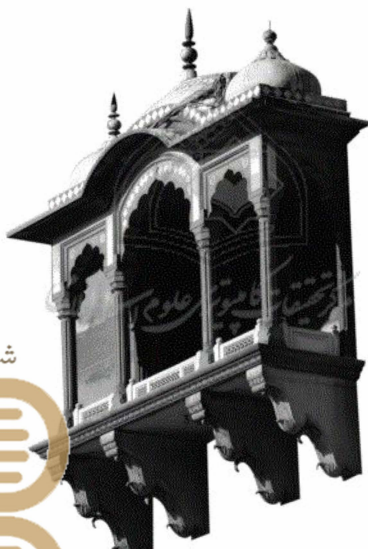
مکتبہ  
قصبہ

# رسائل فلسفی

نظام الدین احمد گیلانی

دفتر اول

حدوث العالم، شرح کلمۃ الاسلام، العقل الفعّال  
منافع موت، در شرح کائنات جو و رعد و برق و صاعقه



شبكة كتب الشيعة

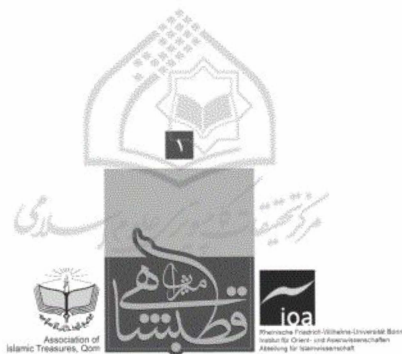


مقدمه و تحقیق  
آزاده کرباسیان  
محمد کریمی زنجانی اصل

نشر: مجمع ذخائر اسلام - قم و دانشگاه فردریش ویلملم - برلین  
۱۳۹۱ خورشیدی

shiabooks.net

رابطہ بدیل < mktba.net



مجمع ذخائر اسلامی - قم، ایران / مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه فردریش ویلهلم - بن، آلمان

رساله فلسفی نظام الدین احمد گیلانی  
حدوث العالم، شرح کلمة الاسلام، فی بیان العقل الفعّال  
منافع موت، در شرح کائنات جو و رعد و برق و صاعقه  
تألیف: نظام الدین احمد گیلانی (م پس از ۱۰۷۱ ق)

مقدمه و تحقیق: آزاده کرباسیان، محمد کریمی زنجانی اصل  
نشر: مجمع ذخائر اسلامی - قم، دانشگاه فردریش ویلهلم - بن  
طراح گرافیک: هادی معزی - عکس روی جلد: سید صادق اشکوری  
چاپ: فلهور صحافی: نفیس ثوبت چاپ: اول - اردیبهشت ۱۳۹۱ ش (۲۰۱۲ م)  
شمارگان: ۱۱۰ جلد - شابک این مجلد: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۸-۲۶۰-۴  
شابک میراث قطعی‌شاهی: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۸-۲۶۶-۶  
قیمت در سال انتشار: ۱۲۰۰۰ تومان (۲۰۰۰ یورو)

ارتباط با ناشر در ایران

قم - خیابان آذر، کوی ۲۲ - پلاک ۱ - مجمع ذخائر اسلامی  
تلفن: ۹۸۲۵۱ ۷۷۱۲۷۴۰ - دوزنگار ۱۱۱۹ ۷۷۰ ۹۸۲۵۱ - همراه: ۹۸۹۱۲ ۲۵۲ ۴۳۳۵  
www.zakhair.net    www.mzi.ir

برای دریافت نسخه الکترونیکی، شش ماه پس از انتشار اثر، به سایت مجمع ذخائر اسلامی و دانشگاه بن رجوع کنید.



زیر نظر  
اوا اور تمن  
محمد کریمی زنجانی اصل

مشاوران علمی

- |                              |                                   |
|------------------------------|-----------------------------------|
| صادق آصف آگاہ (حسینی اشکوری) | مجمع ذخائر اسلامی (ایران)         |
| فابریزیو اسپتزیاله           | دانشگاه سوربن، پاریس ۳ (فرانسه)   |
| سوو د اونیفریو               | دانشگاه پولونیا (ایتالیا)         |
| اشتفان پپ                    | مؤسسه مطالعات ایرانی (اتریش)      |
| محمد شریفی                   | مؤسسه فرهنگ نشر نو (ایران)        |
| شادروان حسین ضیائی           | دانشگاه کالیفرنیا (آمریکا)        |
| حکیم سید ظل الرحمن           | آکادمی ابن سینا، علیگرہ (ہند)     |
| اشتفان کانرمن                | دانشگاه بُن (آلمان)               |
| فتح اللہ مجتہائی             | دايرة المعارف بزرگ اسلامی (ایران) |
| علی مرتضویان                 | دانشگاه آزاد اسلامی (ایران)       |

به یاد  
دکتر حسین ضیائی



(۱۳۲۳-۱۳۹۰ ش)

## پیشگفتار

قطبشاهیان از سلسله‌های بزرگ اسلامی در هند بودند. همزمان با نخستین امپراطوران مغول، آنها با سرپیچی از همسایگان شمالی خود، در پایان سدهٔ دهم هجری / هفدهم میلادی، به فرجام، گلکنده در جنوب هند را فتح کردند. سلاطین قطبشاهی در روزگار فرمانروایی‌شان، در حدود دو سده، با تأسیس مراکز متعددی برای آموزش و پژوهش، در جذب دانش پژوهان از سراسر جهان اسلام به دربار خود کوشیدند. با این حال، مهم‌ترین و برجسته‌ترین دانشمندانی که به گلکنده رهسپار شدند، ایرانی بودند. دلبستگی و پایبندی قطبشاهیان به تشیع و بهره‌گیری آنها از زبان فارسی به عنوان زبان رسمی دربار، گلکنده را برای اهل علم و فرهنگ ایران بس جذاب می‌نمود. در طول این دوره، متون فارسی و عربی فراوانی نوشته شده است، در حالی که با دریغ، شمار اندکی از آنها تصحیح شده‌اند؛ همچنان که دربارهٔ تدریخ اندیشه و اندیشوران آن روزگار نیز پژوهش‌های انگشتشماری در دست است. "میراث قطبشاهی" با نسخ‌برگردان متون فارسی و عربی نوشته شده در طول سلطنت قطبشاهیان، می‌کوشد بخشی از این میراث را در اختیار نهد. کتابهای این مجموعه، دامنهٔ گسترده‌ای از موضوعات را دربرمی‌گیرد؛ از جمله تاریخ‌نگاری، فلسفه، پزشکی، عرفان، ادبیات، مطالعات قرآنی و الهیات.



برای هر مجلد از این مجموعه، بر اساس معیارهای نسخه‌شناختی، یک نسخه خطی، برگزیده‌ایم. کوشیده‌ایم که به نسخه‌های قدیمی‌تر و دقیق‌تر اولویت دهیم. با این حال، در دسترس بودن، خوانایی و امکان تکثیر آنها نیز مورد توجه قرار گرفته است. هر مجلد، مقدمه‌ای به زبان‌های فارسی یا انگلیسی دارد که در آن زندگینامه نویسنده اثر و همچنین برخی اطلاعات مربوط به نسخه‌های خطی موجود از آن و محتوای کتاب ارائه شده است. این معرفی‌ها هرگز داعیه تجزیه و تحلیل ژرف مباحث مربوطه را ندارند و چنین عرصه‌ای برای مطالعات بعدی باز است. قصد این مجموعه، در اختیار نهادن شماری از نسخه‌ها و مواد اساسی برای پژوهش بیشتر است.

بایسته است تمام کسانی که یاریگر ما در انتشار این مجموعه نسخه‌برگردان بوده‌اند را سپاس گوئیم. پیش از همه، همکاران ایرانی‌مان را که یاریگر ما بودند، از دستیابی به نسخه‌های خطی تا مراحل انتشار آنها، آنگاه، از تمامی اعضای شورای علمی و محققانی که با پیشنهادات خود و ابراز تمایل به نگارش مقدمه بر کتاب‌ها، در انجام این کار و به فرجام رساندن آن یاریمان کردند. امیدواریم که این مجموعه در افزایش دانش ما نسبت به روزگار قطبشاهی سهمی داشته باشد و سرآغازی گردد برای پژوهش‌های بیشتری درباره این سلسله جذاب و تاریخ اندیشه آن.

اکنون، ژرفترین اندوه ما، از دست دادن دکتر حسین ضیائی، یکی از اعضای هیئت علمی این مجموعه است. با دروغ، اکنون او در میان ما نیست که انتشار نخستین دفتر این مجموعه را شاهد باشد. پس، آن را به یاد او منتشر می‌کنیم.

بُن، شانزدهم مارس ۲۰۱۲ میلادی

اوا اورتمن / محمد کریمی زنجانی اصل

## فهرست مطالب

### مقدمه محققان

|    |   |
|----|---|
| ۱۱ | اشارت و یاد .....                                   |
| ۱۳ | درآمدی بر زندگی و آثار نظام‌الدین احمد گیلانی ..... |
| ۲۵ | گذری بر مجالس حکمی دربار قطبشاهی .....              |
| ۲۷ | مروری بر محتوای رسائل .....                         |

### متن رسائل

|     |                             |
|-----|-----------------------------|
| ۵۱  | حدوث العالم .....           |
| ۷۳  | فی شرح کلمة الاسلام .....   |
| ۸۴  | فی بیان العقل الفعّال ..... |
| ۱۱۱ | منافع موت .....             |
| ۱۲۱ | در شرح کائنات جوّ .....     |



## اشارت و یاد

آشنایی نگارندگان این یادداشت با آثار نظام‌الدین احمد گیلانی به آغاز آشنایی فرخنده‌ای بازمی‌گردد که به لطف دوست بسیار عزیز، دکتر داوید دوران‌گدی David Durand-Guédy در پاییز ۱۳۸۵ شمسی در انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران، با دکتر فابریتزئو اسپتزیاله Fabrizio Speziale دست داد.

تصویر صفحاتی از نسخه‌های شجره دانش و مجموعه حکیم الملک که دکتر اسپتزیاله سخلوتمندانه و با خوشرویی در اختیار ما نهاد، بهانه آشنایی با میراث حکیم فرزانه‌ای از شمار ناشناختگان عصر صفوی شد و اندکی بعد به لطف دوستان اهل علم در مرکز احیاء میراث اسلامی شهر قم، تصویر مجموعه شماره ۹۸۱ نسخه‌های خطی این مرکز در اختیارمان قرار گرفت و با آثار دیگری از گیلانی آشنا شدیم.

پس از یک سال، به تشویق دکتر اسپتزیاله در همایش بین‌المللی «دانش پزشکی ایران و هند در دوران مدرن»<sup>۱</sup> درباره آثار پزشکی این حکیم دانشی گفتاری ارائه شد. در حالی که اندکی پیش از آن، به یاری یکدیگر چند عنوان

<sup>۱</sup> به کوشش دانشگاه علوم پزشکی تهران و انجمن ایرانشناسی فرانسه و کمیته فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران، ۲۳ - ۲۵ بهمن ۱۳۸۶ ش، تالار ابن سینا دانشگاه تهران.

از آثار پزشکی و حکمی نظام الدین احمد را تصحیح کرده بودیم که نخستین آنها با عنوان «منافع موت» در شماره ۱۰ ماهنامه اطلاعات حکمت و معرفت (دی ۱۳۸۶ ش، صص ۵۸ - ۶۰) منتشر شد. اما انتشار سایر رساله‌ها به دلیل گرفتاری‌های روزمره متوقف ماند.

اکنون پس از چند سال، شادمانیم که بار دیگر مجالی دست داد تا به دستامد تحقیق آن روزگار نگاهی بیفکنیم و پیش از انتشار متن تصحیح شده آن رساله‌ها، نسخه عکسی‌شان را به صورت موضوعی برای انتشار آماده کنیم. بی‌گمان، انجام این کار، بدون همدلی دوستانی که یادشان همیشه با ما است، میسر نمی‌شد و دفتر پیش رو بی یاری آنها چنان که باید سامان نمی‌یافت. تا همیشه خود را رهین منت ایشان می‌دانیم که از سر محبت و مهر، یاریمان کردند.

کمترین سپاس از این دانشوران بی‌ادعا، بهترین آرزوهای ما برای موفقیت‌های روزافزون دوستانی بزرگوار است که «بسی انسانی» اند. به یاری یزدان، درود فراوان ما پیشکش لطف‌های بیکران آنها باد.

آزاده کرباسیان / محمد کریمی زنجانی اصل

بُن، جمهوری فدرال آلمان / سه شنبه اول شهریور ۱۳۹۰ ش

پی‌سخن: با درخ، این دفتر هنگامی به چاپ سپرده شد که نفس روشن‌اندیش شادروان دکتر حسین ضیائی به نور الانوار پیوست. او به عمر خویش در بزرگداشت میراث عقلی و معنوی جهان پُر مهر ایرانی کوشید و به آثارش، ترکیبی سترگ باشکوه و نورانی از عقلانیت و معنویت عرضه نمود. پس، دستامد تلاشمان را به یادش منتشر می‌کنیم تا اشارتی باشد بر حضور همیشه‌اوی که در پیکار دیرینه روشنائی و تاریکی، شهسواری نوراندیش بود / بیست و پنجم اسفند ۱۳۹۰ ش

## درآمدی بر زندگی و آثار نظام‌الدین احمد گیلانی

اسناد و منابع موجود نشان می‌دهند که روزگار قطبشاهیان شیعی، بی‌هیچ گزافی، دوران اوج پیوندهای علمی و فرهنگی ایران و جنوب شبه قاره هند و پاکستان است.<sup>۱</sup>

پس از تثبیت مرزهای گلکنده در روزگار سلطان ابراهیم قطبشاه (۹۵۸-۹۸۸ ق)، روابط با ایران چنان گسترش یافت که سید محمد اکبر، فرزند میر محمد باقر داماد (۱۰۴۰ م ق) به این دیار مهاجرت کرد. گذشته از او، در این روزگار، ایرانیان نامبردار دیگری مانند حاجی ابرقوهی، امیر تقی اصفهانی، معزالدین وفاخان و محمد اصفهانی هم به دربار قطبشاهی پیوستند.

پس از سلطان ابراهیم، در عهد محمد قلی بن ابراهیم قطبشاه (۱۰۲۰ م ق)، ادب و هنر در این دیار از رونق سابق برخوردار بود تا آنکه به سال ۱۰۰۰ هجری قمری به فرمان این پادشاه شیعی و ایرانی‌نژاد تلنگاله<sup>۲</sup> و با یاری

<sup>۱</sup>. درباره این دوره نک:

Haroon Khan Sherwani, *History of the Qutb Shāhī Dynasty*, New Delhi, 1974.

<sup>۲</sup>. درباره او نک:

Haroon Khan Sherwani, *Muhammad-Qulī Qutb Shāh*, Bombay, 1976.

صدر اعظم ایرانی‌اش میر محمد مؤمن استرآبادی (م ۱۰۳۴ ق)<sup>۱</sup>، حیدرآباد دکن دکن با بهره‌گیری از الگوی شهر اصفهان به عنوان شهری نوین‌یاد چنان طراحی شد که اکنون مرکز ایالت آندهرپرادش در جنوب هندوستان، و همچنان میراث‌بر فرهنگ ایرانی است.<sup>۲</sup>

برادرزاده و داماد محمد قلی‌خان، سلطان محمد قطبشاه (۱۰۲۱ - ۱۰۳۵ ق)، هم‌زیر نظر میر مؤمن استرآبادی پرورش یافت.

در واقع، حضور میر مؤمن در دربار قطبشاه، برای پیشبرد سیاست‌های فرهنگی شیعه، موقعیت مناسب و ممتازی ایجاد کرد<sup>۳</sup>؛ چنان که اکنون، به واسطهٔ آثاری که در آن روزگار تألیف شده است، از فعالیت متفکران شیعی در

<sup>۱</sup>. دربارهٔ استرآبادی بنگرید به مقدمهٔ تقی بینش بر تصحیح این اثر او: محمد مؤمن استرآبادی، «(رسالهٔ مقداریه)»، *فرهنگ ایران زمین*، به کوشش ایرج افشار و...، سال دهم، ۱۳۴۱ش، صص ۴۰۸-۴۳۶؛

S. A. A. Rizvi, *A Socio-Intellectual History of the Isnā 'Asharī Shi'is in India*, Canberra, 1986, vol. 1, pp. 303-334.

<sup>۲</sup>. دربارهٔ معماری حیدرآباد در روزگار قطبشاهیان نک:

Haroon Khan Sherwani, "Town Planning and Architecture of Haidarabad under the Qutb Shāhīs", *Islamic Culture* 50/2, 1976, pp. 61-70; Vijay K. Bawa, "The Politics of Architecture in Qutb Shāhī Hyderabad: A Preliminary Analysis", *Studies in History of the Deccan, Medieval and Modern*, eds. by M. A. Nayeem et al., Delhi, 2002, pp. 329-341.

<sup>۳</sup>. دربارهٔ حضور شیعه در دکن و کتابشناسی مطالعات موجود در این زمینه تا ۱۹۹۰ میلادی نک:

Umar Khalidi, "The Shi'ites of the Deccan: an Introduction", *Rivista Degli Studi Orientali*, vol. LXIV, Fasc. 1-2 (1990), Roma, 1991, pp. 5-16.

حوزه‌های مختلف علوم آگاهیم<sup>۱</sup>. این آثار نه تنها از رونق فراوان تشیع در دربار قطبشاهی خبر می‌دهند، بلکه نمونه ارزشمندی از حمایت‌های علمی را پیش روی ما می‌نهند<sup>۲</sup> که با روزگار نخستین دارالعلم‌های شیعی در سده‌های چهارم و پنجم هجری قابل قیاسند<sup>۳</sup>.

با درخشان به رغم اهمیت بایسته توجه به چنین پیوندهایی، نه تنها کمتر اثر منتشر شده‌ای از میراث روزگار قطبشاهی را می‌توان دید، بلکه از حلقه‌های پیوند فرهنگ ایرانی و هندی در این دیار نیز کمتر یادی می‌توان یافت.

<sup>۱</sup>. شماری از این آثار فهرستوار عبارتند از:

تحفة الطالب فی مناقب علی بن ابی‌طالب از شیخ محمد علی عاملی؛ رساله الهیه در اصول دین از سید امیر زین‌العابدین بن عبدالحی موسوی؛ میزان الطبائع قطبشاهی از تقی‌الدین محمد بن صدرالدین علی طالقانی؛ شرح کلیات قانون ابن‌سینا، شرح طبّ الاثمه (ع)، شرح طبّ النبّی (ص) و تفسیر قرآن از سید احمد بن علی حسینی اردستانی؛ الفرید فی الطبّ از میرزا عبدالله طبیب؛ ترجمه اربعین شیخ بهائی از ابن‌خاتون؛ ترجمه مصباح الکبیر کنعمی از قاضی جمال‌الدین فضل‌الله بن صدرالدین محمد شیرازی؛ شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی از زین‌الدین بدخشی؛ ترجمه کتاب روضة الراحین یافعی از فضل‌الله حسینی سمنانی با عنوان نزهة العیون؛ تفسیر قطبشاهی به فارسی درباره آیات احکام از ملا محمد یزدی معروف به شاه قاضی.

<sup>۲</sup>. برای یک بررسی اجمالی از آثار شیعیان دکن نک:

S. A. A. Rizvi, "Shi'ite Religious Literature in the Deccan", *Rivista Degli Studi Orientali*, vol. LXIV, Fasc. 1-2, op.cit, pp. 17-35..

<sup>۳</sup>. درباره این مؤسسات شیعی نک: محمد کریمی زنجانی اصل، دارالعلم‌های شیعی و نوزایی فرهنگی در جهان اسلام، تهران، ۱۳۸۶ ش.



نظام‌الدین احمد گیلانی (م بعد از ۱۰۷۱ ق) از جمله متفکرانی است که در روزگار سلطان عبدالله قطبشاه (۱۰۳۵ - ۱۰۸۳ ق) از ایران به هندوستان رفت و در مقام یکی از مهمترین حلقه‌های پیوند علوم حکمی و پزشکی این دو دیار چهره بر نمود. هر چند که با دریغ، تاکنون درباره احوال و آثار او تنها تکیه‌گذاری‌های کوتاهی به نگارش درآمده است<sup>۱</sup> و از آثارش نیز، تا آنجا که بازجسته‌ایم، جز کتاب مضممار دانش در اسبشناسی و رساله‌های منافع موت و ردّ تناسخ اثری منتشر نشده است<sup>۲</sup>؛ که البته این آثار نیز به هیچ روی رساننده مقام حکمی و جامعیت علمی او نیستند.

<sup>۱</sup> برای برخی از آنها نک: فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیه (حصه دوم) مخزونه کتبخانه آصفیه سرکار عالی، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷ ق، ج ۲، صص ۷۲-۷۹؛ سید محسن امین، اعیان الشیعة، بیروت ۱۹۸۳ م، ج ۲، ص ۶۰، ج ۸، ص ۱۸۳؛ شیخ آقا بزرگ طهرانی، الروضة النضرة فی علماء المائة الحادیة عشرة (طبقات اعلام الشیعة: قرن ۱۱ هـ. ق)، به کوشش علی‌نقی منزوی، بیروت، ۱۹۹۰ م، ص ۲۱؛ رسولی، «نظام‌الدین احمد گیلانی»، دانشنامه ادب فارسی، زیر نظر حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۴، بخش ۳، صص ۲۵۵۶-۲۵۵۷؛

Altaf Ahmad Azmi, *History of Unani Medicine in India*, New Delhi, 2004, pp. 183-189.

<sup>۲</sup> نک: نظام‌الدین احمد گیلانی، مضممار دانش، به کوشش نادر حائری، با مقدمه دکتر عارف نوشاهی، تهران، ۱۳۷۵ ش؛ همو، «(رساله منافع موت)»، با مقدمه و تصحیح آزاده کرباسیان و محمد کریمی زنجانی اصل، اطلاعات حکمت و معرفت، سال دوم، شماره ۱۰، دی ۱۳۸۶ ش، صص ۵۸-۶۰؛ همو، «(ردّ تناسخ)»، با مقدمه و تصحیح محمد کریمی زنجانی اصل، اطلاعات حکمت و معرفت، سال پنجم، شماره ۴، تیر ۱۳۸۹ ش.

مقدمه آقای نوشاهی بر مضممار دانش، در مجموعه مقالات عارف (تهران، ۱۳۸۱ ش، صص ۲۲۱-۲۳۹) جداگانه منتشر شده است.

نظام‌الدین احمد در ۹۹۳ هجری در گیلان زاده شد<sup>۱</sup> و در آغاز جوانی، همچون بسیاری از هم‌روزگاران، برای کسب دانش به اصفهان رفت و در

→ گفتنی است که حسین متقی مضمار دانش را از نظام‌الدین احمد نمی‌داند (نک: «فلک‌نامه: کتابشناسی و نسخه‌شناسی آثار حکیم‌الملک نظام‌الدین احمد گیلانی»، میراث شهاب، سال پنزدهم، شماره ۵۴، پیاپی و زمستان ۱۳۸۷ش، ذیل اثر شماره ۱۴۱). اما شواهد و استدلال‌های او در این باره چندان پذیرفتنی نمی‌نماید. برای نمونه، اکنون می‌دانیم که نظام‌الدین احمد رساله شرح الکلمات التامات را در ۱۰۲۸ قمری در اصفهان نگاشت و آنوار النصاحه و أسرار البراعه در شرح نهج البلاغه را نیز در همین شهر به سال ۱۰۳۶ قمری تمام کرد. بنا براین، تصریح متقی بر اینکه «برخلاف سایر آثار او، که جملگی در هند نگارش یافته» و تعبیش از نگارش این اثر در اصفهان و جلی ندارد؛ به ویژه که خودش ذیل شمارهای ۳۲ و ۸۷ آثار گیلانی در باز نمود نسخه‌های آنوار النصاحه و شرح الکلمات التامات بر همین مسئله تصریح نموده است.

۱. نک: نیر و اسطی، تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، راولپندی، ۱۳۵۳ش، ص ۴۶؛

Altaf Ahnada Azmi, *History of Unani Medicine in India*, op.cit, p. 183.

به نوشته منبع بالا، پدر نظام‌الدین، عبدالله سیدی نام داشت که اصالتاً شیرازی بود، در حالی که به نظر حسین متقی، ای بسا که پدر نظام‌الدین احمد، حکیم صدرالدین گیلانی (م ۱۰۱۸ ق) نویسنده شرح التانون فی الطب و حکیم‌الملک دربار اکبر و جهانگیر گورکانی، بوده باشد (نک: «فلک‌نامه: کتابشناسی و نسخه‌شناسی آثار حکیم‌الملک نظام‌الدین احمد گیلانی»، میراث شهاب، پیشین، پی‌نوشت شماره ۳). برای شرح حال و آثار صدرالدین نک: شیخ آقا بزرگ طهرانی، الروضة النضرة فی علماء النماء الحادیة عشرة (طبقات اعلام الشیعة: قرن ۱۱ هـ. ق)، به کوشش علی‌تقی منزوی، پیشین، ص ۴۱۳.

نوشاهی (مجموعه مقالات عارف، پیشین، ص ۲۲۱) و رسولی ((نظام‌الدین احمد گیلانی))، دانشنامه ادب فارسی، زیر نظر حسن انوشه، پیشین، ج ۴، بخش ۳، ص ۲۵۵۷) هم از ملاصدرای گیلانی به عنوان پدر نظام‌الدین احمد یاد کرده‌اند.

شمار شاگردان میر محمد باقر داماد (م ۱۰۴۰ ق) و شیخ بهائی (م ۱۰۳۰ ق) درآمد؛ چنان‌که در آغاز شجره دانش خود از ایشان چنین یاد می‌کند:

«چنین گوید مقرر این مقال و محرر این احوال، افتخر خلق الله الیه و احوجه الی غفرانه نظام‌الدین احمد گیلانی ختم الله له بالحسنى که این فقیر در اوان تحصیل کمال و در زمان اکتساب فضل و حاله و در ایام مطالعه و مباحثه هرگاه حل مشکلی می‌نمود... و هر وقت که در هر باب از استادان قدسی‌نشان و مجتهدان قوی‌الایمان و صاحب‌طبعان زمان مثل سید الحکما امیر محمد باقر داماد و سند المجتهدین بهاء الملة و الدین شیخ بهاء الدین محمد قدس سرهما می‌شنود، آن را نیز در بیاض ثبت می‌کرد»<sup>۱</sup>.

نظام‌الدین کار نگارش آثار حکمی خویش را در اصفهان بیاغازید. چنان‌که رساله شرح الکلمات التامات و الباقیات الصالحات و الحسنات الّتی یذهب السیئات خود را در ۱۰۲۸ قمری در همین شهر نگاشت و در آغاز آن از خود به «فلک» یاد کرد<sup>۲</sup> و انوار الفصاحه و أسرار البراعة در شرح نهج البلاغه را نیز در ۱۰۳۶ قمری در همین شهر به پایان برد. او در ۱۰۴۰ هجری و

۱. نظام‌الدین احمد گیلانی، شجره دانش، نسخه شماره ۳۹ کتابخانه آصفیه، مورخ ۱۰۴۵ ق، برگ «۲۹ پ».

۲. نک: نظام‌الدین احمد گیلانی، شرح الکلمات التامات و الباقیات الصالحات و الحسنات الّتی یذهب السیئات، نسخه شماره ۳۲۲۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از سده یازدهم هجری (به احتمال به خط مؤلف)، صص ۸۹، ۹۲.

گفتنی است که او در آغاز رساله عروس الأفكار در تحقیق نظم ناطقه (نسخه شماره ۴۴۲/۴ کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی قم، برگ ۳۰ پ) هم از لقب خود به «فلک» یاد کرده است.

احتمالاً پس از رحلت میرداماد، از ایران رخت اقامت برپست و به دربار مه‌ابت‌خان (م ۱۰۴۴ ق) از امرای شاهجهان پیوست.<sup>۱</sup> از قراین موجود برمی‌آید که به زودی در شمار ملازمان او درآمد؛ چنان‌که به هنگام فتح قلعه دولت‌آباد دکن در ۱۰۴۲ هجری همراه او بود<sup>۲</sup> و در جریان این واقعه، نسخه بیاض یکی از آثار پزشکی‌اش دستخوش حریق شد و از بین رفت تا سه سال بعد، در ۱۰۴۵ هجری در مقدمه کتاب مختصر منتخب معالجات ابقرط از این ماجرا یاد کند.<sup>۳</sup> پس از درگذشت مه‌ابت‌خان، نظام‌الدین قصد بازگشت به ایران را داشت که توسط شیخ محمد بن خاتون در ۱۰۴۵ هجری به دربار عبدالله قطبشاه راه

۱. نک: محمد صالح کنبو، شاهجهان نامه، به کوشش غلام یزدانی، با تجدید نظر وحید قریشی، لاهور، ۱۹۷۲م، ج ۳، ص ۱۷۰.

۲. همو، همان، ص ۲۲۲.

۳. نک: نظام‌الدین احمد گیلانی، شجره دانش، نسخه شماره ۳۹ کتابخانه آصفیه مورخ ۱۰۴۵ ق، برگ (۳۲ پ):

«فیتقول ... نظام‌الدین احمد الملقب بحکیم الملک الجیلانی إني كنت أفت ... کتاباً فی الطبّ مشتملاً علی بعض المعالجات ... و سودته فی البیاض ... و صر ذلك البیاض من محرقات کتب اتی أحرقها خان خانان مه‌ابت‌خان فی دولت‌آباد ولعمری انه ما أحرق کتبی بل أحرق فی المعنی جسمی وجسدی وجوهر قلبی وکان هذا جزء فتح قلعة دولت اباد فانها فتح الله بسعی وتدبیری ولما أخذت مفاتیحها وأدیته إلیه عمل لی هذا ثلثا یشتهر الفتح باسمی لأن الأمراء والعساكر قاطبته تكلّموا بهذا الفتح الغریب وتدبیر العجیب باسمی حتّی انه قال يوماً فی المجلس بسهو لسانه انه لو شاهد ملك الدهر وخليفة العصر شاهجهان هذه القلعة بعینه لیعلم انه لم یمكن ان يأخذها بالعسكر والجبر بل أخذها الحكم بأفسون ومنترا».

یافت تا با لقب «حکیم الملک»، در مقام پزشک دربار و ملازم سفر سلطان عبداللّه، وصی قاضی عطاء اللّه گیلانی (م ۱۰۴۸ ق) و معلم فرزندان او، و سفیر دربار قطبشاه در دربارهای شاه صفی (به سال ۱۰۵۰ ق) و شاهجهان (به سال ۱۰۶۶ ق) خدمت کند<sup>۱</sup> و از ۱۰۵۵ هجری به صدارت و وزارت برسد<sup>۲</sup>.

تاریخ درگذشت نظام الدین را سالهای ۱۰۵۹ و ۱۰۶۱ نگاشته اند<sup>۳</sup>. در حالی با توجه به حضور او در دربار شاهجهان در دهلی به عنوان سفیر دربار

<sup>۱</sup> برای تفصیل این رخدادها نک: نظام الدین احمد شیرازی، *حدیقه السلاطین*، به کوشش علی اصغر گیلانی، حیدرآباد، ۱۹۶۱ م صص ۱۶۶ - ۱۶۷، ۲۲۴ - ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۷۱ - ۲۷۲.

همچنین نک: عارف نوشاهی، «حکیم الملک نظام الدین احمد گیلانی»، *مقالات عارف پیشین*، صص ۲۲۲ - ۲۲۴. گفتنی است که در منبع زیر، *حدیقه السلاطین* به اشتباه از نظام الدین گیلانی دانسته شده است:

Altaf Ahmad Azmi, *History of Unani Medicine in India*, op.cit, p. 189.

<sup>۲</sup> به نوشته حسین متنی («فلک نامه»، میراث شهاب، پیشین، پی نوشت شماره ۶) در همین روزگار است که شماری از بلندپایگان علمی و دینی روزگار به نام او آثاری می نگارند؛ از آن جمله او از *دلائل القطبیه فی ردّ الفوائد المدنیّه* (نسخه به شماره «۸۳ حکمت»، در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران) نوشته سید نورالدین علی موسوی عاملی (م ۱۰۶۷ ق) یاد می کند. در حالی که بنابر نسخه شماره ۸۸۱۰ کتابخانه مجلس شورا (برگ ۲ رو)، این کتاب که عنوان دقیق آن *الشواهد المکیّه فی مداحص حجج الخیالات المدنیّه* است به نام سلطان عبداللّه قطبشاه تألیف شده است.

<sup>۳</sup> فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیه (حصه دوم) مخزنه کتبخانه آصفیه سرکار عالی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۹ (۱۰۵۹ ق)؛ احمد منزوی، *فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان*، اسلام آباد، ۱۳۶۲ ش، ج ۱، ص ۴۶۵ (۱۰۵۹ ق)؛

قطبشاهی به سال ۱۰۶۶ قمری<sup>۱</sup> و نگارش مضممار دانش برای شاه عباس دوم به سال ۱۰۷۱ قمری، تاریخ درگذشت او را پس از این تاریخ باید دانست.<sup>۲</sup>

آثار گیلانی طیف متنوعی از آثار ادبی و دینی و حکمی و پزشکی را دربر می‌گیرد.<sup>۳</sup> با مراجعه به نسخهای خطی موجود از این آثار، متفکری

← W. Ahlwardt, *Verzeichnis der Arabischen Handschriften der Königlichen Bibliothek zu Berlin. 1-10, Berlin, 1887-1899, vol. 7, p. 443 (1061 A.H); Altaf Ahmad Azmi, History of Unani Medicine in India, op.cit, p. 189 (1059 A.H).*

<sup>۱</sup> نک: محمد صالح کنبو، شاهجهاننامه، به کوشش غلام یزدانی و تجدید نظر وحید قریشی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۰.

<sup>۲</sup> به نظر حسین متقی ((فلکنامه: کتابشناسی و نسخشناسی آثار حکیم‌الملک نظام‌الدین احمد گیلانی))، میراث شهاب، پیشین، پی‌نوشت شماره ۸) به صورت قطعی تنها از زنده بودن او تا سال ۱۰۵۵ قمری (تاریخ نگارش رساله فی وجود کل الموجودات و هلاکها فی الأسبوع) می‌توان سخن گفت. متأسفانه او به گزارش محمد صالح کنبو در شاهجهاننامه هیچ توجهی نکرده است.

<sup>۳</sup> برای مروری کوتاه بر فهرست آثار گیلانی نک:

Altaf Ahmad Azmi, *History of Unani Medicine in India, op.cit, pp. 186-189.*

عارف نوشاهی، ((حکیم‌الملک))، مقالات عارف، پیشین، صص ۲۲۵ - ۲۳۹.

با درج، در این فهرست، در یادکرد رساله‌های شجره دانش چند اشتباه وجود دارد که به نوشته آقای نوشاهی، از عدم دسترسی به اصل نسخه این اثر و اعتماد به فهرست کتابخانه آصفیه ناشی شده است؛ چنان که از کتاب ((مختصر منتخب معالجات انبساط)) به ((رساله طبیبی)) یاد شده است و از ((أسرار الخفیه فی أبئیه انسنیه)) به ((أسرار الخفیه فی أبئیه انسنیه)) و از رساله ((ابطال تناسخ)) به ((ابطال تناسب)).

گفتنی است که رسولی بدون مراجعه به متن منتشر شده مضممار دانش و متلیسه آن با مطالب موجود درباره فحوای شجره دانش و فهرست رسائل آن، از این کتاب به عنوان

سختکوش با دانشی دایرة المعارفی را پیش روی بایم که در سنتهای علمی و حکمی پیش از خود، ژرفاندیشی و باریکبینی‌هایی ارزشمند دارد و در ارجاع به منابع خود دقیق است؛<sup>۱</sup> و طرفه آنکه نمونه‌ای درخشان و کمیاب از حلقه‌های پیوند پزشکی و حکمت نزد دانش‌آموختگان مکتب اصفهان است. از شماری از این آثار در یک طبقه‌بندی کلی چنین می‌توان یاد کرد:

| موضوع                  | عنوان   |
|------------------------|---|
| ادبیات و تعلیم و تربیت | آداب المتّظّمین، اوراق دانش، تلخیص درّۃ الفوایض، خرد و سخن، صحتہ الإخبار عن الفعل والحرف، فوائد لغویة مختلفة، کشکول، منتخب ابیات شاعران، کیفیت تحصیل الأولاد و التزوی بحیث آنه حسن، منتخب ربیع الأبرار، منتخب المقامات زمخشری، منتخب نوادر المطمین جاحظ |
| دانشنامه               | جامع العلوم (مقامات نظامی)، شجرۃ دانش، مجموعه حکیم الملک  |
| منطق و فلسفه           | ابطال تناسخ، اثبات لذات عقلیه، اصول علم منطق، اقسام محبت، بیان العقل الفعال، تأثیر نفوس، تفسیر بعض أسماء الحکماء، القدماء، حاشیة الأفق  |

→ متن “بزننگریسته شجرۃ دانش با شرح بیشتر” یاد کرده است! نک: «نظام‌الدین احمد گیلانی»، دانشنامه ادب فارسی، زیر نظر حسن انوشه، پیشین، ج ۴، بخش ۳، ص ۲۵۵۷.

رضیه اکبر نیز در کتاب ارزشمند خود درباره ادب روزگار قطبشاهی، شجرۃ دانش را در شمار آثار نظام‌الدین احمد صاعدی شیرازی مؤلف حدیقه السلاطین برشمرده است! نک: نظم و نشر فارسی در زمان قطبشاهی، حیدرآباد، بی‌تا، ص ۱۳۹.

<sup>۱</sup> بهترین نسخه‌شناسی آثار او در این رساله یافت می‌شود: حسین متقی، «فلک‌نامه: کتابشناسی و نسخه‌شناسی آثار حکیم الملک نظام‌الدین احمد گیلانی»، میراث شهاب، سال پانزدهم، شماره ۵۴، پیشین، صص ۱۲۴ - ۲۰۱.

|  |                                |
|--|--------------------------------|
| <p>المبین، حدوث العالم، حقیقة الجوهر و العرض، حقیقة الوجود و لوازمه و کیفیتہ حقیات الآثار الواقعة فی العالم، خواص لا إله إلا الله یا شرح کلمة الاسلام در شرح کائنات جو، ذکر بعض المسائل، سبب اختلاف المذاهب، سبب موت، شرح الإشارات عجائب الأنوار فی بیان عالم الجمهور، عروس الأفكار، فهرست کتب الشفاء و الإشارات و القانون، کلام الحکماء فی أوصاف الملوك، کیفیت وجود الشرور، کیفیت وجود الشریف و الوضیع، مرآت لا إله إلا الله و کیفیت صدور اشیاء، مسائل منتخبة فی الحکمة، منافع موت، منتخب القبسات، النفس و العقل و العقل الفعّال، وجود اشیاء محسوسة و وجود الشرور بالعرض و بالذات و وجود کلّ موجودات و هلاکها فی أسبوع، وجود فقرا و اغنيا در هر سلسله علیا و سفلی</p> |                                |
| <p>آفاق و انفس و حکمت خالق، الأخلاق و کیفیاتها، رساله عرفانیة العمليات، کلام مخاطبات و مواعظات مع النفس، کلام إنما خلق بدن از حضرت استاد محمّد باقر داماد، کلمات با اهل قبور، کلمات مواعظ، منتخب کلمات خواجه عبدالله انصاری</p>  | <p><b>اخلاق و عرفان</b></p>    |
| <p>آفاق و انفس و حکمت خالق، التسمیر، السر فی عظمة سورة الفاتحة، سرّ مرکب کلمة توحید</p>  | <p><b>علوم قرآنی</b></p>       |
| <p>إثبات الواجب و التوحید و الصفات و إثبات النبوة و الإمامة، إثبات الواجب من کلام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، استجاب دعا، استجاب دعوات و خواندن و شروط آن، أنوار الفصاحة و أسرار البراعة در شرح نهج البلاغة، التّضیلات، تطیقات علی کتاب من لا یحضره الفقیه، توبه و نیت آن و صیغة آن، الجبر و التّفویض، الخطاب إلى المجتهدین، خواصّ خواندن کلام حضرت امیر المؤمنین، شرح الکلمات التّامات، الاعتراض فی الفقها و الاطباء فی الجنین، القضاء و التدر، کیفیت اعتقاد در مذهب حق، کیفیت تزویج و اهتمام در کفو</p>   | <p><b>کلام و علوم دینی</b></p> |
| <p>احوال ملوک عجم، أخبار الخلفاء، تاریخ احوال شیخ ابونصر فارابی،</p>   | <p><b>تاریخ و شرح</b></p>      |



|                      |   |
|----------------------|---|
| حال                  | سواد برخی نامهای عباس صفوی، شرح احوال ابوعلی سینا، عجائب الدنیا، عجائب مصر، مقام فی تاریخ الحکماء، مواظ و بیان احوال خود  |
| پزشکی و<br>روانشناسی | اختصاص و تطبیقات اختیارات نظامی، ادویه باهیة ادویه مفردة، أسرار الأطباء، أسرار الخفية فی اثنية النسنیة، اصطلاحات الأطباء، بیان اقسام البلوغ، پیدایش پزشکی، تدبیر الحبلی (درباره بارداری)، تعلق نفس بأعدل اعضاء، چوب چینی و قهوه و چائی و تنباکو، حبیب الإله من النبی و أعاجب الخواص من الأشياء، الحرارة الغریزة و زیادتها و نقصانها، الحیوانات ذوات السموم و تأثیراتها و علاجها، خلاصة التذکرة فی طب التجربة، خواص برخی از گیاهان، خواص بعضی ادویه مفردة، خواص بعض زهر، خواص بقول و حبوب و اثمار، خواص الفاذهر، خواص مومیانی، خواص الهلیجانات خواص هلیله درجات کیفیات ادویه، رساله در طبه شرح خواص بلبله شر خواص الإهلیج، شرح مومیانی کانی، صداع و کیفیت علاج آن، فواید ادویه فوائد فی الطب و المعالجات، کیفیت المعالجات و ذکر أساطین الأطباء، المجربات المنقولة، المزاج الحقیقی و الطبی و المعتدل و غیر المعتدل، المسائل الطبیة، مفرحات منتخب کتاب اعراضی جرجانی |
| علوم و فنون          | آداب الصبیان، أسامی کل العلوم، اصول علوم و اقسام آن، اصول عناصر، النموذج و جمع مسائل متفرقه در هر علم، بازنامه بود و نبود همه چیزها، عقد انامل، علم موسیقی، غرائب احوال بعض حیوانات صغیر البثه غرائب الوقایع، فضائل الطم، الکلمات النجومیة، مضمار دانش (فرس نامه)، مگس عمل و کرم ابریشم و بعضی حیوانات عجائب الوحدهات إلى اثنا عشریات   |
| علوم غریبه           | اعمال عجائبات، اثر دعا و رقا و سحر در رفع شر، اعمال غریبه و بعضی عملهای غریب و شعبدها، اعمال غریبه و شرح خواص اشیا، برون آوردن نام دزدان، علم قیافه غرائب الأحوال و تأثیرات الاشیا العجیبة  |

## گذری بر مجالس حکمی دربار قطبشاهی

برگزاری مجالس حکمی از سنت‌هایی است که بنا بر اسناد و منابع موجود، سابقه آنها را تا سده چهارم هجری و دربارهای آل‌بویه و دیگر حکومت‌های محلی ایرانی می‌توان پی گرفت.<sup>۱</sup> این سنت در روزگار مغولی هند و در پی حضور مردان روشنگری مانند میر فتح الله شیرازی و ابوالفضل علامی و همگنان ایشان به گستردگی رواج داشت.<sup>۲</sup>

نیک‌بختانه اکنون به واسطه آثار برجای مانده نظام‌الدین احمد از برگزاری مجالس حکمی و ادبی دربارهای مهابت‌خان (از امرای شاهجهان، م ۱۰۴۵ ق) و سلطان عبدالله قطبشاه (۱۰۳۵ - ۱۰۸۳ ق) نیز آگاهییم؛ و طرّفه

<sup>۱</sup>. نمونه‌هایی از این مجالس را در آثار ابوسلیمان منطق‌ی سجستانی و ابوحیان توحیدی می‌توان دید که چونل کرم‌ر در پژوهش درخشان خود، از آنها تحلیل ارزشمندی ارائه کرده است. نک:

J. L. Kraemer, *Philosophy in the Renaissance of Islam: Abu Sulayman al-Sijistani and His Circle*, Leiden 1986; Idem, *Humanism in the Renaissance of Islam: The Cultural Revival during the Buyid Age*, Leiden, 1992.

<sup>۲</sup>. این مجالس در روزگار اکبر گورکانی در نوشته‌های ابوالفضل علامی بازتاب یافته‌اند و در روزگار جهانگیر در مجالس جهانگیری عبدالستار لاهوری (به کوشش عارف نوشاهی و معین نظامی، تهران، ۱۳۸۵ ش).

ماجرای آنکه شماری از این آثار، به بهانه مباحث مطرح در این مجالس به رشته تحریر درآمده‌اند. از جمله این رساله‌ها به الشهاب فی صحة الأخبار عن الفعل والحرف می‌توان اشاره نمود که در ۱۰۴۰ هجری در دهلی و پس از مجلس مباحثه‌ای نگاشته می‌شود که گیلانی با دانشمندان هندی در حضور امیر مه‌ابت‌خان داشته است<sup>۱</sup>، و نیز از رساله منافع موت می‌باید یاد کرد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

در واقع، توجه به این نکته، بر اهمیت چنین آثاری خواهد افزود؛ چرا که آنها از گفتگوهای زنده متفکرانی از یک نسل با آثار پیشینیانشان خبر می‌دهند. می‌دانیم که چنین گفتگوهایی تا همین یکی دو نسل پیش، همچنان زنده و پویا بود؛ دریغ که از داعی‌مداران تفکر در روزگار کنونی، دلبسته چنین مجالسی را کمتر می‌توان یافت.

۱. ذک: نظام الدین احمد گیلانی، الشهاب فی صحة الأخبار عن الفعل والحرف، نسخه شماره ۳۲۲۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مورخ سده یازدهم هجری، ص ۱۰۴.

## مروری بر محتوای رسائل

رسائل موجود در این دفتر، از مجموعه شماره ۹۸۱ کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی انتخاب شده‌اند. در این مجموعه شماری از رسائل فلسفی و ادبی و پزشکی نظام‌الدین احمد را می‌توان یافت<sup>۱</sup>، که به نوشته استاد سید احمد اشکوری در عصر مؤلف به خط نستعلیق کتابت شده‌اند و نسخهای است مشکول<sup>۲</sup>؛ و چنان که خواهید دید، نسخهای است قابل اعتماد که مقابله شده است و کاتبه افتادگی‌ها را در حاشیه و یا بالای کلمات متن افزوده و اصلاح کرده است. گفتنی است که در این مجموعه، در عنوان‌بندی برخی رساله‌ها نادرستی‌های نحوی دیده می‌شود که گویا از کاتب باشد.

رساله‌های این مجموعه، به ترتیب عبارتند از:

فی بیان الحرارة الغریزة،

فی عظمة سورة الفاتحة،

الشهاب فی صحة الإخبار عن الفعل والحرف،

حدوث العالم،

<sup>۱</sup> - بیشتر رساله‌های این مجموعه تصحیح شده‌اند و امید است که به زودی منتشر شوند.

<sup>۲</sup> - نک: سید احمد حسینی اشکوری، فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، قم، ۱۳۸۲ش، ج ۳، صص ۲۰۰ - ۲۰۶.

فی شرح کلمة الاسلام

فی بیان العقل الفعّال

غذاء الأجنّة فی بطون الاتّهمات یا فی الاعتراض علی الفقهاء

والأطباء إن الجنین فی بطن أمه يأکل حیضاً

فی شرح اهللیج الکابلی و أخواته یا خواصّ هلیلة کابلی،

منافع موت،

در شرح مومیایی کانی یا خواصّ مومیایی،

در شرح کائنات جوّ و رعد و برق و صاعقه یا احوال کائنات

جوّ،

استجابت دعا یا مقام الذّعوات.

در ادامه بر رسائلی که در این دفتر آمده‌اند و موضوعات آنها مروری خواهیم داشت. بدیهی است که نکوشیده‌ایم دربارهٔ رسائل چنان سخن بگوئیم که خواننده از خواندن آنها بی‌نیاز شود؛ هدف ما صرفاً برانگیختن خوانندهٔ این رسائل بوده است و توجّه دادن او به موضوعاتی که می‌تواند به درکی ژرفتر از آنها رهنمونش سازد.

### حدوث العالم

نخستین رسالهٔ این دفتر، حدوث العالم نام دارد که به زبان عربی در باز نمود آراء میرداماد (۱۰۴۰ ق) دربارهٔ حدوث دهری به نگارش درآمده است.

مسئله حدوث و قِدَم در شمار مهمترین مباحثی است که متکلمان و فیلسوفان جهان اسلام از همان نخستین سده‌های اسلامی بدان توجهی خاص داشتند.<sup>۱</sup> در روزگار پس از ابن‌سینا (م ۴۲۸ ق) و در روشنان آثار او، جهان قدیم انگاشته می‌شد و نظریه‌ای رواج داشت که بنابر متون کهن، آن را به عنوان «حدوث ذاتی» بازمی‌شناسیم. بنیاد این نظریه بر محال بودن تصور تخلخل زمانی میان وجود علت تامه و وجود معلول آن استوار بود و بنا بر آن با قدیم انگاشتن علت یک پدیده، آنگاه معلول او را نیز قدیم بیایستی انگاشت. بدین سان، نتیجه کامل و بی‌تقص بودن آفرینش خداوند را در عدم تمایز زمانی میان وجود او و وجود عالم به مثابه ثمره خلاقیت و خلاقیت او بیاید باز جست.

به نظر فیلسوفان پساسینوی، هرگاه که این عدم تمایز را در نظر نگیریم، به ناگزیر دوره‌ای از زمان در ازل - یا همان گذشته بی‌آغاز - را خواهیم داشت که خلاقیت خداوند در آن تعطیل بوده است. البته در نظر آنان، هم‌دوشی علت تامه و معلول او در قِدَم، به معنای عدم تمایز میان آن دو نبود و بر تقدم وجودشناختی و مرتبتی علت بر معلول تأکید می‌کردند و جمله مخلوقات را از منظر هستی‌شناختی «عدمی» و وابسته به علت تامه آنها برمی‌شمردند.

۱. پژوهش و انسوز، با گذشت بیش از سه دهه، هنوز بهترین اثری است که در این باره می‌توان یافت. نک:

این نظریه در میان متکلمان اهل سنت و اکنش‌های تندى را برانگیخت و حتّى در *تهافت الفلاسفة* امام محمد غزالی (م ۵۰۵ ق) از جمله دلایل کفر فیلسوفان برشمرده شد.<sup>۱</sup> با این حال، همچنان مورد توجه و محلّ اعتدای اهل فلسفه بود تا آنکه در روزگار پس از خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ ق) و در پی رونق گرفتن کلام فلسفی در جهان تشیع، صبغهای کلامی به خود گرفت.

با ظهور میر محمد باقر داماد در مکتب فلسفی اصفهان، بر بنیاد تفسیر برخی آراء ابن‌سینا و شهاب‌الدین سهروردی (شهید ۵۸۷ ق)، بازپرداختی دوباره از این نظریه ارائه شد که به «حدوث دهری» شهرت یافت و می‌کوشید سخن فیلسوفان شیعی مانند ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی دربارهٔ قِدَمِ عالم و ابدی و ازلی بودن جهان به مثابه فیض الهی را چنان تفسیر کند که پاسخگوی اتهامات مخالفان سنی/عثمانی شیعه مانند میرمخدوم و نوح افندی باشد.<sup>۲</sup>

میرداماد، این نظریهٔ جدید را در آثار متعدّد خود مطرح کرد و کوشید که جوانب مختلف آن و نتایجش در زمینه‌های مختلف را بررسد. با این حال، سبک پیچیدهٔ آثار او و دشوار نویسی‌اش، پرداختن به همهٔ وجوه مورد نظر او را

۱. نک: امام محمد غزالی، *تهافت الفلاسفة*، به کوشش مورین بویشر، با مقدمهٔ ماجد فخری، بیروت ۱۹۹۰م، ص ۲۵۴.

۲. نک: شیخ آقا بزرگ طهرانی، *الروضة النّضرة فی علماء المائة الحادیة عشرة* (طبقات اعلام الشیعة: قرن ۱۱ هـ. ق)، به کوشش علی نفی منزوی، پیشین، صص ۶۸ - ۷۰، پی‌نوشت ۱.

حتی برای محققان کنونی نیز دشوار کرده است.<sup>۱</sup> و از همین چشم‌انداز است که رسالهٔ *حدوث العالم نظام‌الدین احمد گیلانی* اهمیت می‌یابد؛ چرا که او برخلاف سید احمد علوی، دیگر شاگرد نامدار میرداماد و شارح آثار او، شرحی کوتاه و روشن از حدوث دهری ارائه داده است.

گیلانی در این رساله، کوشیده است با بیانی روشن‌تر از استاد خود، مسئلهٔ حدوث دهری را بررسد و در همان نخستین سطرها، هدف خود را بیان جانمایهٔ حکمت ایمانی و برهانی استادش میرداماد برشمرده است.

نکتهٔ جالب در سخن او، کاربرد عبارت «ثالث المعلمین» برای میرداماد است. گیلانی تصریح کرده است که سخن اصلی او در این رساله، بر آراء میرداماد در کتابهای *خلسهٔ الملکوت و صراط المستقیم و التبیان استوار* است و در آخرین فرازهای آن نیز به کتاب *التلویحات* شیخ اشراق اشارتی کرده است.

۱. دربارهٔ حدوث دهری در پژوهشهای جدید، برای نمونه نک: محمد کریمی و آمنه حسینی، «حدوث دهری»، *دایرة المعارف تشیع*، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و ...، تهران، ۱۳۷۶ ش، ج ۶، صص ۱۲۹ - ۱۳۲؛ روح‌الله شاکری زواردهی، «تأملی در نظریهٔ حدوث دهری»، *اندیشهٔ نوین دینی*، سال چهارم، شمارهٔ چهاردهم، پلیر ۱۳۸۷ ش، صص ۱۴۹ - ۱۶۹. برای نمونه‌ای از آثار حکیمان متأخر در این باره نیز نک: ابوالحسن قزوینی، «سخن در حدوث دهری و تفسیر دهر و سرمد و زمان»، *جامع‌الدیان* خرد، شمارهٔ ۳، بهار ۱۳۵۶ ش، صص ۲۵ - ۲۶.

Fazlur Rahman, "Mīr Dāmād's Concept of Hudūth Dahri: A Contribution to the Study of God-World Relationship Theories in Safavid Iran", *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. 39, no. 2, 1980, pp. 139-151.



از رسالهٔ *حدوث العالم*، نسخه‌های چندی بر جای مانده است که بر توجّه به این اثر در روزگار بعد از گیلانی دلالت می‌کنند. در برخی فهرست‌ها از این اثر به «حدوث دهری» یاد شده است.<sup>۱</sup> این نسخه‌ها عبارتند از<sup>۲</sup>:

نسخهٔ شمارهٔ ۳۹ مجامیع در کتابخانهٔ آصفیه در حیدرآباد دکن، در برگ‌های ۱۹۱ تا ۱۹۴ دانشنامهٔ بزرگ او به نام *شجرهٔ دانش* که کتابت کردهٔ خود اوست؛

نسخهٔ شمارهٔ ۱۴۲۱/۳ کتابخانهٔ قادریهٔ بغداد، در برگ‌های ۳۲ و ۳۳؛  
نسخهٔ شمارهٔ ۲۶۴۱/۳۳ کتابخانهٔ خدابخش خان بهادر در بانکپور  
هند، مورخ ۱۱۰۰ هجری؛

نسخهٔ شمارهٔ ۹۸۱/۴ کتابخانهٔ مرکز احیاء میراث اسلامی در قم، در برگ‌های ۲۹ پ تا ۴۰ رو.

متن نقل شده در این دفتر، چنان که یاد شد، از همین نسخهٔ اخیر برگرفته شده است و چنان که خواهید دید، نسخه‌ای است قابل اعتماد که مقابله شده است و کاتبه افتادگی‌ها را در حاشیه و یا بالای کلمات متن افزوده و اصلاح کرده است.

۱. استاد احمد منزوی در *فهرستوارهٔ کتابهای فارسی* (تهران، ۱۳۸۱ ش، ج ۶، ص ۱۳۳) زبان این رساله را فارسی برشمرده است.

۲. نک: حسین متقی، «فلک‌نامه: کتابشناسی و نسخه‌شناسی آثار حکیم‌الملک نظام‌الدین احمد گیلانی»، میراث شهاب، پیشین، شمارهٔ ۵۳.

## فی شرح کلمة الاسلام

مراجعه به متون کهن برمی‌نماید که تلاش برای باز نمود کلمه توحید، قدمتی به اندازه تاریخ اسلام دارد<sup>۱</sup>.

در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت، بازگویی لا اله الا الله نه تنها از ارکان دین، بلکه اقرار به آن، بزرگترین باب ایمان بر شمرده شده است<sup>۲</sup>.

در باره تهلیل، در متون حدیثی، فراوان می‌توان یافت و خواند؛ و در اهمیت آن همین بس که در حدیث مشهور سلسله الذّهب از آن به ذری خلل ناپذیر یاد شده است که عذاب الهی را در آن راهی نیست<sup>۳</sup>.

در سنت‌های عرفانی جهان اسلام نیز، از همان نخستین سده‌های اسلامی، لا اله الا الله در شمار ذکرهای مهمی بر شمرده شده است که ریشه قرآنی دارد<sup>۴</sup> و بی‌سبب نیست که در مهمترین تفسیر صوفیانه قرآن از واپسین

<sup>۱</sup>. درباره زمینه‌های معرفتی و تلبیخی چنین تلاش‌هایی و برخی بازتاب‌های آن نک: محمد کریمی زنجانی اصل، اشراق هند و ایرانی در نخستین سده‌های اسلامی، تهران، ۱۳۸۲ ش، صص ۹۵-۱۱۷.

<sup>۲</sup>. برای نمونه نک: ابن حنبل، مسند، بیروت، بی تا، ج ۲، صص ۱۲۰، ۱۴۳، ۳۷۹؛ علی بن حسن طبرسی، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، به کوشش مهدی هوشمند، قم، ۱۴۱۸ ق، ص ۸۶.

<sup>۳</sup>. برای این حدیث نک: ابن بابویه، اتّوحد، به کوشش هاشم حسینی طهرانی، قم، ۱۳۸۷ ق، ص ۲۵؛ محمد بن سلامه قضاعی، مسند الشّهاب، به کوشش حمید عبدالمجید سلفی، بیروت ۱۴۰۵ ق، ج ۲، صص ۳۲۳-۳۲۴.

<sup>۴</sup>. برای نمونه بنگرید به سخن ابن عربی در این باره در الفتوحات المکیّة (بیروت، بی تا، ج ۲، صص ۲۲۴-۲۲۵).

سال‌های سده چهارم هجری، از آن تعبیرها و تفسیرهای گونه‌گونی می‌توان یافت.<sup>۱</sup>

در واقع، نگارش رساله‌های مستقلی در تفسیر لا إله إلا الله با گرایش عرفانی از نخستین دهه‌های سده چهارم هجری به بعد، از توجه خاص صوفیان مسلمان به این مسئله خبر می‌دهد. گویا کهن‌ترین این رساله‌ها رساله لا إله إلا الله حکیم ترمذی، ابو عبدالله محمد بن علی باشد، که البته به تفسیر زبانی آن توجه بیشتری دارد.<sup>۲</sup> در سده پنجم هجری نیز ابوالحسن بُستی و

→ برای نمونه‌هایی از توصیف صوفیان بر این ذکر نک: احمد بن محمد غزالی، *التجريد فی کلمة التوحيد*، به کوشش احمد مجاهد، تهران، ۱۳۸۴ ش، صص ۳۵-۳۶؛ و ترجمه سخن او در این اثر: نصر الله پورجوادی، *سلطان طریقت: سوانح زندگی و آثار احمد غزالی*، تهران، ۱۳۵۸ ش، صص ۲۱۴-۲۱۵ (با یادکرد فصل ۳۷ *التجريد* به جای فصل ۳۸)؛ احمد بن عمر نجم الدین کبری، *فواتح الجمال و فواتح الجلال*، به کوشش یوسف زیدان، کویت، ۱۹۹۳ م، ص ۱۲۷؛ همو، همان، ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، به کوشش حسین حیدر خانی مشتاقی، تهران، ۱۳۶۸ ش، ص ۶۸؛ عبدالله بن محمد نجم الدین رازی، *مرصاد العباد*، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران، ۱۳۵۲ ش، صص ۲۶۷-۲۸۰؛ ابومحمد عبدالرحمن بن محمد اسفراینی، *کاشف الاسرار* (به انضمام پاسخ به چند پرسش و رساله در روش سلوک و خلوت نشینی)، به کوشش هرمان لندلت، تهران، ۱۳۵۸ ش، صص ۹۵-۹۸، ۱۲۳، ۱۲۵.

۱. نک: محمد کریمی زنجانی اصل، «حقائق التفسیر سَلَمی و نخستین تفسیرهای عرفانی توحید»، *حکمت و معنویت در ایران نخستین سده‌های اسلامی*، تهران، ۱۳۸۶ ش، صص ۱۲۷-۱۸۵، به ویژه صص ۱۷۶-۱۷۷، ۸۰-۸۴.

۲. این رساله در اثر زیر منتشر شده است:

Paul Nwyia, "Al-Hakīm al-Tirmidī et le lā ilāha illa Allāhu", *Mélanges de l'Université Saint-Joseph*, vol. XLIX, 1975-76, pp. 739-766.

احمد غزالی را داریم که رساله‌هایی به فارسی و عربی در این باره نگاشته‌اند که در آنها لطایف عرفانی بیشتری می‌یابیم.<sup>۱</sup>

در اینجا بر آن نیستیم که از رساله‌های تهللیت‌های که عارفان و دیگر متفکران جهان اسلام در طول سده‌های بعد نگاشته‌اند، تحلیلی جامع ارائه دهیم، اما یادکرد این نکته را بایسته می‌دانیم که با مراجعه به فهرس خطی در می‌یابیم که برخلاف نظر برخی محققان<sup>۲</sup>، در طول سده‌های ششم تا سیزدهم هجری، افزون بر آثاری که با رویکرد کلامی در این باره نگاشته شده‌اند، آثار عرفانی و فلسفی چندی را نیز می‌توان یافت<sup>۳</sup>؛ از جمله رساله‌هایی از شاه نعمت‌الله ولی، نورالدین جعفر بدخشی، احمد بن محمد جندی، شمس الواحدی، عبدالرحمن جامی، جلال‌الدین محمد دوانی، شاه بوعلی قلندر بانی‌پاتی<sup>۴</sup>.

۱. این دو رساله با مشخصات زیر منتشر شده‌اند: نصرالله پورجوادی، *زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستی*، تهران، ۱۳۶۴ ش، صص ۷۳ - ۷۴؛ احمد بن محمد غزالی، *التجريد فی کامة التوحيد*، به کوشش احمد مجاهد، تهران، ۱۳۸۴ ش.

۲. برای نمونه بنگرید به گزارش کوتاه و گذرایی که در مقاله «تهلیل» در *دانشنامه جهان اسلام* به قلم رضا پورجوادی ارائه شده است.

۳. ابن ندیم (*الفهرست*)، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۹۷۳ م، ص ۳۱۹) از کتابی یاد کرده است به نام *فی افتراق الملل فی التوحيد* از یعقوب بن اسحاق کندی، که گویا کهن‌ترین اثر فلسفی در این زمینه بوده است و با دريغ اکنون از آن نشانی در دست نیست؛ اما از عنوان چنین برمی‌آید که مباحث مطرح درباره تهلل هم جایی در آن می‌بایست داشته باشد.

۴. برای نسخه‌شناسی این آثار نک: *فهرستواره دستنوشته‌های ایران*، به کوشش مصطفی درایتی، تهران، ۱۳۸۹ ش، ج ۳، صص ۱۸۵، ۴۸۵ - ۴۸۸.

رسالة فی شرح کلمة الاسلام نظام الدین احمد نیز در شمار آثار مستقلی است که در آن در همکردی از رویکردهای عرفانی و کلامی و فلسفی در تفسیر کلمة توحید را می‌توان دید.

گیلانی دلیل نگارش این رساله را الهامی می‌داند که به هنگام ذکر لا اله الا الله در شب جمعه نوزدهم شوال سال ۱۰۵۵ هجری بر او وارد شده است. او در این رساله از استاد خود شیخ بهائی (م ۱۰۳۲ ق) یاد کرده است و اعتراض او بر تفسیر نحوینون از تهلیل. نکته جالب در این قطعه، نقل بی‌تی از مولانا جلال الدین محمد بلخی است در طعن بر امام فخر رازی از قول شیخ بهائی که خود ارزشی تاریخی دارد و از دلبستگی این حکیم نامدار شیعی به دلدادۀ شمس و آموزه‌های عرفانی خبر می‌دهد.

گیلانی در این رساله از خطبه‌های علی بن ابی طالب در نهج البلاغه و فتوحات مکیه ابن عربی یاد و نقل کرده است. با این حال با به کارگیری اصطلاحاتی مانند ”برق لامع“ و ”نور ساطع“ توجه داده است که چسان به آموزه‌های اشراقی دلبستگی دارد.

در نسخهای خطی موجود، از این رساله به نامهای چندی یاد شده است: فی بیان کلمة التوحید و تعامیته و بعض عجائبه، کلمة التوحید و کونها مرتکباً من حروف الله، فی شرح کلمة الاسلام، و خواص لا اله الا الله.

نسخه‌های موجود از این اثر عبارتند از<sup>۱</sup>:

نسخه شماره ۳۶۴/۳۸ کتابخانه شادروان اصغر مهدوی در تهران؛

نسخه شماره ۱۴۲۱/۴ کتابخانه قادریه بغداد، در برگ‌های ۳۳ و ۳۴؛

نسخه شماره ۱۹۵۲/۹ کتابخانه آیت الله مرعشی در قم، در برگ‌های

۸۴ تا ۸۵، مورخ ۱۲۰۶ هجری<sup>۲</sup>؛

نسخه شماره ۹۸۱/۵ کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی در قم، در

برگ‌های ۴۱ پ تا ۴۶ رو.

متن نقل شده در این دفتر، چنان‌که یاد شده، از همین نسخه اخیر برگرفته

شده است.

### فی بیان العقل الفعال

آنچه که امروز در فلسفه روزگار اسلامی به "نظریه عقل فعال" نامبردار است، نخستین بار در آثار ارسطو و در نقد او بر نظریه مثل افلاطونی مطرح شد؛ آن هم به عنوان مرتبهای از نفس آدمی و گونه‌ای از عقل که سازنده همه چیز است و همه چیز شونده؛ و به سخن دقیق‌تر، علت فعلیت یافتن هر معقول بالقوه‌ای است و خروج نفس از قوه به فعل را ممکن می‌نماید.

<sup>۱</sup>. نک: حسین متقی، «فلک‌نامه: کتابشناسی و نسخه‌شناسی آثار حکیم‌الملک نظام‌الدین

احمد گیلانی»، میراث شهاب، پیشین، شماره ۶۸.

<sup>۲</sup>. این نسخه در فهرست آقای متقی یاد نشده است.

در نظر ارسطو، این عقل، از صفاتی مانند فعلیت تام و فناپذیری و اندیشیدن همیشگی برخوردار است.

پس از ارسطو، در سنت‌های فلسفی یونانی / اسکندرانی بر سر معنای واقعی سخن معلم اول درباره عقل فعال، اختلاف نظرهای چندی پدیدار شد.<sup>۱</sup>

این اختلاف‌ها در پی نهضت ترجمه یونانی / اسکندرانی به جهان اسلام نیز راه یافت و از همین رو است که در جهان اسلام از سونی متفکرانی مانند کندی و ابن رشد کوشیدند که بر معنای یونانی - و به تعبیر ایشان: ارسطویی - عقل به مثابه یکی از مراتب نفس و علت فعلیت یافتن آن تأکید کنند<sup>۲</sup>، و از سوی دیگر فیلسوفانی مانند فارابی و ابن سینا با بهره‌گیری از میراث اسکندرانی و به ویژه آثار اسکندر افرویدی در این زمینه<sup>۳</sup>، آن را به عنوان آخرین عقل

۱. درباره این اختلاف‌ها، پژوهش زیر هنوز بهترین اثر موجود در زبان فارسی است: علی‌مراد دلودی، عقل در حکمت‌مشاء، تهران، ۱۳۴۹ ش.

۲. نک: کندی، «رسالة فی العقل»، رسائل الکندی / انفسیة، به کوشش محمد هادی ابوریثه، قاهره، ۱۹۵۰م، ج ۱، صص ۳۵۶ - ۳۵۷؛ همو، کتاب الکندی إلی المعتمد بالله فی انفسیة الأولی، به کوشش احمد فؤاد الأهوانی، قاهره، ۱۹۴۸م، ص ۱۳۴؛ ابن رشد، تفسیر مابعدالطبیعه، به کوشش موریم بوئر، بیروت ۱۹۳۸ - ۱۹۵۲م، ج ۳، صص ۱۶۱۸ به بعد.

۳. اسکندر افرویدی از عقل فعال به عنوان موجودی مجرد و مستقل از آدمی و در مقام "محرک نامتحرک ارسطویی" بحث کرده است.

متن عربی ترجمان حنین بن اسحاق از رساله "فی العقل علی رأی ارسطوطالیم" را در کتاب شروع علی ارسطو مقوده فی الیونانیة و رسائل آخری (به کوشش عبدالرحمن بدوی، بیروت ۱۹۷۱م) می‌توان یافت. برای ترجمان فارسی این رساله هم نک: منوچهر

از شمار عقول طولی در نظر گرفتند و همچون امری ممکن الوجود و مجرد تام و مستقل از آدمی درباره اش بحث کردند<sup>۱</sup> و آن را در کانون مباحث وجودشناختی و معرفتشناختی خود نهادند<sup>۲</sup>.

البته این سخن به معنای بی‌توجهی معلم ثانی و شیخ الرئیس به میراث ترجمه شده از آثار ارسطو به عربی نبود. در واقع، در آثار این دو، مسئله اصلی عبارت بود از چگونگی ترکیب آموزه‌های ارسطو با میراث اسکندرانی؛ چنان که ابونصر فارابی برای ارائه سلسله مراتب وجود، با بهره‌گیری از منابع و آموزه‌های ارسطویی، آنها را با جهان‌شناسی نوافلاطونیانی درآمیخت که در پی تلاش برای جمع میان قاعدهٔ صدور و توحید عددی سامی، وسائلی با عنوان عقول عشره را پیش کشیدند. در واقع، در نظام ترکیبی فارابی، او نظریهٔ صدور را از نوافلاطونیان و مکتب اسکندرینه و جنبهٔ نجومی آن را از ارسطو برگرفت<sup>۳</sup>.

→ پزشک، «نظریهٔ عقل نزد ارسطو به روایت اسکندر افرویدی»، معارف، دورهٔ بیست و یکم، شمارهٔ ۱، فروردین - تیر ۱۳۸۴، صص ۹۴ - ۱۰۶.

۱. در این باره در زبان فارسی نک: محسن کدیور و نرگس شکوری، «جایگاه وجودشناختی و معرفتشناختی عقل فعال در فلسفهٔ مشاء»، نامهٔ مفید، شمارهٔ ۴۱، فروردین و ارابهشت ۱۳۸۳، صص ۴ - ۸.

۲. دربارهٔ نگاه فارابی و ابن‌سینا و ابن‌رشد به عقل فعال، پژوهش زیر در شمار بهترین آثار موجود است:

Herbert A. Davidson, *Alfarabi, Avicenna and Averroes on Intellect*, New York & Oxford, 1992.

۳. در این باره نک: محمد کریمی زنجانی اصل، «فارابی، عقول عشره و نیایش‌های فلسفی»، حکمت و معنویت در ایران نخستین سده‌های اسلامی، تهران، ۱۳۸۵، ص ۹۰.



تأکید ما بر آراء فارابی در اینجا، برآمده از توجهی است که نظام الدین احمد از همان نخستین سطرهای رساله خود به وی نشان داده است. البته چنین گرایشی تنها ویرسته او نیست و در حدود سیصد سال پس از او نیز در رساله فارسی *نهایة الظهور* حکیم حیدرآبادی، قاسم علی احگر (م بعد از ۱۳۶۵ق) نمونه دیگری از آن را بازمی‌یابیم. سخن قاسم علی احگر در این باره، چنان به سخنان گیلانی نزدیک است که نقل آن، به رغم طولانی بودنش، بایسته می‌نماید<sup>۱</sup>:

«و معلّم ثانی فارابی در رساله عقل گفته است که اسم عقل متضمن است به چند معانی<sup>۲</sup>:

اول آنکه اطلاق آن به جمهور انسان است که آن عاقل است و متکلمین ردّ این اطلاق کرده‌اند و گفته‌اند که این از آن عالم است که گاهی موجب عقل شود و گاهی نفی آن؛ و عاقل محتاج به دین است و دین نزدیک ایشان مظنون بالفضیلة است و عاقل آن است که فاضل جیدالرؤیة بود در استنباط آنچه شایسته باشد و مؤثر در خیر و مجتنب از شرّ. و معتنع کرده‌اند اینکه واقع شود این اسم بر کسی که جیدالرؤیة باشد بر استنباط آنچه شرّ است بلکه مستی کرده‌اند او را به ماکر و داهی و «اشباه هذه الأسماء». و استنباط آنچه فی الحقیقه خیری است و می‌باید

۱. نک: قاسم علی احگر حیدرآبادی، *نهایة الظهور*، شرح فارسی *هیاکل النور*، به کوشش محمد کریمی زنجانی اصل، تهران، ۱۳۸۵ش، صص ۱۰۰ - ۱۰۲.

۲. ابونصر فارابی، «متملة فی معانی العقل»، *الثمرّة المرضیة فی بعض الرسائل الفارابیة*، به کوشش فریدریش دیتربشی، لیدن، ۱۸۹۰م، صص ۳۹ - ۴۸.

کرد، و آنچه شرّ است [و] اجتناب می‌باید نمود، کار تعقل است، و مراد از تعقل عقل کلی است.<sup>۱</sup>

نوم آنچه ارسطاطالیس در کتاب البرهان گفته است که عقل قوّت نفس است که بدان حاصل شود انسان را به یقین مقدمات کلیّه صادقه ضروریه که آن اصلاً نه از قیاس باشد و نه از فکر، بلکه بالفطره و الطّبع باشد، خواه از کودکی باشد از حیثی که نداند از کجا حاصل شده و چگونه حصول آن گردیده. و این قوّتی است جزو نفس که حاصل شود بدان معرفت اولی نه به فکر و تأمل اصلاً و این مقدمات مبادی علوم نظریّه‌مانند.<sup>۲</sup>

سوم آنچه ارسطو در کتاب الأخلاق گفته است<sup>۳</sup> که عقل جزو نفس است که حاصل شود بالمواظبه بر اعتیاد شیء از آنچه در هر جنس امور باشد به طول تجربه و طول زمان یقین به قضایا و مقدماتی که در امور ارادیّه از شأن آنها باشد ارتکاب به فعلی و اجتناب از فعلی.<sup>۴</sup>

چهارم عقل فعال و آن صورت مفارقه است که تعلق او به هیچ ماده نباشد اصلاً. و آن نوعی است از عقل بالفعل و قریب الشّبه از عقل مستفاد

۱. همو، همان، پیشین، ص ۳۹، بند ۱.

۲. همو، همان، پیشین، صص ۴۰-۴۱، بند ۳.

۳. منظور مقاله ششم کتاب الأخلاق ارسطو با ترجمه عربی اسحاق بن حنین (م ۲۹۸ ق) است که با این مشخصات منتشر شده است: ارسطوطالیمس، الأخلاق، ترجمه اسحاق بن حنین، به کوشش عبدالرحمن بدوی، کویت، ۱۹۷۹م، صص ۲۰۷-۲۳۱.

۴. ابونصر فارابی، «مقالة فی معانی العقل»، الثمرة المرصّیة فی بعض الرسائل الفارابیة، به کوشش فریدریش دیترش، پیشین، ص ۴۱، بند ۴.

و آن عقل بالقوّه را عقل بالفعل می‌سازد و مقولات بالقوّه را مقولات بالفعل می‌نماید<sup>۱</sup>.

و نسبت عقل فعال به عقل، نسبت شمس است به عین؛ که بصر بالقوّه است تا وقتی که در ظلمت می‌باشد. و معنی ظلمت اشفاق بالقوّه و عدم اشفاق بالفعل است. و معنی اشفاق استتار است از محاذات منیره. و چون حصول ضوئ در بصر شود و در هوا و آنچه مجانس او باشد، پس بصر به آنچه از ضوئ حاصل کرده باشد بصیر بالفعل گردد و الوان مرئیة بالفعل شوند. بلکه می‌توان گفت که بصر، بصیر بالفعل نیست که در وی ضوئ و اشفاق بالفعل است، بلکه چون اشفاق بالفعل در وی حاصل شده است، حاصل شده‌اند در وی صُور مرئیات و به حصول صُور مرئیات در بصر، بصیر بالفعل گشته است؛ زیرا که قبل از این توصل او به شعاع شمس یا غیر او بوده است و چون شعاع مشفاً بالفعل باشد و هوایی که معاس آن باشد هم مشفاً بالفعل بود، در این وقت آنچه مرئی بالقوّه است مرئی بالفعل باشد، پس بصر بصیر بالفعل گردد بعد آنکه بصیر بالقوّه بوده باشد و مبصرات بالقوّه مبصرات بالفعل شوند، و آن اشفاقی است که حصول آن در بصر از شمس باشد. پس بر این مثال حاصل شود در ذات عقل بالقوّه چیزی که به منزله اشفاق بالفعل باشد از بصر و آن شیء عطا می‌کند خاصّ او را عقل فعال؛ پس مبدأ آن گردد که مقولات بالقوّه،

<sup>۱</sup>. همو، همان، پیشین، صص ۴۶ - ۴۷، بند ۶.

فارابی در اینجا به مقالة سَوم کتاب النفس ارسطو استناد کرده است.

معقولات بالفعل شوند، چنان که شمس می‌گرداند چشم را بصیر بالفعل و مبصرات را مبصرات بالفعل به آنچه عطا می‌کند از ضیاء. همچنین عقل فعال گردانیده است عقل بالقوه را عقل بالفعل از آنچه عطا کرده است از مبدأ به عینه و این معقولات، معقولات بالفعل شوند<sup>۱</sup>.

نظام‌الدین احمد نخستین صفحات رساله خود را با بهره‌گیری از آراء فارابی در دو رساله فی معانی العقل و شرح مابعدالطبیعه به نگارش درآورده است. با این حال از توجه به میراث بعد از او نیز غافل نبوده است و در نگارش این رساله از منابع دیگری هم بهره جسته است که فهرستوار عبارتند از:

الاشارات والتنبیهاات ابن سینا و شرح خواجه نصیرالدین طوسی بر آن، کتاب الشفاء ابن سینا.

او در این رساله به احادیث علی بن ابی طالب (ع) و به ویژه حدیث مشهور "العقل عقلاَن" نیز توجهی خاص دارد.

گیلانی پس از اتمام بحث درباره عقل فعاله سخن خود را با بهره‌گیری از کتاب اتولوجیا منسوب به ارسطو<sup>۲</sup>، در فصلی جداگانه به ماهیت نفس و حقیقت و انیت آن پی گرفته و این رساله را به پایان رسانده است.

<sup>۱</sup>. همو، همان، پیشین، ص ۴۷، ادامه بند ۶.

<sup>۲</sup>. رجوع گیلانی به این کتاب اتولوجیا ارزش تاریخی هم دارد و در کنار شرح قاضی سعید قمی بر این اثر، سند دیگری است از توجه متفکران عهد صفوی به میراث اسکندرانی.

از رساله فی بیان العقل الفعّال تاکنون سه نسخه یافت شده است<sup>۱</sup>:

نسخه شماره ۱۰۹ کتابخانه موزه سالار جنگ در حیدرآباد دکن، در

برگهای ۲۲ تا ۳۵؛

نسخه شماره ۱۱۴۲/۲۰ کتابخانه ملی ملک در تهران، در برگهای ۷۵

تا ۷۹؛

نسخه شماره ۹۸۱/۶ کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی در قم، در

برگهای ۴۷ پ تا ۶۰ رو.

متن نقل شده در این دفتر، چنان که یاد شد، از همین نسخه اخیر برگرفته شده است.

### منافع موت

رساله منافع موت از جمله آثار بازمانده از مجالس الحکمة دربار قطبشاهی است؛ و چنان که از دیباچه آن به روشنی پیداست، موضوع آن در یکی از مجالس سلطان عبدالله قطبشاه مطرح شده است و پس از خواندن رساله‌ای منسوب به ابن سینا و فصلی از اخلاق ناصری خواجه نصیر برای سلطان قطبشاهی، به دلیل دیرباب بودن مفاهیم این دو رساله نظام الدین بر آن می‌شود که بازبانی روشن از منافع دینی و اجتماعی مرگ سخن بگوید.

۱. نک: حسین متّی، «فلک‌نامه: کتابشناسی و نسخه‌شناسی آثار حکیم الملک نظام الدین احمد گیلانی»، میراث شهاب، پیشین، شماره ۱۰۰.

مهمترین منابع نظام‌الدین احمد در نگارش این رساله عبارتند از:

رساله الشفاء من خوف الموت منسوب به ابن‌سینا که اکنون می‌دانیم بخشی است از مقاله هفتم کتاب تهذیب الأخلاق ابن‌مسکویه،

اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی.

افزون بر این دو اثر، سخن فارابی و روایت برخی نویسندگان مسلمان از شرح احوال فیلسوفان یونانی و اشعار نظامی گنجوی نیز مورد استناد گیلانی بوده است.

این رساله افزون بر موضوع اصلی خود، درباره اندیشه سیاسی مؤلف نیز اشارت‌های سودمندی دارد؛ از آن جمله است بحث کوتاه مؤلف درباره نسبت شریعت و سیاست و سلطنت و عدالت، که در ادامه مباحث متفکران امامی طرح شده است<sup>۱</sup> و بسیار نزدیک است به آنچه که در شرح اصول کافی صدرالدین محمد شیرازی، هم‌روزگار گیلانی به صورتی گسترده طرح شده است. از این رساله تا کنون دو نسخه یافت شده است<sup>۲</sup>:

۱. درباره این مفهیم در اندیشه سیاسی امامیه نک: محمد کریمی زنجانی اصل، «فقه سیاسی امامیه، تأملی بر نخستین دوران تدوین»، امامیه و سیاست در نخستین سده‌های غیبت، تهران، ۱۳۸۰ ش، صص ۱۰۰ - ۱۰۸.

۲. نک: حسین متقی، «فلک‌نامه: کتابشناسی و نسخه‌شناسی آثار حکیم‌الملک نظام‌الدین احمد گیلانی»، میراث شهاب، پیشین، شماره ۱۴۶.

او احتمال می‌دهد که رساله در بیان سبب موت در دانشنامه بزرگ گیلانی به نام شجره دانش (نسخه شماره ۳۹ مجامع در کتابخانه آصفیه در حیدرآباد دکن) همین اثر

نسخه شماره ۱۱۴۲/۴ کتابخانه ملی ملک در تهران، در برگهای ۱۰ پ تا ۱۳ پ؛

نسخه شماره ۹۸۱/۹ کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی در قم، در برگهای ۷۳ پ تا ۷۷ پ.

متن نقل شده در این دفتر، از همین نسخه اخیر برگرفته شده است.

### در شرح کائنات جو

تاریخ نگارشهای فارسی درباره طبیعیات را بر اساس نسخهای موجود، تا نیمه نخست سده پنجم هجری می توان پی گرفت؛<sup>۱</sup> و گفتنی است که این

باشد؛ هر چند که به درستی، اظهار نظر نهایی در این باره را به بررسی و مقایسه این نسخها باز بسته دانسته است.

۱. کهن ترین این نوشتهها، بخش طبیعیات دانشنامه علانی ابن سینا است که در میانه سالیهای ۴۱۳ تا ۴۲۸ هجری نوشته شده است. پس از او از رساله آثار علوی ابوحاتم مظفر بن اسماعیل اسفزاری، (میان ۵۰۶ تا ۵۱۳ ق) باید یاد کرد که بر آثار فارسی بعدی تأثیری ژرف نهاده است؛ چنان که شهردان بن ابی الخیر رازی، از معاصران او، به جز خطبه آغاز آن، تمامی این رساله را در مقاتل دهم کتاب نزهت نامه علایی (به کوشش فرهنگ جهانپور، تهران، ۱۳۶۲ ش، صص ۴۲۴ - ۴۶۱) نقل می کند و عمر بن سهلان ساوی در الرسالة السنجریة فی کائنات العنصریة (دورساله در آثار علوی، به کوشش محمد تقی دانشپژوه، تهران، ۱۳۳۷ ش، صص ۱۸ - ۲۰، ۲۳ - ۲۷) و محمد بن مسعود مروزی در رساله آثار علوی (دورساله در آثار علوی، پیشین، صص ۷۱ - ۷۲، ۸۷ - ۹۰، ۱۰۰ - ۱۰۲) به گستردگی از آن بهره گرفته اند.

نیز نک: یونس کرامتی، «جایگاه ابوحاتم اسفزاری و ابن خمار در سنت آثار علوی دوره اسلامی»، تاریخ علم، شماره ۶، ۱۳۸۷ ش، ص ۱۱۲.

نوشتها ترکیبی جالب از میراث یونانی / سریانی با آموخته‌ها و تجربه‌های نگارندگان این نوشته‌ها را در اختیار ما می‌نهند.<sup>۱</sup>

از میان این آثار، بخشی که به آثار علوی<sup>۲</sup> یا به تعبیر دلنشین نظام‌الدین احمد "شرح کائنات جو" می‌پردازد، افزون بر هواشناسی، در اقلیم‌شناسی نیز کاربرد می‌تواند داشت؛ به ویژه در بُعد تاریخی آن.

<sup>۱</sup> در این باره نک: صمد موحد، «آثار علوی»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۶۷ش، ج ۱، صص ۱۱۰ - ۱۱۱؛ یونس کرامتی، «آثار دانشمندان ایرانی درباره آثار علوی و تأثیر نظریات طبیعی‌دانان یونانی بر آنها»، تاریخ علم در اسلام و نقش دانشمندان ایرانی، به کوشش محمد علی شعاعی و محسن حیدرنیا، تهران، ۱۳۷۸ش، صص ۲۰۰ - ۲۲۰.

<sup>۲</sup> توصیف محمد بن مسعود مروزی در رساله آثار علوی (در رساله در آثار علوی، پیشین، ص ۶۵) از این علم، تصویر روشنی از دیدگاه پیشینیان در این باره است:

«آثار علوی ... شناختن حقیقت آن اثرهاست که در هوا پدید آید چون ابر و رعد و برق و باران و برف و یخچه و نرزم و قوس قزح و هاله و دیگر علامتها چون کواکب منتضه و ذواب اذناپ و صاعقه‌ها و باده‌ها و امثال این و در دانستن این اثرها ... و به سبب آنکه ماده کائنات چنان که بیان کرده‌اند بخلی است که از زمین متصاعد می‌شود و چون برآمدن از روی زمین راه نیابد و در زمین محقق بماند، از او در زمین اثرها پدید آید و کائنات متولد می‌شود، مانند لعل و فیروزج و یاقوت و بلور و زر و سیم و قلع و مس و آهن و سرب ... و مثال این. عادت چنان رفته است که این آثار را که به حقیقت آثار سُفلی‌اند که در زیر زمین پدید می‌آیند، با آثار علوی یاد کنند، به حکم اتحاد ماده جمله. و این جمله را آثار علوی خوانند، اگرچه از روی حقیقت آثار علوی آن بود که در علو پدید آید».



رسالة شرح کائنات جو و رعد و برق و صاعقه گیلانی نیز در ادامه میراث برجای مانده از ابوحاتم مظفر بن اسماعیل آسفراری (م میان ۵۰۶ تا ۵۱۳ ق) و همگنانش، در شمار آثاری است که به زبان فارسی در این زمینه نگاشته شده است.<sup>۱</sup> نظام الدین احمد مطالب این رساله را در چند بخش تنظیم، و آنها را با عنوان "فصل" از یکدیگر مشخص کرده است.

منابع اصلی او در نگارش این رساله عبارتند از:

مقاله آثار علوی از طبیعیات کتاب الشفاء ابن سینا به نقل از

ترجمه آن در درة التاج قطب الدین شیرازی،

کتابهای الاشارات و التنبيهات و اودیة قلبیة ابن سینا،

شرح الاشارات خواجه نصیر الدین طوسی،

حکمة الاشراق شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی و شرح

قطب الدین شیرازی بر آن.

افزون بر اینها، او فرازهایی از سخنان ابوالبرکات بغدادی در این زمینه را

نیز نقل، و از مشاهدات شخصی اش در همدان و گیلان یاد کرده است.

با درنگ در متن اثر و تطبیق آن با منابع مؤلفه درمی یابیم که افتادگی هایی

وجود دارد. به نظر ما، این افتادگی ها، ای بسا که از کاتب نسخه باشد.

<sup>۱</sup> در همین روزگار در ایران نیز رساله هایی در این باره نوشته شده است؛ از آن جمله

از رسالة فی کائنات الجوّ و اسباب حدوث الآثار السفلیة میرزا محمد بن حسن شیروانی می توان یاد کرد و آنچه که در کتابهای تنبيهات المنجمین ملا مظفر گنابادی و ربیع المنجمین رضی الدین محمد مستوفی در این باره نوشته شده است.

نکته جالب در این رساله، بهره‌گیری نظام‌الدین احمد از شواهد تجربی و مشاهداتش برای به چالش کشیدن آموزه‌های سینوی در این باره است؛ و طرفهٔ ماجرا این است که این رویکرد او به عنوان یکی از احیاگران و مروّجان طبّ سینوی در شبه‌قاره، برگرفته از رویکرد ابن‌سینا در نقد میراث ارسطویی است.<sup>۱</sup>

او همچنین، آنگاه که از تفسیر برخی پدیده‌های جوّی بر بنیاد فلسفهٔ خویش درمی‌ماند و برآمده از علوم روزگار خویش ره به جایی نمی‌برد، با اعتراف به عجز عقل بشری، می‌کوشد که این پدیده‌ها را دلیلی بر بنیاد اخلاقی و الهی جهان بداند:

«بر دانایان زمان پوشیده نیست که آنچه از اسباب فاعل و مادّی مکونات مذکوره فوق الارض و تحت الارض مذکور شد، در اثبات و دریافت اینها کافی نیست؛ بلکه ناگزیر است از قوای روحانی و مجرد از جسمانی و تقدّس و توفیق رحمانی اینها یا اسبابی که در واقع دارند

<sup>۱</sup>. شیخ الرئیس در فنّ پنجم طبیعیّات شفاء، بارها از مشاهدات شخصی خود برای توضیح پدیده‌های جوّی بهره گرفته است؛ از آن جمله است آنچه که با بهره‌گیری از مشاهداتش در کوهستان‌های طبرستان و طوس در توضیح چگونگی پدید آمدن ابر و باران ارائه کرده است و نیز توضیحاتش دربارهٔ چگونگی هاله و قوس قزح بر اساس مشاهداتش در کوهستان‌های میان شهرهای آبیورد و طوس؛ و یادکرد مشاهداتش دربارهٔ سقوط شهاب‌های آسمانی. در این باره نک: حسین بن عبدالله ابن‌سینا، الشفاء (طبیعیّات: المعادن والآثار العلویة)، به کوشش ابراهیم مذکور، قاهره، ۱۹۶۵م، صص ۳۵، ۵۲-۵۳، ۷۳.

بدانند، و نفس تا در پیکر بدن باشد و در سجن طبیعت متسجن بود با عقل بشری و قوا و حواس غیره این قسم چیزها را چنان که هست نمی‌تواند دریافت. پس ظاهر از همه وجوہات و حقّیر آن است که اعتراف به عجز نمایند، چنان که علامه شیرازی نموده و همه را از خدا بدانند)).

از این رساله تاکنون تنها نسخه زیر یافت شده است و متن نقل شده در این دفتر را از همین نسخه برگرفته‌ایم<sup>۱</sup>:

شماره ۹۸۱/۱۱ کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی در برگ‌های ۸۱  
پ تا ۹۲ پ.

۱. ذک: سید احمد حسینی اشکوری، فهرست نسخ‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، پیشین، ج ۳، صص ۲۰۴ - ۲۰۵.

نیز نک: حسین متقی، «فلک‌نامه: کتابشناسی و نسخه‌شناسی آثار حکیم‌الملک نظام‌الدین احمد گیلانی»، میراث شهاب، پیشین، شماره ۱۱.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْعَالَمَ مِنَ الدَّاشِيِ الْمَحْضِ وَاللَّيْسِ  
 الصَّوْفِ وَالْعَدَمِ الصَّرِيحِ بِالْإِمْكَانِ أَيْ بِسَبَبِ إِمْكَانِ الذَّاتِ  
 بِإِلَازِمَاتِ وَأَيْنَ وَلَا أَيْنَ وَمَكَانٍ وَاللَّهُ كَانَ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ  
 شَيْءٌ وَهُوَ الْآنَ كَمَا كَانَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّنَا وَسَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ  
 هُوَ أَشْرَفُ الْأَكْوَانِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الْأَخْيَارِ الَّذِينَ هُمْ  
 أَنْصَارُ الدِّينِ وَالْإِيمَانِ وَالْأَعْوَانِ أَمَّا بَعْدُ فَيُؤَدِّ  
 الْفَقِيرُ إِلَى رَحْمَةِ رَبِّهِ الْغَنِيُّ نِظَامَ الدِّينِ أَحْمَدُ الْجَلِيلُ  
 اعْلَمْ أَيُّهَا الْإِخْوَةُ الْبَارَّةُ الذَّكَاءُ صَاحِبُ الطَّبَعِ الْمُسْتَقِيمِ  
 وَالْفَهْمِ الْقَوِيِّ الْقَوِيمِ مِمَّنْ يَسْتَهْجَأُ أَنْ يَتَمَعَ مَخَ الْعِلْمَةِ  
 الْإِيمَانِيَّةِ وَلَبَّ الْحُجَّةَ الْبُرْهَانِيَّةَ فِي الْحُكْمَةِ الْوَلَدَانِيَّةِ

اِنَّ خُلَاصَةَ مَا اَفَادَ اُسْتَاذُنَا وَالْاُسْتَاذُ فِي الْعُلُومِ كُلِّهَا  
 طَبَاخُ الْحِكْمَةِ الْاِيْمَانِيَّةِ نَضَاجُ الْحُجَّةِ الْيُونَانِيَّةِ وَبِرَّ هَٰؤُلَاءِ  
 مَجْمَعُ حِكْمَتِي الْاِيْمَانِيَّةِ وَالْيُونَانِيَّةِ وَجَاعِلُهُمَا وَحْدَانِيَّةٌ  
 ثَالِثُ الْمُعَلِّمِينَ مِثْرُ مُحَمَّدٍ بَا قِرَالِدَامَا دِلْحُسَيْنِي فِي اَبْنَاءِ  
 حُدُوثِ الْعَالَمِ فِي تَصْنِيفَاتِهِ مِنْ خُلَاصَةِ الْمَلَكُوتِيَّةِ  
 الْقُدُوسِيَّةِ الَّتِي قَرَأْتُهَا عَلَيْهِ وَكِتَابُ صِدْقِ الْمُنْتَقِمِ  
 وَالْقَبَسَاتِ بَعْدَ نَقْلِ الْحُجَجِ عَنْ سَاطِنِ الْحُكْمَاءِ الْمَقْدَمِينَ  
 وَلِلْمُتَأَخِّرِينَ مِنْ أَفْلَاطُونٍ وَاسْتَاذِي وَوَقَايعُومٍ وَالْمُعَلِّمِ  
 الثَّانِي أَبُو نَصْرِ الْفَارَابِيِّ وَاتِّبَاعَهُ وَالْمُتَكَلِّمُونَ كُلُّهُمْ  
 ذَهَبُوا عَلَى مَا عَلَيْهِ صَلَاحُ الْمَذَاهِبِ وَالشَّرَاحِ مِنْ أَهْلِ  
 الْإِسْلَامِ وَالْمِلَلِ وَالنَّحْلِ وَيُؤْمِنُونَ بِالْحُدُوثِ إِلَّا أَنَّ الْعِلْمَ  
 الْأَوَّلَ رَسْطُوطِ الْبَرِّ مِنْ حُكْمَاءِ الْمَشَاطِيئِ الْيُونَانِيَّةِ وَ  
 شَيْخِ ابُو عَلِيٍّ بْنِ سِينَا مِنْ مَشَاطِيئِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَمَا فِي  
 طَبَقَاتِهِمَا إِنَّ كَلَامَهُمْ نَاطِقٌ إِلَى الْقَدِيمِ وَالْحُدُوثِ وَإِلَى الشَّاطِرِ

وَالْتَجَزَى أَنَّهُ إِنْ الْعَالَمُ كُلُّهُ بِحَيْثُ لَا يَسُدُّ عَنْهُ شَيْءٌ مِنْ  
 الْمُبْدَعَاتِ وَالْمَكُونَاتِ وَالْمَصْنُوعَاتِ كُلِّهَا بِذَرَاتِهَا وَلَوْ  
 يَعْنِي مَا سَوَّى اللَّهُ تَعَالَى الْمَعْبَرَةَ عَنْهُ بِالْإِنْسَانِ الْكَبِيرِ  
 وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ وَاللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَغَيْرِ ذَلِكَ كُلِّهَا ثَبَتَ  
 أَنْ تُسَمِّيَهُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى مُبْدِعِهِ وَمُوجِدِهِ اللَّهُ تَعَالَى مُجَدُّ  
 مَعْلُولٌ وَاحِدٌ وَمَوْجُودٌ وَاحِدٌ وَأَجَدُّ اللَّهُ تَعَالَى بِقُدْرَتِهِ  
 وَارَادَتِهِ وَلِخِيَانِ مِنَ الْعَدَمِ الصَّرِيحِ وَمَتْنِ اللَّيْسِ الصَّرَفِ  
 إِلَى الْإِيسِ الْوُجُودِ دَفْعَةً وَاحِدَةً مِنْ غَيْرِ زَمَانٍ وَإِنْ  
 وَمَكَانٍ فِي فُضَاءِ الدَّهْرِ الْمَحْظُوطِ بِهِ فَالْعَالَمُ كُلُّهُ بِمَنْزِلَةِ أَمْرٍ  
 وَاحِدٍ وَمَعْلُولٍ وَاحِدٍ وَمَوْجُودٍ وَاحِدٍ وَكُلٌّ أَرْضِيَّةٌ وَأَبْنِيَّةٌ  
 وَامْتِدَادٌ وَأَنْفُسٌ وَأَمْكِنَةٌ وَخُدُودٌ بِمَنْزِلَةِ زَمَانٍ وَاحِدٍ  
 وَمَكَانٍ وَاحِدٍ وَابْنٍ وَاحِدٍ وَحَدٍّ وَاحِدٍ وَلَا يَكُونُ عِنْدَكَ  
 الزَّمَانُ وَالْإِمْتِدَادُ وَالْأَمَدُ وَالْإِبْنُ وَالْمَكَانُ وَالْحَدُّ فَاقْ  
 الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ وَالظَّاهِرَ وَالْبَاطِنَ عِنْدَكَ وَاحِدٌ وَلَيْسَ مِنْ

لَدُنْهُ تَقَدَّمَ وَتَأَخَّرَ وَلَا عَلُوٌّ وَلَا سُفْلَةٌ وَلَا دَاخِلٌ  
 وَلَا خَارِجٌ وَلَا سَابِقٌ وَلَا آخِرٌ وَكُلُّ ذَلِكَ يُعْقَلُ عِنْدَ  
 الزَّمَانِيَّاتِ وَعِنْدَ مَا وَقَعَ فِي شَبَكَةِ الزَّمَانِ مِنَ التَّسْنِينِ  
 وَالشُّهُودِ وَالْأُسْبُوعِ وَالْأَيَّامِ وَهُوَ تَقْدَسُ عَيْنُهُ وَتَعَالَى  
 عَنْ ذَلِكَ عَلُوًّا كَبِيرًا وَكَذَا حَالُ الْعُقُولِ الْفَعَّالَةِ وَ  
 مَقْدَسَاتِ النَّفُوسِ وَالْوَاقِعَاتِ فِي الدَّهْرِ فَالزَّمَانُ  
 مِنَ الْأَوَّلِ إِلَى الْآبِدِ وَالْمَكَانُ مِنَ الْأَقْرَبِ وَالْأَبْعَدِ وَ  
 الْإِمْتِدَادِ وَالْأَمَدِ وَالْحُدُودِ وَالْمَسَافَةِ وَالْكَثْرَةِ وَالْعَدَدِ  
 كُلُّهَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَاحِدٌ وَهُوَ اللَّهُ أَحَدٌ صَمَدٌ سَرْمَدٌ  
 فَالْمَوْجُودَاتُ بِجَمِيعِ ذَوَاتِهَا بَحِيثٌ لَا يَسْتَنِدُ عَنْهَا  
 شَيْءٌ مُسْتَنِدٌ إِلَيْهِ وَمَعْلُولٌ لَهُ مَوْجُودٌ وَاحِدٌ وَالْأَمْرُ  
 الْوَاحِدُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ قَدِيمًا وَحَادِثًا مَعًا فَيَجِبُ أَنْ  
 يَكُونَ أَمَّا قَدِيمًا أَوْ حَادِثًا وَنَحْنُ رَأَيْنَا أَنَّ بَعْضَ أَجْزَاءِ  
 الْعَالَمِ لَمْ يَكُنْ مَوْجُودًا فَيُوجَدُ وَيَكُونُ مَوْجُودًا فَيُعْذَمُ

يَسْتَدِرُّ

وَيَكُونُ سَاكِنًا فَيَتَحَرَّكَ وَيَكُونُ مُتَحَرِّكًا فَيَسْكُنُ قَالَ لَمْ  
لَا يَخْلُوعَنَّ حَادِثٍ وَكُلُّ مَا لَا يَخْلُوعَنَّ حَادِثٍ  
فَهُوَ حَادِثٌ فَالْعَالَمُ حَادِثٌ فَهَذَا هُوَ مَا أَخَذْنَا مِنْ  
أَقْوَالِ طَوَالِ الْكَلَامِ الْأُسَادِ مِنْ كِتَابِهِ وَصَحْفِهِ وَتَمَعْتُ  
مِنْهُ عِنْدَ الْقِرَاءَةِ عَلَيْهِ مَرَارًا كَثِيرَةً فَبَيَّنَ أَنَّ جُمْلَةَ  
الْأَجْرَاءِ وَالنَّاسِ الْكَبِيرِ الَّذِي هُوَ الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ مِنْ  
الْمُبْدَعَاتِ وَالْمَكُونَاتِ وَالنَّاتِيَاتِ وَالْمُسَبَّحَاتِ الْمُعْتَدَاتِ  
الَّذِي يَحْيَا كُلُّهَا صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا وَرُطْبَهَا وَيَابِسَهَا  
أَعْلَاهَا وَأَدْنَاهَا مَجْعُولَةٌ يَجْعَلُ جَاعِلُ الْحَقِّ الْخَالِقِ  
السَّرْمَدِيِّ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ إِبْدَاعُهُ وَإِجَادَةُ إِذَاهَا  
تَدِيرُ حَيًّا مُنْطَبِقًا عَلَى الزَّمَانِ فَإِنَّ التَّجَدُّدَ وَالْعَبْرَ مِنْ  
جَانِبِ الْمَعْلُولِ لَا الْقَاعِلِ الْحَقِّ وَالْمُبْدِعِ الْفَعَالِ إِبْدَعَهَا  
فِي مَتْنِ الدَّهْرِ بَابًا سَقَرًا مِنْ غَيْرِ تَعْيِيرٍ فَحَصَلَ التَّجَدُّدُ  
وَالْعَبْرُ وَالتَّحْيِيرُ مِنْ خُرُوجِهَا عَنْ مَتْنِ الدَّهْرِ إِلَى إِبْدَاعِ



الزَّمان فلم يكن له اَصَابِدُؤُ زَمَانِيٌّ فَاَبَدُؤُ الزَّمانِيُّ  
لِلزَّمانِيَّاتِ الْمُتَغَيَّرَاتِ فَقَطْ وَلَكِنْ مَحَلُّ الْخِلَافِ وَالْمُتَنَافِعِ  
فِيهِ بَيْنَ الْحُكَمَاءِ فِي الْحُدُوثِ هُوَ الْحُدُوثُ الدَّهْرِيُّ لَا  
الْحُدُوثُ الزَّمانِيُّ وَلَا الْحُدُوثُ الدَّائِيُّ لِأَنَّ الْمُبْدَعَاتِ  
الْقَدِيمِيَّاتِ مِنَ الْعُقُولِ الْفَعَالَةِ الَّتِي أَبَدَعَهَا اللَّهُ تَعَالَى  
مِنْ غَيْرِ مَادَّةٍ وَمُدَّةٍ وَالَّتِي بَعْدَ لَيْسَ مُطْلَقٌ وَهُوَ أَفْضَلُ  
إِعْطَاءِ الْوُجُودِ لِأَنَّ الْعَدَمَ قَدْ نُسِيَ وَصُلِّطَ عَلَيْهِ الْوُجُودُ  
فَهِيَ مُسَبَّوْقَةٌ مِنَ الْفَاعِلِ الْجَاعِلِ فَقَطْ وَالْمَكْتُوبَاتِ أَيْ  
الْفِكِّيَّاتِ مَوْجُودَاتٍ بِالْمُدَّةِ وَلَكِنْ بِمَادَّةٍ وَمُتَنَافِعٍ  
فَهِيَ مُسَبَّوْقَةٌ مِنَ الْعَدَمِ الصَّرِيحِ الْمُتَمَكِّنِ وَمِنَ الْعُقُولِ  
وَالْعُقُولِ وَالنَّفُوسِ وَطَبَائِعِ الْأَشْيَاءِ وَالْكَتَائِبِ وَذَوَاتِ  
زَمَانِيَّاتِ الْمُتَغَيَّرَاتِ كُلِّهَا بِلَوَازِمِهَا وَعَوَارِضِهَا مَوْجُودَاتٌ  
فِي الدَّهْرِ وَاللَّوَجِ الْمُحْفَظِ لَكِنْ بِمَا هُوَ ثَابِتٌ لَا بِمَا أَنَّهُ مُتَغَيَّرٌ  
وَبِمَا هُوَ ثَابِتٌ لَا بِمَا أَنَّهُ مُتَغَيَّرٌ وَمَا هُوَ مُتَغَيَّرٌ مَوْجُودٌ فِي الزَّمَانِ

فَكُلُّ الْمُنْتَعِبَاتِ الزَّمَانِيَّةِ مِنَ الْأَضْدَادِ الْمَوْجُودِ الْمَعْلُومِ  
وَالسَّوَادِ وَالْبَيَاضِ وَالْحَارِّ وَالْبَارِدِ وَفُصُولِ الْأَنْبَعَادِ  
اجْتِمَاعُ النِّقَاطِ نَبَاتٌ فِي الدَّهْرِ بِمَا هُوَ نَبَاتٌ وَلَمْ يَكُنْ  
نَقِيضًا وَتَغْيِيرًا خَرَجَ عَنْ الدَّهْرِ وَوُجُودُهَا فِي الزَّمَانِ  
بِمَا هُوَ مُتَغَيِّرٌ وَنَقِيضٌ بِحَيْثُ جُمِعَ النِّقَاطُ بِحَالٍ فِي  
الزَّمَانِ الْوَاحِدِ قَالَ الشَّيْخُ فِي التَّعْلِيلَاتِ الْعَقْلِ  
يَفْرَضُ ثَلَاثَةٌ إِنْ كَانُوا أَحَدًا الْكَوْنُ فِي الزَّمَانِ وَهُوَ  
الْمُنْتَعِبَةُ الَّتِي يَكُونُ لَهَا مَبْدَأٌ وَنَهْيٌ وَيَكُونُ مَبْدَأُ  
غَيْرِ مَتْنَاهُ بَلْ يَكُونُ مُقْتَضِيًا وَيَكُونُ دَائِمًا فِي السَّيْلَانِ  
وَفِي تَقْضِي حَالٍ وَتَجَدُّدٍ حَالٍ وَالثَّانِي كَوْنُ مَعَ الزَّمَانِ  
وَيُسَمَّى الدَّهْرُ وَهَذَا الْكَوْنُ مُحِيطٌ بِالزَّمَانِ وَهُوَ الْفَلَكَ  
مَعَ الزَّمَانِ وَالزَّمَانُ فِي ذَلِكَ الْكَوْنِ لِأَنَّهُ يُنْشَأُ مِنْ  
حَرَكَةِ الْفَلَكَ وَهُوَ نَسَبُ الثَّابِتِ إِلَى الْمُنْتَعِبِ وَالثَّلَاثُ  
كَوْنُ الثَّابِتِ مَعَ الثَّابِتِ وَيُسَمَّى السَّرْمَدُ وَهُوَ مُحِيطٌ بِالْأَلَدِ

بالا پس بعد اللہ

وَأَعْلَمُ أَنَّ الْإِبْدَاعَ هُوَ عِنْدَ الْحَكَمَاءِ تَأْيِيسُ الشَّيْءِ بَعْدَ لَيْسَ  
 مُطْلَقٍ فَإِنَّ أُطْلِقَ الْحَدَثُ بِمَا لَا يَسِ بَعْدَ لَيْسَ فَكُلُّ مَعْلُومٍ  
 حَدِيثٌ فَإِنَّ الْحَدُوثَ ثَلَاثُ الْحَادَثِ بِالذَّاتِ وَهُوَ ثَابِتٌ  
 كُلِّ مَعْلُومٍ وَمُمْكِنٌ وَمُسَكَّمٌ عِنْدَ الْحَكَمَاءِ وَلَا نِزَاعَ لِأَحَدٍ  
 فِيهِ وَالْحَادَثُ بِالزَّمَانِ وَهُوَ الَّذِي وَجُودُهُ مَسْبُوقٌ  
 بِالْعَدَمِ الزَّمَانِي وَلَا نِزَاعَ لِأَفْلَاطُونٍ وَأُسْتَادُوهُ <sup>بِهِ</sup>  
 وَلَمَنْ يَتَّفِقُ عَلَيْهِ بِأَنَّ الْمُبْدَعَاتِ وَالْمَكُونَاتِ وَنَفْسُ  
 الزَّمَانِ وَمَحَلُّهُ وَمَا فِي مَرْتَبَتِهِمَا فِي أَنَّهُ لَيْسَ حَدِيثًا بِهَذَا  
 الْمَعْنَى لِأَنَّ كُلَّهَا مُقَدِّمٌ عَلَى الزَّمَانِ وَيُشَامِلُ عَلَيْهِ وَحِجَّةُ  
 بَيِّنَةٌ بِهِ فَكَيْفَ مَسْبُوقٌ <sup>عَلَيْهَا</sup> عَنْهُ وَلَا يُظَنُّ بِمَا أَحَدٌ مِنْ أَذْنَى  
 الْعُقَلَاءِ فَكَيْفَ مِثْلُ أَفْلَاطُونٍ وَأُسْتَادُوهُ بِحُجَّتِهِ ذَلِكَ  
 وَالْحَدُوثُ الدَّهْرِيُّ وَهُوَ وَجُودٌ بَعْدَ الْعَدَمِ الصَّرِيحُ لِلْمُمْكِنِ  
 بَعْدِيَّةً بِالذَّاتِ وَهَذَا مَحَلُّ الْخِلَافِ وَالنِّزَاعِ فِيهِ أَهْوَ حَادِثٌ  
 أَوْ قَدِيمٌ قَدْ اشْتَهَرَتْ أَنَّ أَقْلَمَ قَالٍ بِالْقَدِيمِ ارْطُطُو وَخَالَفَ

أُسْتَاذُهُ أَفَلَاطُونُ وَإِعْتِقَادُهُ حَدُوثُ وَمَا يُقَالُ مِنْهُ مِنَ  
 الْقَدِيمِ عَلَى سَبِيلِ الْجَدَلِ وَالشُّبْهَةِ لَا لِإِعْتِقَادِهِ وَاجْتِماعِهِ عَلَيْهِ  
 فِي الْجَمْعِ بَيْنَ الرَّايَيْنِ بِقَوْلِهِ وَمِنْ ذَلِكَ أَمْرُ قَدِيمِ الْعَالَمِ وَ  
 حَدُوثِهِ وَهَلْ لِمُصَانِعٍ هُوَ عَلَيْهِ الْفَاعِلَةُ أَمْ لَا وَمَا يُظَنُّ  
 بِأَنْ سَطَاطَالِيْسَ أَنَّهُ يَرَى الْعَالَمَ أَنَّهُ قَدِيمٌ وَأَفَلَاطُونُ يَرَى  
 أَنَّ الْعَالَمَ حَادِثٌ فَأَقُولُ إِنَّ الَّذِي هُوَ لَا دُعَاءَ إِلَى هَذَا  
 الظَّنِّ الْبَاطِلِ الْمُسْتَنَكِرِ بِأَنْ سَطَاطَالِيْسَ الْحَكِيمُ هُوَ مَا قَالَهُ  
 فِي كِتَابِ طُونِيْقَا أَنَّهُ عَدِيدُ جَدِّ قَضِيَّتِهِ وَاحِدَةٌ بَعْضُهَا يُمْكِنُ  
 أَنْ يُؤْتَى عَلَى كُلِّ طَرَفٍ بِهَا قِيَاسٌ مِنْ مُقَدِّمَاتٍ ذَائِعَةٍ  
 مِثَالُ ذَلِكَ هَلْ الْعَالَمُ قَدِيمٌ أَمْ لَيْسَ بِقَدِيمٍ وَقَدْ وَجَبَ  
 عَلَى هَؤُلَاءِ الْمُخْتَلِفِينَ أَمَّا أَقْلَابُ أَنْ يُؤْتَى بِهِ عَلَى نِيلِ الْمَنَاقِبِ  
 الْوَاحِدَةِ لَا يَجْرِي لِإِعْتِقَادِهِ وَبَعْضًا فَإِنَّ غَرَضَ أَنْ سَطُونِ كِتَابِ  
 طُونِيْقَا لَيْسَ هُوَ بَيَانُ أَمْرِ الْعَالَمِ هَلْ هُوَ قَدِيمٌ أَوْ مُخْدَتٌ كَمَا  
 كَانُوا يَتَنَازَلُونَ فِي اللَّذَّةِ هَلْ هِيَ خَيْرٌ أَمْ شَرٌّ وَكَانُوا عَلَى كُلِّ

الظرفين في كل مسألة بقياسات ذائعية ثم قال ومما عدا  
 الى ذلك الظن ايضا اما ان ينكح في كتاب السماء والعالم  
 ان الكل ليس له زمان فيظنون عند ذلك انه يقول هذا  
 العالم وليس الامر كذلك اذا قد تقدم وحين في ذلك  
 الكتاب وغير من الكتب الطبيعية والاهلية ان الزمان  
 انما هو عدد حركة الفلك وعنه يحدث وما يحدث  
 عن الشيء لا يشمل ذلك الشيء ومعنى قوله ان العالم ليس  
 له بدو زمانى انه لم يتكون اولا فاقلا وبأجزائه كما  
 يتكون البيت مثلا والحيوان فان اجزائه يتقدم  
 بعضها بعضا بالزمان والزمان حادث عن حركة الفلك  
 فلا يكون لحدوثه بدو زمانى يصح بذلك انه انما يكون  
 عن ابداع الباري جل جلاله اياه دفعة بلا زمان عن  
 حركته حدث الزمان ومن نظر في اوايله في التوبة  
 في الكتاب المعروف بالهاتوجيالم يشبه عليه امر في انشاء

ظ  
 ما ذكره

ما يحدث

الصَّانِعِ لِهَذَا الْعَالَمِ فَإِنَّ الْأَمْرَ مِنْ تِلْكَ الْأَقَاوِيلِ الظَّاهِرِ  
 مِنْ أَنْ يَخْفَى وَهَنَاكَ بَيْنَ أَنَّ الْهَيُولَى أَبْدَعَهَا الْبَارِ  
 جَلَّ شَانَهُ لَا عَنْ شَيْءٍ وَإِنَّمَا جَحَمَتْ عَنِ الْبَارِ بِجَهَانِهِ  
 وَعَنْ إِرَادَتِهِ ثُمَّ تَرَبَّثْتُ أَقُولُ مَقَادِمَهُ قَوْلُ الْمَعْلَمِ الثَّانِي  
 أَنَّهُ اعْتَقَدَ بِأَرْسُطَوَانَهُ لَا يَعْتَقِدُ بِالْقِدَمِ بَلْ يَعْتَقِدُ  
 بِحُدُوثِهِ فَإِنَّ أَكْثَرَ أَقَاوِيلِهِ وَأَقْوَاهَا تَدَلُّ عَلَى الْحُدُوثِ  
 وَبَعْضُهَا تَدَلُّ عَلَى الْقِدَمِ وَلَا يَظُنُّ أَنَّ مِثْلَ أَرْسُطُو أَحْكَمِ  
 الْكَامِلِ الْعَاقِلِ قَائِلٍ بِنَقِيضَيْنِ وَلَا يَظُنُّ بِمِثْلِهِ أَنَّهُ غَافِلٌ  
 وَوَقَعَ بِالْعِفْلَةِ فَبَقِيَ أَنَّهُ نَقَلَ الْقِدَمَ جَدًّا وَشَبَهَةً وَ  
 الْحُدُوثَ حَقًّا وَاعْتِقَادًا وَهَذَا أَوْلَى مِمَّا يَقُولُونَ الْقَائِلُونَ  
 جَهْلًا أَوْ تَعَسُّيًا وَالْجَائِلُ إِلَى الْحُدُوثِ بِمَعْنَى آيِسٍ بَعْدَ لَيْسَ  
 مُطْلَقٍ أَيْ وَجُودَ بَعْدَ الْعَدَمِ مُطْلَقًا صَادِقٌ عَلَى كُلِّ الوجوداتِ  
 فَاَلْمَوْجُودَاتِ كُلِّهَا حَادِثَةٌ وَمَوْجُودَةٌ مِنْ فَيْضِ الصَّانِعِ  
 الْحَقِّ فِي الدَّهْرِ وَلَا تَزَالُ لَا حِدٍ فِي صَحَّتِهِ وَالْحُدُوثُ بِمَعْنَى

وَجُودٌ بَعْدَ عَدَمٍ فِي الزَّمَانِ كَالْأَمْسِ وَالْيَوْمِ وَالْعَدْوُ  
الْحَارِثُ الزَّمَانِيَّاتِ وَالْمُغَيَّرَاتِ الْوَاقِعَةِ فِي شَبَكَةِ  
الزَّمَانِ فَقَطْ فَالْمُبْدَعَاتُ وَالْمَكُونَاتُ وَنَفْسُ الزَّمَانِ  
وَالْحَرَكَةُ لَمْ يَكُنْ حَوَادِثُ زَمَانِيَّةٌ لِأَنَّهَا مُقَدِّمَةٌ عَلَى  
الزَّمَانِ وَمُشْتَمِلَةٌ عَلَيْهِ بَلْ قَدِيمَةٌ بِهَذَا الْمَعْنَى وَلَكِنْ  
بِمَعْنَى الْأَوَّلِ كُلِّهَا حَادِثَةٌ فَهَذِهِ الْمَذْكُورَاتُ قَدِيمَةٌ بِالزَّمَانِ  
وَحَادِثَةٌ بِالذَّاتِ وَلَا مَعْنَى أَنَّ الْقَائِلِينَ بِالْحُدُوثِ مِنْ  
الْحُكَمَاءِ الْأَقْدَمِينَ كَالْفَلَّاطُونِ وَاسْتَادُوعِ السَّبْعَةِ  
الْأَصُولِ قَصَدَهُمُ الْحُدُوثُ بِمَعْنَى الثَّانِي بِمَا ذَكَرْنَا مِنْ أَنَّهَا  
مُقَدِّمَةٌ عَلَى الزَّمَانِ بِمَرَاتِبٍ فَإِنْ قِيلَ مَعْنَى قَدَمِ الزَّمَانِ  
صَادِقٌ عَلَى الْحُدُوثِ الدَّهْرِيِّ قُلْنَا صَادِقٌ وَلَا مُنَافَاةَ  
بَيْنَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا بِالنِّسْبَةِ إِلَى وَجُودِهِ فِي الدَّهْرِ بِالزَّمَانِ  
وَأَنَّ حَادِثًا دَهْرِيًّا وَبِالنِّسْبَةِ أَنَّهُ مُقَدَّمٌ عَلَى الزَّمَانِ أَوْ نَفْسِ  
الزَّمَانِ أَوْ مَرْتَبَةٍ قَدِيمًا كَمَا كَانَ الْمَذْكُورَاتُ كَذَلِكَ فَالْقَائِلُ

الْجَاعِلُ الْحَقُّ الصَّانِعُ لِلْعَالَمِ مِنَ الْعَدَمِ الصَّرِيحُ إِلَى الْوُجُودِ  
 فِي الدَّهْرِ سَرْمَدِيٌّ وَالْتِمُذُ مُحْتَصٌّ بِاللَّهِ الْوَاجِبُ بِاللَّامِ  
 جَلَّ سُبْحَانَهُ وَلَا يَوْجَدُ فِيهِ الْمُتَمَكِّنَاتُ أَصْلًا وَشَامِلٌ لِلدَّهْرِ  
 وَمَا فِيهِ وَاللَّهْرُ مُحْتَصٌّ بِالْمُتَمَكِّنَاتِ اللَّائِيَّةِ مِنَ الْجَوَاهِرِ  
 الْعَقْلِيَّةِ وَالْمَكُونَاتِ وَمَا فِي مَرْتَبَتَيْهَا مِنْ نَفُوسٍ أَوْ أَفلاكٍ  
 وَمِنْ نَفْسِ الزَّمَانِ وَالْحَرَكَةِ وَالْكَلْبِيَّاتِ وَالذَّوَاتِ وَالطَّبَاعِ  
 وَشَامِلٌ لِلزَّمَانِ وَمَا فِيهِ مِنْ ذَوَاتِ الْمُتَغَيَّرَاتِ وَالزَّمَانِ  
 مُحْتَصٌّ بِالْمُتَمَكِّنَاتِ الْإِسْتِعْدَادِيَّةِ مِنَ الزَّمَانِيَّاتِ وَالْمُتَغَيَّرَاتِ  
 وَشَامِلٌ عَلَيْهِمَا فَبِالنَّظَرِ إِلَى الْحَقِّ وَتَرْكِ النَّعْتِ وَالْإِنْجَازِ  
 الْكَثِيرِ الْوَاقِعَةِ فِيمَا بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ بِالْحُدُوثِ وَالْقَدَمِ  
 لَفْظِيَّةٍ لَا تَأْفَلُطُونَ وَتَقَابَعُهُ وَاسْتَاذُونُ لَا يَقُولُونَ  
 بِحُدُوثِ زَمَانِيٍّ الْعَالَمِ وَأَنْ سَطُّوا وَاتَّبَاعَهُ لَا يَقُولُونَ  
 بِقَدَمِ الزَّمَانِيَّاتِ وَلَا يَنْكُرُونَ أَنَّ الْمُبْدَعَاتِ وَالْمَكُونَاتِ  
 وَمَا فِي مَرْتَبَتَيْهَا وَنَفُوسِ الْفَلَكيَّاتِ وَنَفْسِ الزَّمَانِ حَادِثًا



بِالذَّاتِ فِيهِ حَادِثَةٌ بِالذَّاتِ وَمَوْجُودَةٌ فِي الدَّهْرِ جَعَلَ  
 الْجَاعِلُ الْحَقَّ مَسْبُوقٌ مِنَ الْفَاعِلِ الصَّانِعِ الشَّرْمِدِيِّ لَكِنْ  
 مِنْ حَيْثُ إِنَّمَا لَمْ يَكُنْ مَسْبُوقَةً مِنَ الزَّمَانِ قَدِيمٌ وَلَا  
 مُنَافَاتٌ فَلَا تَنَافُضَ وَلَا تَنَازُعَ بَيْنَهُمَا حَقِيقَةً <sup>بِلَفَظِ</sup> الْأَبَالَةِ  
 وَلَا قَوْلَ الْقَائِلُونَ بِالشَّطِيطِ وَالْجَزَى يَقُولُونَ إِنَّ  
 الْمُبْدَعَاتِ وَالْمَكُونَاتِ وَمَا هُوَ مَعَهَا قَدِيمَةٌ يَعْنِي بِالنَّمَا  
 وَهُوَ حَقٌّ عِنْدَ الْكُلِّ وَلَا يَنْكَوُفُنْ إِنَّمَا حَادِثًا بِالذَّاتِ  
 وَفِي الدَّهْرِ يَقُولُونَ بِجُدُوثِ زَمَانِي الزَّمَانِيَّاتِ وَ  
 التَّدْبِيرِ نَحْبَاتِ وَالْمَتَغَيَّرَاتِ وَهَذَا حَقٌّ عِنْدَ الْكُلِّ أَيْضًا  
 وَالْقَائِلُونَ بِأَنَّ الْعَالَمَ كُلَّهُ بِمَنْزِلَةِ مَوْجُودٍ وَاحِدٍ مَعْلُومٍ  
 وَاحِدٍ أَبَدَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الدَّهْرِ وَائْتَهُ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ  
 الصَّرْفِ وَالْعَدَمِ الصَّرِيحِ ثُمَّ يُخْرِجُ بَعْضَ أَجْزَائِهِ مِنَ الدَّهْرِ  
 إِلَى الزَّمَانِ كَحَوَادِثِ الْيَوْمِيَّةِ وَالْمَتَغَيَّرَاتِ الزَّمَانِيَّةِ  
 وَكُلِّ مَا يُوجَدُ فِي الزَّمَانِ إِلَى انْقِرَاضِ الْعَالَمِ ذَوَاتُهَا

مَوْجُودٌ فِي الدَّهْرِ وَاللَّوَجِ الْمَحْفُوظِ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ هُوَ  
ثَابِتٌ وَمَا هُوَ لَهُ يُنْبِتُ فِي الدَّهْرِ لَا يُوْجَدُ فِي الزَّمَانِ أَصْلًا  
وَهَذَا الْقَوْلُ أَيْضًا يَنْظُرُ بِالْقَدِيمِ بِمَعْنَى أَنَّ الْكُلَّ قَدِيمٌ  
وَالْأَجْزَاءُ حَادِثَةٌ بِالتَّدرِجِ فِي الزَّمَانِ مِثَالُ ذَلِكَ أَنَّ  
الصَّانِعَ تَغَارَسَ شَجَرَةَ الْعَالَمِ فِي بُسْتَانِ الدَّهْرِ بِحَيْثُ  
مَلَأَهُ كُلَّ شَجَرَةٍ كَالْبُسْتَانِ هُوَ تَعَالَى لِمِثْلِ مَرْبِي الْبُسْتَانِ  
وَالْبَاغِيَانِ لِتَرْبِيَّتِهِ هَذِهِ الشَّجَرَةُ وَخِضْرَانُهَا يَنْقَطِعُ  
بَعْضُ أَغْصَانِهَا الَّتِي يُبْلَى وَيَأْبَسُ فَيَطْلُعُ أَغْصَانُ طَرِيٍّ  
جَدِيدٍ فَيَزْهَرُ فِي الرَّبْعِ فَيَنْتَشِرُ الْأَزْهَارُ فَيَمْرُ فَيَنْفَجِرُ فَتَحْنُ  
وَيَأْكُلُ فَيُصْفَرُ الْأَوْدَاقُ فِي الْحَزَانِ فَتَذْثُرُ فَيُفْسَدُ الْأَوْدَاقُ  
فَيَنْتَشِرُ فَيَعْرِى الْأَغْصَانُ وَالشَّجَرُ إِلَى أَنْ يَصِلَ الرَّبْعُ فَيَحْضَرُ  
فَيَنْهَرُ وَهَكَذَا هَذِهِ الْأَحْوَالُ فِي الْفُصُولِ الْأَرْبَعِ حَالُهُ  
لِلشَّجَرَةِ فِي الدَّهْرِ كَفَصْلِ وَاحِدٍ بَلْ كَوَقْتٍ وَاحِدٍ وَلَا مَنَاقِضَ  
فِيهِ فِيهِ تَدْرِجِيٌّ وَفُصُولٌ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الزَّمَانِيَّاتِ وَالْأَقْيَرِ

وَأَقِيعَةُ فِي الْأَعْضَانِ كَأَعْضَاءِ إِنْسَانٍ الْكَبِيرِ وَالْكَلِّ بَاقٍ  
بِحَالِهِ فَالْكَلُّ مُحِلِّلٌ لِلتَّغْيِيرَاتِ فَلَا يَخْلُو عَنْ حَادِثٍ  
وَمَا لَا يَخْلُو عَنْ حَادِثٍ حَادِثٌ فَالْكَلُّ حَادِثٌ قَدْ  
مَثَلَتْ بِهَذَا الْمَثَالِ لِإيضاحِ الْحَالِ قَالَ الْأُسْتَاذُ فِي  
الْقَبَسَاتِ أَنَّ اللَّوْحَ الْمُحْفَظَ وَكِتَابَ نِظَامِ الْوُجُودِ  
مِنَ الصَّدْرِ إِلَى السَّاقَةِ وَهُوَ كِتَابُ اللَّهِ الْمُبِينُ الَّذِي  
مَا مِنْ رَطْبٍ وَلَا بَابٍ لِعَوَالِمِ الْوُجُودِ إِلَّا وَهُوَ فِيهِ  
وَهُوَ الدَّهْرُ وَلَا مُحِيطٌ بِهِ إِلَّا فَاعِلُهُ وَجَاعِلُهُ وَمَبْدُؤُهُ  
وَصَانِعُهُ وَهُوَ اللَّهُ سُجَّانُهُ وَقَدْ اسْتَعْدَيْتُ مَا قَالَهُ  
إِمَامُهُمُ الْغُرَّائِيُّ فِي كِتَابِ أَحْيَاءِ الْعُلُومِ إِنَّ الْعَالَمَ هُوَ  
نِظَامُ الْوُجُودِ بِجُمْلَةٍ تَصْنِيفُ الْبَارِي تَعَالَى فَمَا أَعْدَبَ  
هَذَا الْكَلَامُ وَأَعْلَاهُ فَالنِّظَامُ الْجُمْلِيُّ لِعَوَالِمِ الْوُجُودِ كِتَابُ اللَّهِ  
الْمُبِينِ الَّذِي لَمْ يُغَادِرْ بَاقِي وَسْعٍ قَابِلَةٍ طَبَاعِ الْإِمَّا  
وَاحْتِمَالَةٍ مِنْهُ اسْتِحْقَاقُ الْمَاهِيَاتِ وَاسْتِعْدَادُ الْمَوَادِّ

قَضَاءٌ وَفَيْضًا لَا صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا  
وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ هُوَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ الْكَبِيرِ وَجَاعِلُهُ  
وَمُبْدِعُهُ وَمُخْتَرِعُهُ أَقُولُ اللَّهُمَّ الْمُعْتَبَرُ بِاللَّوْجِ  
الْمَحْفُوظِ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْمَوْجُودَاتِ  
الْمُفَصَّلَةِ الَّتِي يُوْجَدُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ كِفَرَسَاتِ الْكِتَابِ  
بِحَيْثُ مَنْ يَنْظُرُ إِلَى فِهْرَسَاتِ الْكِتَابِ يَنْظُرُ إِلَى مَطَالِبِ  
الْمَوْجُودَةِ فِيهِ مَجْمَلًا فَيَنْظُرُ مِنْ أَوَّلِ الْأَوْدَاقِ إِلَى آخِرِ  
وَدَقًا بَعْدَ وَدَقٍ فَيَفْهَمُ مَطْلَبًا بَعْدَ مَطْلَبٍ وَمَسْئَلَةً مُنْقَلًا  
وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فِيهِ بِفَضْلِهِ وَمِيزَانِ الْوَيْسَبِينَ لَكَ  
إِنَّ الْعَايَةَ الْأُولَى الَّتِي هِيَ مَدَبُ نِظَامِ الْوُجُودِ وَمُسْكٍ  
قِرَامِ الْعَالَمِ وَمِلَاكِ فَيْضِ الرَّحْمَةِ إِنَّمَا مَتَعَلَّقُهَا بِالذَّاتِ  
وَبِالْقَصْدِ الْأَوَّلِ شَخْصِ الْإِنْسَانِ الْكَبِيرِ فَهُوَ هَيْكَلُ جُمْلَةِ  
الْوُجُودِ وَمِزَاجِ نِظَامِ الْكُلِّ مِنْ أَوَّلِ الْبَدْوِ إِلَى آخِرِ التَّهَامَةِ  
وَمِنْ مَبْدَأِ الصَّدْرِ إِلَى مُنْتَهَى السَّاقَةِ وَإِذْ سَبِيلُ إِبْجَادِ الْمَرْكَبِ

ايجاد آخراته كما قد عرفت وليس في وسع طباع الكثر  
 ان يتصح صدها عن الواحد الاحد الحق من كل  
 جهة في درجة واحدة على ما يستبين لك برهانه  
 انشاء الله العزيز الحكيم فلا محالة يكون اول درجة  
 في الصدر عن الجاعل المبدع الاحدى جل ذكره هو افضل  
 اجزاء الانسان اكبر ذاتا وابسطها حقيقة واكملها  
 وجودا وهو الجوهر العقل الذي هو العنصر الاول لامرئ  
 الروحاني في عالم العقل المعبر عنه باللوح المحفوظ  
 والكتاب المسطور المنطبع فيه جميع صور الموجودات  
 من اعلى عالم الامر الى اقصى عالم الخلق ولذا به حقيقيا  
 متكرر مصافقة هي الامكان بالذات والرجب بالغير  
 ويعلقه لذات المبدأ وقابلته لذاته والماهية والاشياء  
 فتكثر بحسب ذلك شيئون واعتبارات متصافقة  
 متعانقة غارضة لذات المبدع الاحد الحق تعالى

سُلْطَانُهُ فِي مَرْتَبَةٍ وَاحِدَةٍ فَيُفْتَحُ بِحَسَبِهَا صُدُورُ كَثْرَةٍ  
 مُتَلَاذِمَةٍ فِي الوجودِ مُتَصَافِقَةٍ بِاعتبارِ عُنْدِهِ بَحْثَانُهُ  
 فِي دَرَجَةٍ وَاحِدَةٍ فَيُفْتَحُ هُنَاكَ الْمُعِينَةُ بِالْمَعْلُومَةِ  
 الْكَثِيرَةِ الْمَعْرُوضَةِ لِلْمَعِيَةِ بِالْمَعْلُومَةِ الَّتِي هِيَ جَوْهَرُ  
 عَقْلِيَّ هُوَ الْعَقْلُ الثَّانِي وَجَوْهَرُ نَفْسٍ هُوَ النَّفْسُ الْأُولَى  
 وَجَرْمٌ فَلِكِي هُوَ أَعْلَى الْأَفْلَاكِ وَأَقْصَى الْكَرَاتِ وَمُحَمَّدٌ  
 لِبَحْثَاتٍ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرٍ فِيهِ يَقُولُهُ فَهَذَا الْإِنْسَانُ  
 الشَّخْصِيُّ بِمَا هُوَ حَسِّيٌّ مَكَاتِيٌّ وَتَتَغَيَّرُ زَمَانِيٌّ مَوْضِعٌ  
 كُلُّ عَضْوٍ مِنْ أَعْضَائِهِ غَيْرُ مَوْضِعٍ سَائِرِ الْأَعْضَاءِ لِتَحَلُّلِ  
 إِمْتِدَادٍ مَكَاتِيٍّ بَيْنَهُمَا وَقَدْ جَاءَ طِفْؤُومُهُ مَثَلًا غَيْرُوقَتْ  
 شَبِيهَةٍ وَقَدْ شَبِيهَةٍ غَيْرُوقَتْ شَخِيحَةٍ وَقَدْ شَخِيحَةٍ غَيْرُ  
 وَقَدْ هَرِمَةٍ لِتَحَلُّلِ إِمْتِدَادٍ زَمَانِيٍّ بَيْنَهُمَا وَبِمَا هُوَ بَعْضِيٌّ  
 عَقْلِيٌّ بِقِيَاسِهِ إِلَى بَارِئِهِ الْعَلِيمِ وَذَهْرِيٌّ بِالْقِيَاسِ  
 إِلَى مَتْنِ الْوَاقِعِ مَوْضِعٌ كُلُّ عَضْوٍ مِنْهُ هُوَ بَعْضُهُ مَوْضِعٌ

سائر الأجزاء وَفَتْ كُلِّ جَالٍ مِنْ أحوَالِهِ هُوَ بَعْضُهُ  
وَقَدْ سَأَرِ الْأَحْوَالِ فَقَدْ انْصَرَحَ لَكَ جَوَابُكَ أَنَّ الْإِمْتِدَادَ  
الْمَكَانِيَّ مِنْ مَرْكَزِ الْعَالَمِ إِلَى مُحِيطِ مُحَدِّدِ الْجِهَاتِ يَجِبُ  
هَذَا الْإِعْتِبَارُ فِي مَنْزِلَةِ نَقْطَةٍ وَاحِدَةٍ وَالْإِمْتِدَادُ  
الزَّمَانِيُّ مِنْ أَزَالِهِ إِلَى آيَادِهِ فِي مَنْزِلَةِ آتٍ وَاحِدٍ وَإِلَى  
هَذَا الْمَعْنَى أَوْ مَاءً فِي يَمِّهِ سَطَوْنَ كِتَابًا ثَوَلُوجِيًّا  
الثَامِنُ إِذْ قَالَ مِنْ عَالَمِ الْحِسِّ وَذَى هَذِهِ الْأَشْيَاءِ  
الْحَبَسَةِ فِي هَذَا الْعَالَمِ السُّفْلِيِّ الْحِسِّيِّ فَلْيَتَرَقَّ بِعَقْلِهِ  
إِلَى الْعَالَمِ الْأَعْلَى الْحَقِّ الَّذِي إِنَّمَا هَذَا الْعَالَمُ مِثَالُ كَرْتِيٍّ  
بَصُرَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ يُرَى بِأَشْيَاءِ الَّتِي كُلُّهَا الَّتِي رَأَاهَا فِي  
هَذَا الْعَالَمِ غَيْرَ أَنَّهُ يَرَاهَا عَقْلِيَّةً دَائِمَةً مُتَّصِلَةً فِيهِ  
قَالَ فِي الشِّفَاءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ وَاحِدٍ وَلَا يَتَوَقَّعُ فِي الدَّهْرِ  
وَلَا فِي السَّرْمَدِ الْإِمْتِدَادُ وَالْإِمْكَانُ مِقْدَارُ الْحَرَكَةِ ثُمَّ الزَّمَانُ  
مَعْتَمِدٌ لِلْسَّرْمَدِ فَإِنَّهُ لَوْ لَا دَوَامُ نِسْبَةِ عِلَلِ الْجِسَامِ إِلَى

مباديها ما وجدت لأجسام فضلاً عن حركاتها ولا دوام  
نسبة الزمان لم يتحقق الزمان وقال في عيون الحكمة  
ذات الأشياء الثابتة وذات الأشياء الغير الثابتة  
من جهة والثابتة من جهة إذا أخذت من جهة  
ثباتاً لم يكن في الزمان بل مع الزمان ونسبته مائع  
الزمان وليس في الزمان هو الدهر ونسبة ما ليس  
في الزمان أو ما ليس في الزمان من جهة ما ليس في الزمان  
الأولى أن يسمى بالمرمّد والدهر في ذاته المرمّد وبالقاس  
إلى الزمان الدهر وقال في إشارات فالواجب الوجود  
أن لا يكون علمه بالجزئيات علماً مانثاً حتى يدخل فيه  
الآن والماضي والمستقبل فيعرض لصفة ذاته أن يتغير  
بل يجب أن يكون علمه بالجزئيات على الوجه المقدس  
العالم عن الزمان والدهر انتهى كلامه قال الشيخ  
الشهروردی في التلويحات كان للحكماء أخذوا العالم



حیواناً واحداً وسموا جسمه جسم الكل له نفس واحدة  
 ناطقة هي مجموع النفوس وعقل  
 واحد هو مجموع العقول فمجموع  
 النفوس نفس الكل ومجموع  
 العقول عقل الكل والشيء  
 خص العالم بالسماء  
 غير ملتفت بالكاين  
 الفاسد  
 تم

رِسَالَةٍ فِي شَرْحِ كَلِمَةِ الْإِسْلَامِ كَلِمِ الْإِسْلَامِ  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَقُولُ فِي الْمُجَلَّةِ كَلِمِ الْإِسْلَامِ  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَمَالُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ  
رَسُولُ اللَّهِ وَكَمَالُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ  
وَالْإِمَامُ أَسَدُ اللَّهِ هـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الَّذِي وَفَّقَنِي وَاهْتَبَى بِدَرْكِ  
 كَيْفِيَّتِهِ تَرْكِيبَ هَذِهِ الْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ وَخَصَّنِي بِهَا فَبَيَّاتِي  
 لِسَانٍ اشْكُرُ اللَّهَ وَابْتَغِ نِعْمَ اللَّهِ اذْكُرْهَا فَإِنَّ فَيْضَ الْفِتَاءِ  
 عَلَى غَيْرِ قِسْمٍ بِمَا لَا يَتَنَاهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا أَمَّا بَعْدُ  
 فَيَقُولُ الْفَقِيرُ الْحَقِيرُ الْمَذْنُوبُ الْمُعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ الرَّاجِي إِلَى  
 مَغْفِرَةِ رَبِّهِ الْمَفْتَقر إِلَى اللَّهِ الْغَنَى نِظَامُ الدِّينِ أَحْمَدُ الْجِيلَانِ  
 اعْلَمُوا يَا أَيُّهَا النَّاسُ الَّذِينَ آمَنُوا بِقَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
 إِنَّ هَذِهِ الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ نَجَاءٌ مِنَ الشِّرْكِ وَمُطَهِّرَةٌ مِنَ  
 رِجْسِ الْكُفْرِ وَحِصْنَةٌ لِلنَّاسِ مِنَ الْقَتْلِ وَالنَّهْبِ وَالْفَارِقِ  
 وَالْإِسْرَاءِ مَعَاشِرَ الْعُلَمَاءِ الْمُحَقِّقِينَ وَالْأَذْكِيَاءِ الْمُدَقِّقِينَ  
 الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ الدِّينِ وَالْيَقِينِ إِنَّ هَذَا قَدْ وَضَعَ اللَّهُ

تَعَالَى تَوْحِيدُهَا وَانْزِلَ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَأَمَّهُمْ أَنْ  
يَلْقَنُوا بِهَا قَوْمَهُمْ وَيَأْمُرُوهُمْ أَنْ يَقُولُوا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ كَمَا  
نَقَلَ مِنْ نُوْحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَقِيَ قَوْمَهُمْ مِائَةَ سَنَةٍ  
وَقَالَ قُولُوا لِلَّهِ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُؤْمِنُوا بِهَا إِلَّا ثَمَانِينَ حُلَّةً  
كَمَا قَالَ تَعَالَى لِسَانَهُ قَالَ دَبَّ لَنِي دَعْوَتٌ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا  
فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا الْآيَةُ فَإِنِّي نَادَيْتُكُمْ فِي هَذَا الْمَقَامِ  
بَاعْلَاءِ الصَّوْتِ وَافْضَحِ الْكَلَامِ إِنَّ التَّشْكِيكَ فِي الْعُلُومِ وَسُ  
أَوْهَامِ النَّاسِ وَقِيَاسُ بَاطِلٍ وَلَمْ يَشْكُ الْمُحَقِّقُونَ  
مِنَ النَّاسِ سِوَمَا فِي الْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ الَّتِي مِنْ كَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى  
نَازِلَةٍ مِنْ خِبَابِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَا إِلَى ذَاتِ مَقَدَّسِ رَسُولِ اللَّهِ  
وَهُوَ لَقَمَتُهُمَا بِالنَّاسِ مَرَارًا سَيْنًا وَأَمَّنُوا بِهَا النَّاسُ كَثِيرًا  
فِي زَمَانِهِ وَقَالَ لَهُمْ قُولُوا لِلَّهِ إِلَّا اللَّهُ فَإِنَّهُ مَنْ قَالَ وَآمَنَ  
بِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ بَعْدَ حِسَابٍ وَقَالَ مَنْ كَانَ آخِرَ قَوْلِهِ  
إِلَّا اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ ثُمَّ أُخْرِجَ هَا

خُلَفَاءُ وَأَوْصِيَاءُ وَنَبِيَّاءُ وَعُلَمَاءُ الْأُمَّةِ هَكَذَا  
إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةُ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ  
وَالتَّوْحِيدِ مِنْ أَوَّلِ زَمَانٍ الْإِسْلَامِ بِوَضْعِ الشَّرْعِ وَقَبْلَ  
وَضْعِ اللُّغَةِ وَتَدْوِينِ النُّحُوِّ وَالْأَصُولِ وَعُلُومِ الْعَرَبِيَّةِ  
الَّتِي مِنَ الْعُلُومِ الْقَرِيبَةِ الْحَادِثَةِ الْوَاضِعِ بَعْدَهَا فَالْأَعْتَرَاضُ  
وَالتَّشْكِيكُ فِي هَذِهِ الْكَلِمَةِ وَتَقْيِضُهَا  
حُجَّةٌ بِقَوَاعِدِ الْعَرَبِيَّةِ كَمَا اعْتَرَضَ الْإِمَامُ مُحَمَّدُ بْنُ  
عَلِيٍّ النُّحَوِّيُّ وَقَالَ زَعَمَتْ جَمَاعَةٌ مِنَ النَّحَاةِ أَنَّ هَذَا  
الْكَلَامَ مِنْهُ إِضْمَارٌ وَحَذْفٌ ثُمَّ ذَكَرُوا فِيهِ وَجْهَيْنِ  
أَحَدُهُمَا لَا إِلَهَ لَنَا إِلَّا اللَّهُ وَالثَّانِي لَا إِلَهَ مَوْجُودٌ إِلَّا اللَّهُ  
فَكَتَبَ الْإِمَامُ رِسَالَةً فِي بَيَانِ تَقْضَائِ هَذِهِ الْكَلِمَةِ فِي  
التَّوْحِيدِ عَلَى زَعْمِهِمْ يَقُولُ لَيْسَ بِسَدِيدٍ فَأَقُولُ غَيْرُ  
سَدِيدٍ وَلَيْسَ بِمُجْمَدٍ وَلَمْ يَكُنْ دَابُّ الْمُحَقِّقِينَ مِنْ أَهْلِ  
الْبَيْتِ وَالْبَقِيَّةِ فَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْغَارِبِينَ الْمُحَقِّقِينَ <sup>جَمِيعِينَ</sup>

فَالْتَوَنَ بِأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يُوضِعُ الشَّرْعَ وَلَا سِتْعَمَالٍ قَامَ  
وَتَمَامُ كَمَالِ النَّامِ وَقُوَّةُ التَّمَامِ فِي آدَاءِ التَّوْحِيدِ وَالتَّوْحِيدِ  
خَاصِلٌ بِقَوْلِ هَذِهِ الْكَلِمَةِ وَقَوْلُهُ مَعْنَاهَا لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُنْ بِهَا  
وَأُسْلُوبُهَا عَلَى مَا خَالَفَ بِالْخَوَاتِمُونَ وَأَهْلُ الْأَصُولِ مِنَ الْعُلَمَاءِ  
الْقِسْرَتَيْنِ وَالشَّيَاطِينِ الْمُشْكِكِينَ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةُ طِبَّةٍ  
كَامِلَةٍ تَامَةٍ وَضَعَهَا اللَّهُ تَعَالَى آدَاءَ التَّوْحِيدِ وَأَنْزَلَهَا  
إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَهُمْ عَمِلُوا بِهَا وَأَجْرُ وَحُكْمُهَا لِلْمُؤْمِنِينَ كُلِّ وَاحِدٍ  
مِنْهُمْ فِي زَمَانِهِمْ إِلَى زَمَانِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ  
وَحُكْمُهَا جَارِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ لَا شَكَّ فِيهَا وَلَا يَنْبَغُ لِلْمُؤْمِنِينَ  
وَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ أَسَادِنَا وَشُجَنَائِنَا الْمَلَّةَ وَالَّذِينَ قَدْ سَمِعُوا  
سَمِعَ أَنَّهُ الْأَوَّلَى لَا يُؤْتَى الْقُرْآنَ الَّذِي كَلَّمَ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى  
قَوَاعِدِ الْخَوَاتِمِينَ بَلْ يُؤْتَى قَاعِدَةُ الْخَوَاتِمِينَ كَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى  
إِنْ كَانَتْ مُخَالَفَةً لَهُ نِعَمَ مَا قَالَ الْمَوْلَوِيُّ الْمَعْنَوِيُّ فَخَرَزَادُ  
أَرْدُ الْبَقِي كُنْدَانِ بَرْدِي مَرْكَانِ تَقِي كُنْدُ الْحَمْدِ لِلَّهِ الَّذِي تَقِي

أَمَّةٌ مُحَمَّدٌ صَلَّيْمْ بِذِكْرِ هَذِهِ الْكَلِمَةِ وَتَذَكُّارِهَا وَتَكَرُّارِهَا فِي  
أَكْثَرِ الْأَوْقَاتِ فِي الْخَلَوَاتِ حَتَّى يَلْقَى الْمَسَاحِجَ وَالْمُرْتَدُونَ  
مُرِيدِينَ هُمُ الْمُشْتَرِشِدِينَ فِي الْأُبْعِيَانِ وَيُذَبِّهِمْ وَ  
يُرْشِدُهُمْ بِدَوَامِ هَذِهِ الذِّكْرِ جُضُودِ الْقَلْبِ إِلَى أَنْ يَرُدُّ نَوْرَ  
الْحَقِّ فِي قُلُوبِهِمْ وَيَحْصُلُ لَهُمْ بِهَا التَّرْقِيَاتِ وَالذَّرَجَاتِ  
وَأَنِّي كُنْتُ فِي بَعْضِ خَلَوَاتِي فِي لَيْلَةِ جُمُعَةٍ تَاسِعِ عَشْرِينَ  
الشَّوَّالِ لِسَنَةِ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَآلْفٍ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ وَ  
أَدَاءِ الصَّلَوَاتِ وَالْأَوْدَادِ مُشْغُولًا بِذِكْرِ إِلَهِ الْإِلَهِ عَلَى  
الرَّسْمِ وَالْعَادَةِ فَإِذَا أَوْدَدَ فِي الْقَلْبِ بَرْقٌ لَامِعٌ وَنُورٌ سَاطِعٌ  
مِنْ فَيْضِ الْفَيَاضِ حَظَفَةً فَخَطَرَ بِالْبَالِ فِي الْحَالِ إِنَّ هَذِهِ  
الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ الَّتِي أَذْكُرُهَا مِنْ جَوْهَرِ اسْمِ اللَّهِ تَعَالَى وَحُرُوفِهِ  
مِنْ حُرُوفِهِ وَهَذِهِ عَيْنُهُ وَهُوَ عَيْنُهُمَا وَنَبِيُّهُ نَبِيُّ تَوْبِ مَبَارَكِ  
كَلِمَةُ التَّوْحِيدِ مِنْ حِلْمَةِ اسْمِ اللَّهِ تَعَالَى وَخِيُوطِهِ وَهُوَ نَجَتْ  
مِنْ حِلْمَتِهِ وَخِيُوطِهِ فَتَعَجَّبْتُ لِهَذَا السِّرِّ وَالْإِعْجَازِ فَلَمَّا

تَأَمَّلْتُ ذَلِكَ وَوَجَدْتُ صَحِيحًا فَاسْتَدَّ بَعْجَتِي لَعَلَّهُ هَذَا  
 الْمَعْنَى أَلَمْ يَكُنْ مَشْعُورًا بِهِ غَيْرِي إِلَى الْآنَ هَذَا مِنْ لَعَلَّ <sup>حَسْبِ</sup>  
 الْإِسْتِجَابِ وَالِاسْتِغْرَابِ وَبُرْهَانِ جَدِيدٍ عَلَى تَوْحِيدِ  
 الذَّاتِ وَالْأَصْفَاتِ فَإِنَّ نِسْبَةَ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ بِاسْمِهِ عَزَّ  
 اسْمُهُ تَعَالَى كِنِسْبَةِ الْمَوْجُودَاتِ وَالْمَخْلُوقَاتِ بِذَاتِهِ تَعَالَى  
 بِالْوَحْدَةِ وَالْعَيْنِيَّةِ فَإِنَّ الْمَوْجُودَاتِ كُلَّهَا تَصْنَعُهَا وَفَضِيضُهَا  
 صَغِيرُهَا وَكَبِيرُهَا وَذَرَاتُهَا مَظَاهِرُ ذَاتِهِ تَعَالَى وَمِرَاتُ ظُهُورِ  
 وَمَرَاتِبُ تَعَيُّنَاتِهِ كَمَا قَالَ الْوَالِجُ حَسْبَ التَّمَثِيلِ بِالتَّشْبِيهِ كَلِمَةُ  
 وَالْأَمْوَاجِ وَالْمَاءِ وَالْجَمِيدِ وَالْمَاءِ وَالْجَبَابِ وَالرَّيْحِ وَالْهَوَاءِ  
 وَالْأَرْضِ وَالْعُبَارِ أَيْ بَدَنِ أَرْدَهُمْ وَقَالَ وَقِيلَ مَنْ  
 خَاكَ بَرْدُ مَنْ وَتَمَثَّلَ مَنْ وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ  
 بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبَةٍ فِي فَيْحِ الْبَلَاغَةِ وَهُوَ  
 عَيْنُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارِنَةٍ وَالتَّصَاقِ وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزِيلَةٍ  
 وَافْتِرَاقٍ وَهُوَ لَا دَاخِلٌ فِي الْعَالَمِ وَلَا خَارِجٌ وَلَا مُتَحَرِّكٌ



وَلَا سَاكِنٌ وَهُوَ ظَاهِرٌ لَا يَرَىٰ وَبَاطِنٌ لَا يَخْفَىٰ هُوَ الْأَوَّلُ  
وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الْحَقُّ  
عِنْدِي أَن مَن تَأَمَّلَ فِي تَرْكِيبِ هَذِهِ الْكَلِمَةِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى  
إِسْمِ اللَّهِ وَكَوْنِ حُرُوفِهَا مِنْ حُرُوفِ الثَّلَاثِ يَسْتَعْجِبُ  
تَعْجِبًا عَجِيبًا بَلِيغًا أَنَّ ثَلَاثًا أَحْرَفًا وَثَلَاثَ خِطُوطٍ كَيْفَ  
يُنْجَحُ وَيَتَرَكَّبُ ثَوْبًا كَلَوْنَ تَرْكِيبٍ يَنْجَحُ ثَوْبٌ حُرُوفٍ مِنْ  
اِثْنَيْ عَشَرَ حَرْفًا وَيَتَيَقَّنُ أَنَّهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَعَمَلِهِ وَلَا  
يُمْكِنُ لِبَشَرٍ أَنْ يَتَرَكَّبَ مِنْ حُرُوفِ التَّهْنِجِ مِثْلَ هَذِهِ التَّرْكِيبِ  
فَإِنَّ ثَوْبَ مُبَارَكٍ كَلِمَةُ التَّوْحِيدِ قَدْ يَنْجَحُ مِنْ ثَلَاثِ حُرُوفٍ  
وَهُوَ أَلَا مِنْ حُرُوفِ التَّهْنِجِ الَّتِي فِي صُحُفِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ الَّتِي  
أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى إِلَى نَبِيِّهِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرُؤْيَا صَحِيحَةٍ  
رَوَاهُ أَبُو زَيْدٍ الْغَفَّارِيُّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
فَهَذَا جَعْلُهُ قَاطِعَةٌ وَبُرْهَانٌ بَيِّنٌ عَلَى تَوْحِيدِ الذَّاتِ  
وَالْإِصْفَاتِ كَمَا أَنَّ هَذِهِ الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ وَإِسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ

طَرْدًا وَعَكْسًا عَيْنُهُمَا بِجَوهرِهِمَا وَكَذَا ذَاتُهُ تَعَامُ مَعَ خَلْقِهِ  
عَيْنٌ وَاحِدَةٌ عَلَى مَا ظَهَرَ بِالنَّمَائِيلِ وَالنَّقْلِ الصَّحِيحِ وَالْحَدِّ  
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَايضًا كُنْهُمَا مِنَ الْحُرُوفِ الْمُهْمَلَةِ  
دُونَ الْجُمُعَةِ بَرَاهَانُ خُلُوصِ التَّوْحِيدِ عَنْ شَائِبَةِ  
الشُّبْهِ كَمَا لَا يَخْفَى فَإِنَّ النُّقْطَةَ مُتَمَيِّزَةً لِلْحُرُوفِ بَعْضُهَا  
مِنْ بَعْضٍ فَالْأُولَى فَاسْتَحْسَنَ أَنْ مَا يَدُلُّ عَلَى الْإِتِّحَادِ  
وَالتَّوْحِيدِ حُرُوفٌ مُعَرَّاةٌ عَنِ الْعَلَامَةِ الْمُتَمَيِّزَةِ فَلِلذَّلِصِ  
إِسْمُ اللَّذَاتِ وَكَلِمَةٌ تَوْحِيدِيَّةٌ هَامِمَةٌ لَا عَيْنٌ مَقْطُوعَةٌ وَالحَقُّ  
بِحَسَبِ اللَّفْظِ وَالتَّكْيِيدِ أَنْ لَا فِي قَوْلِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لِنَفْيِ  
الْجِنْسِ مِثْلَ لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ وَكَلِمَةٌ إِلَهٌ جِنْسٌ لِكُلِّ مَعْبُودٍ  
حَقًّا كَانَ أَوْ بَاطِلًا فِي الْأَصْلِ فَوُعِلَتْ بِحَسَبِ الِاسْتِعْمَالِ  
عَلَى الْمَعْبُودِ بِالْحَقِّ كَمَا قَالَ صَاحِبُ الْكَشَافِ وَايضًا مِنْ  
خَوَاصِ اللَّهِ أَنْهُ إِذَا أَخَذَ عِدَّةً طَرَفِيَّةً وَهُوسَةً وَقِسْمَ  
بِحُرُوفِهِ وَهِيَ أَرْبَعَةٌ حُصِّلَ وَاحِدٌ وَتَصِفٌ وَإِذَا ضُرِبَ

الْحَاصِلُ عَلَى عَدَدِ اللَّهِ وَهُوسِيَّةٌ وَسُونُ حَصَلِ سَعَةٍ  
 وَتَسْعُونَ وَهِيَ عَدَدُ أَسْمَاءِ الْحُسْنَى إِضَاءَةٌ وَإِسْتِنَانٌ  
 وَهِيَ كَوْنُ اسْمِ الذَّاتِ ثَلَاثَ أَحْرَفٍ إِشَانَةٌ إِلَى اتِّحَادِ  
 ذَوَاتٍ مُقَدَّسَةٍ وَهِيَ ذَاتٌ مُقَدَّسٌ جَلٌّ وَعَلَاوَةٌ  
 مُحَمَّدٍ وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَوْنُ حُرُوفِ هَذَا الْإِسْمِ  
 أَصُولًا وَخِيُوطًا لِتَوْبِ كَلِمَةِ الطَّبِيعَةِ الَّتِي هِيَ إِنْنَا عَشْرَ  
 حُرُوفًا إِيْمَاءٌ لَطِيفٌ إِلَى ذَوَاتٍ مُقَدَّسَاتٍ بِأَمَةِ الْعَالَمِينَ  
 وَشِدَّةٌ قُرْبُهُمْ وَنِسْبَتُهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ وَإِيْمَاءُ  
 عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ وَإِيْضًا إِيْمَاءٌ شَرِيفٌ بِأَنَّ الْإِيْمَانَ  
 قَائِمٌ بِالْإِيْمَةِ الطَّاهِرَةِ صَلَوةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ثُمَّ  
 أَعْلَمُ أَنَّ لَفْظَةَ اللَّهِ مَوْضُوعٌ لِذَاتٍ مُتَّجِمَةٍ لِجَمِيعِ  
 صِفَاتِ الْكَمَالِ وَاحِدُهَا لَا شَرِيكَ لَهُ فَيُبدَلُ بِوَضْعِهِ  
 عَلَى التَّوْحِيدِ وَقَالَ الشَّيْخُ مَعَى اللَّهِ مُسْتَفْنَى عَنْ الْكُلِّ  
 مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ الْكُلُّ وَهَذَا إِيضًا مُوجِبٌ لِلتَّوْحِيدِ تَمَامًا <sup>خَفِي</sup>

وَاعْلَمْ أَنَّ هَذَا الْإِسْمَ الذَّاتِ مُتَضَمِّنَةٌ لِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ  
وَالْصِّفَاتِ وَإِذَا قَالَ الْمُتَعَبِّثُ يَا اللَّهُ مُعْنَاهُ يَا غِيَاثُ  
وَإِذَا قَالَ الْمُسْتَرْيِقُ يَا اللَّهُ مُعْنَاهُ يَا نَزَّارُ فَهَكَذَا هُنَا  
اللفظ في كل ميقات نايب مناسب

اسم ذلك المقام وقايم مقامه

كما نقل صاحب الفتوحات

فيهما تم الكلام والحمد

لله رب العالمين

تم

کِتَابُ فِي بَيَانِ عَقْلِ فَعَالِ الْإِنْسَانِ  
وَبَيَانِ أَنَّ الْعُقُولَ كُلَّهَا فَعَالَاتُ النَّفْسِ  
كُلُّهَا فَعَالَاتُهَا هـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ وَاهِبِ الْعَقْلِ وَالصَّلَوةُ عَلَى أَفْضَلِ الرُّسُلِ  
 وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ هـ وَبَعْدَ فَيَقُولُ  
 الْفَقِيرُ إِلَى اللَّهِ الْغَنَى نِظَامُ الدِّينِ أَخَذَ الْكِيلَ ابْنِي وَمَا  
 كَانَ مَطْلَبُ النَّفْسِ وَقَوَاهَا وَالْعَقْلُ مِنْ أَعَاظِمِ الْمَطَالِ  
 الَّتِي فِيهَا مِنْ مَرَالٍ أَقْدَامُ فُحُولِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى اخْتَلَفُوا  
 فِي عِبَارَاتِ الْحِكْمَاءِ وَالِاطْلَاقِ لَفْظُ الْعَقْلِ وَظَنُوا أَنَّ  
 الْعَقْلَ الْفَعَالَ هُوَ الْعَقْلُ الْعَاشِرُ بَشَّرَ مَعَ أَنَّ الْعُقُولَ  
 كُلَّهَا فَعَالَةٌ وَالنَّفْسُ فَعَالَةٌ وَفِي الْإِنْسَانِ عَقْلٌ فَعَالٌ  
 وَعَقْلٌ وَمُسْفَعِلٌ كَمَا سُبِّحَتْ مِنْ نَقْلِ عِبَارَاتِ الْفَارَابِيِّ  
 وَأَرَسُ طُوطَا لَيْسَ وَغَيْرُهُمْ فَكَبِّتُ هَذِهِ الرِّسَالَةَ فِي بَيَانِهِ  
 وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ قَالَ الْحَكِيمُ الْفَيْلَسُوفُ الْمَعْلَمُ الثَّانِي  
 أَبُو نَصْرِ الْفَارَابِيُّ الْعَقْلُ يُقَالُ عَلَى إِخْنَاءِ كَثِيرَةٍ

أَحَدُهَا الشَّيْءُ الَّذِي يَقُولُ بِهِ الْجَمُورُ فِي الْإِنْسَانِ إِنَّهُ  
عَاقِلٌ الثَّانِي الْعَقْلُ الَّذِي يُدَدُّهُ الْمُتَكَلِّمُونَ عَلَى سَنَتِهِمْ  
فَيَقُولُونَ هَذَا مَا يُوجِبُهُ الْعَقْلُ وَيُنْفِيهِ الْعَقْلُ لِلثَّالِثِ  
الَّذِي يَذْكُرُهُ أَرْسُطُو طَالِيْسُ فِي كِتَابِ الْبُرْهَانِ الرَّابِعِ  
الَّذِي يَذْكُرُهُ فِي الْمَقَالَةِ السَّادِسَةِ مِنْ كِتَابِ الْأَخْلَاقِ  
وَالْخَامِسُ الْعَقْلُ الَّذِي ذَكَرَهُ فِي كِتَابِ النَّفْسِ السَّادِسُ  
الْعَقْلُ الَّذِي فِي كِتَابِ مَا بَعْدَ الطَّبِيعَةِ أَمَّا الْعَقْلُ الَّذِي  
يَقُولُ بِهِ الْجَمُورُ فِي الْإِنْسَانِ إِنَّهُ عَاقِلٌ فَإِنَّ مَرْجِعَهُ  
مَا يَعْنُونَ بِهِ هُوَ إِلَى الْعَقْلِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ إِنَّمَا يَعْنُونَ  
بِالْعَاقِلِ مَنْ كَانَ جَيِّدَ الرُّوْيَةِ فِي اسْتِنْبَاطِ مَا يَنْبَغِي  
أَنْ يُؤْتَرَ مِنْ خَيْرٍ وَيُجَنَّبُ مِنْ شَرٍّ وَيَسْتَعِينُ أَنْ  
يُوقِعُوا هَذَا الْأِسْمَ مَنْ كَانَ جَيِّدًا لِفَهْمِ مَا يَنْبَغِي  
مَا هُوَ شَرٌّ بَلْ يَسْمُونَهُ مُنْكَرًا أَوْ ذَاهِيًا كَرَأْفَانٍ قَالَ وَأَمَّا  
الْعَقْلُ الَّذِي يُدَدُّونَ الْمُتَكَلِّمُونَ عَلَى سَنَتِهِمْ فَيَقُولُونَ

فِي الشَّيْءِ هَذَا مَا يُوجِبُهُ أَوْ لَا يُقْبِلُهُ الْعَقْلُ فَإِنَّمَا يَعْنُونَ  
 بِهِ الْمَشْهُودَ فِي بَادِي رَأْيِ الْجَمِيعِ فَإِنَّ بَادِي الرِّأْيِ لِلشَّيْءِ  
 عِنْدَ الْجَمِيعِ أَوْ لَا كَثَرِيَّةٌ تَعْقِلُ فَأَنْتَ تَبَيَّنَ ذَلِكَ  
 مَتَى اسْتَقَرَّتْ شَيْئًا شَيْئًا مَحْمَا يَخَاطَبُونَ فِيهِ وَبِهِ أَوْ مَا  
 يَكْتَبُونَ فِي كِتَابِهِمْ وَيَتَعَمَلُونَ فِيهِ هَذِهِ اللَّفْظَةُ وَأَمَّا  
 الْعَقْلُ الَّذِي ذَكَرُ أَرْسُطُو طَالِسٍ فِي كِتَابِ الْبَرْهَانِ فَإِنَّهُ  
 إِنَّمَا يَعْنِي بِهِ قُوَّةَ النَّفْسِ الَّتِي يَحْصُلُ بِهَا لِلْإِنْسَانِ الْبَقِيَّةُ  
 بِالْمُقَدِّمَاتِ الْكُلِّيَّةِ الصَّادِقَةِ وَالضَّرُورِيَّةِ لَا عَنْ قِيَّاسٍ  
 وَلَا عَنْ فِكْرٍ بَلْ بِالْفِطْرَةِ وَالطَّبْعِ أَوْ مِنْ ضَاهَاهُ وَمِنْ  
 حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ مِنْ أَيْنَ حَصَلَتْ وَكَيْفَ حَصَلَتْ  
 فَإِنَّ هَذِهِ الْقُوَّةَ جُزْءًا مِنَ النَّفْسِ يَحْصُلُ بِهَا الْمَعْرِفَةُ  
 الْأُولَى لَا يَفَكِّرُ وَلَا يَتَأَمَّلُ أَصْلًا الْبَقِيَّةُ بِالْمُقَدِّمَاتِ الَّتِي  
 صُنِعَتْهَا الصِّفَةُ الَّتِي ذَكَرْنَا هَا فِي تِلْكَ الْمُقَدِّمَاتِ هِيَ  
 مُبَادِي الْعُلُومِ النَّظَرِيَّةِ وَأَمَّا الْعَقْلُ الَّذِي ذَكَرُ فِي لَفْظٍ



السَّادِسَةُ مِنْ كِتَابِ الْإِخْلَاقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ بِهِ جُزْءَ النَّفْسِ  
الَّذِي يَحْصُلُ بِهِ الْمَوَاطِبَةُ عَلَى اعْتِقَادِ شَيْءٍ تَمَاهُو فِي جِنْسٍ  
مِنَ الْأُمُورِ وَطَوِيلِ تَجَرِبَةٍ شَيْءٍ تَمَاهُو فِي جِنْسٍ مِنَ الْأُمُورِ  
عَلَى طَوْلِ الزَّمَانِ وَالْيَقِينِ بِقَضَائَا أَوْ مَقْدَمَاتٍ فِي الْأُمُورِ  
الْإِرَادِيَّةِ الَّتِي شَأْنُهَا أَنْ يُؤْتَرَ وَيَجْتَبَ فَإِنَّ ذَلِكَ الْجُزْءَ  
مِنْ أَجْزَاءِ النَّفْسِ فِي مَبَادِي الْمُعْقَلِ وَالْدَّاهِي فِيمَا سَبَلَهُ  
أَنْ يَسْتَنْبِطَ مِنَ الْأُمُورِ الْإِرَادِيَّةِ الَّتِي شَأْنُهَا أَنْ يُؤْتَرَ  
أَوْ يَجْتَبَ وَبِسَبَبِ هَذِهِ الْقَضَائَا إِلَى مَا يَسْتَنْبِطُ بِالْعَقْلِ  
كَيْسَبَةِ تِلْكَ الْقَضَائَا الْأَوَّلَاَّتِي هِيَ مَذْكُورَةٌ فِي كِتَابِ  
الْبُرْهَانِ إِلَى مَا يَسْتَنْبِطُ بِهَا وَكَمَا أَنَّ تِلْكَ مَبَادِي لِأَهْلِ  
الْعُلُومِ النَّظَرِيَّةِ يَسْتَنْبِطُونَ بِهَا مَا شَأْنُهُ مِنَ الْأُمُورِ النَّظَرِيَّةِ  
أَنْ يَعْلَمُوا وَلَا يَعْمَلُوا كَذَلِكَ هَذِهِ مَبَادِي لِلْمُعْقَلِ وَالْدَّاهِي  
فِيمَا شَأْنُهُ أَنْ يَسْتَنْبِطَ مِنَ الْأُمُورِ الْإِرَادِيَّةِ الْعَمَلِيَّةِ وَهَذَا  
الْعَقْلُ الْمَذْكُورُ فِي مَقَالَةِ السَّادِسَةِ مِنْ كِتَابِ الْإِخْلَاقِ يُرِيدُ

مَعَ الْإِنْسَانِ طُولُ عُمْرِهِ وَيَتِمَكَّنُ فِيهِ تِلْكَ الْقَضَايَا  
وَيُضَافُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ نَحْوٍ قَضَايَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ فِيمَا  
تَقْدُمُ قَبْلَ وَيَتَفَاعَضِلُ النَّاسُ فِي هَذَا الْجُزْءِ مِنَ النَّفْسِ  
الَّذِي سَمَّاهُ عَقْلاً مُتَفَاعِضِلًا مُتَجَارِبًا مُتَفَاوِتًا ثُمَّ قَالَ وَ  
أَمَّا الْعَقْلُ الَّذِي فِي كِتَابِ الْمَفْضِ فَإِنَّهُ جَعَلَهُ عَلَى رُتَبَةٍ  
أَحْضَاءِ عَقْلٍ بِالْقُوَّةِ وَعَقْلٍ بِالْفِعْلِ وَعَقْلٍ مُسْتَفَادٍ  
وَعَقْلٍ فَقَالَ فَالْعَقْلُ الَّذِي بِالْقُوَّةِ هُوَ نَفْسٌ مَا أَوْجَرُ  
مِنْ نَفْسٍ أَوْ قُوَّةٍ مِنْ قُوَى نَفْسٍ أَوْ شَيْءٍ مَا ذَاتَهُ مُعَدَّةٌ  
أَوْ مُسْتَعِدَّةٌ لِأَنَّهُ يَنْزِعُ مَا هِيَ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ كُلِّهَا وَأَصُولُهَا  
دُونَ مَوَادِّهَا فَيَجْعَلُهَا كُلِّهَا صُورَةً لَهَا أَوْ صُورَةً لَهَا  
وَتِلْكَ الصُّورَةُ الْمُتَنَزِّعَةُ مِنَ الْمَوَادِّ لَيْسَتْ بِصَيِّرٍ مُتَنَزِّعَةٍ  
عَنْ مَوَادِّهَا الَّتِي فِيهَا وَجُودُهَا إِلَّا أَنْ يُصَيِّرَ صُورَةً فِي  
هَذِهِ الذَّاتِ وَتِلْكَ الصُّورَةُ الْمُتَنَزِّعَةُ عَنْ مَوَادِّهَا الْقَضَا  
صُورَةً فِي هَذِهِ الذَّاتِ يُسَمَّى الْمَعْقُولَاتِ وَيَشْتَقُّ لَهَا هَذَا السُّمُّ

مِنْ اِسْمِ تِلْكَ الذَّاتِ الَّتِي اُنْتزَعَتْ صُورُ الْمَوْجُودَاتِ  
 فَصَارَتْ صُورًا لَهَا وَتِلْكَ الذَّاتُ سَمِيحَةً بِمَا دَرَجَتْ  
 عَنْهَا صُورًا ثُمَّ بَعْدَ التَّمَثُّلِ لِبَيَانِ كَيْفِيَّةِ صَيْرُودِ الْعَقْلِ  
 بِالْقُوَّةِ عَقْلًا بِالْفِعْلِ بِشَرْحِ طَوِيلٍ قَالَ وَالْعَقْلُ الْفَعَالُ الَّذِي  
 ذَكَرَهُ اَرْسُطُو طَالِسٌ فِي الْمَقَالَةِ الثَّانِيَةِ مِنْ كِتَابِ النَّفْسِ  
 هُوَ صُورَةٌ مُفَارِقَةٌ لَمْ يَكُنْ فِي مَادَّةٍ وَلَا يَكُونُ لَهُ مَادَّةٌ  
 اَصْلًا وَهُوَ مِنْ نَوْعٍ مَا هُوَ عَقْلٌ بِالْفِعْلِ قَرِيبُ الشَّبَهَةِ  
 مِنَ الْعَقْلِ الْمُسْتَفَادِ وَهُوَ الَّذِي عَقَلَ الذَّاتِ الَّتِي كَانَتْ عَقْلًا  
 بِالْقُوَّةِ عَقْلًا بِالْفِعْلِ وَجَعَلَ الْمَعْقُولَاتِ بِالْقُوَّةِ  
 مَعْقُولَاتٍ بِالْفِعْلِ فَقَالَ الْعَقْلُ الْفَعَالُ هُوَ مِنْ نَوْعِ  
 عَقْلِ الْمُسْتَفَادِ وَفِيهِ صُورُ جَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ اِنْتَهَى  
 كَلَامُهُ اَقُولُ فَمَا مَثَلُ فِيهِ اِنْ الْجَوْهَرُ الْمَفَارِقُ لِلْمَحْضِ  
 الَّذِي هُوَ الْعَقْلُ الْعَاشِرُ كَيْفَ يَكُونُ مِنْ نَوْعِ عَقْلِ  
 الْمُسْتَفَادِ الَّذِي هُوَ كَمَالُ النَّفْسِ وَهُوَ كَالْعَرَضِ فَظَهَرَ اَنَّ

إِنْفَعَالٍ لِلذَّكَوْنِ لَمْ يَكُنْ عَقْلًا فَعَلًا مَشْهُورًا بِلِهُ الْعَقْلِ  
 الْفَعَّالِ لِلْإِنْسَانِ ثُمَّ قَالَ وَنِسْبَةُ الْعَقْلِ الْفَعَّالِ إِلَى الْعَقْلِ  
 الَّذِي بِالْقُوَّةِ كَنِسْبَةِ الشَّمْسِ إِلَى الْمَغِشَّةِ الَّتِي كَانَتْ هِيَ مُبْصِرَةً  
 بِالْقُوَّةِ مَا دَامَتْ فِي الظُّلْمَةِ لَحْ أَقُولُ يَعْنِي كَمَا أَنَّ الْبَصَرَ  
 عِنْدَ الظُّلْمَةِ لَمْ يَكُنْ مُبْصِرًا بِالْفِعْلِ وَلَمْ يَكُنْ لِأَلْوَانٍ وَ  
 الْأَجْسَامِ الْمَوْجُودَةِ فِي الظُّلْمَةِ مُبْصِرَاتٍ بِالْفِعْلِ بِلِ الْبَصَرِ  
 وَالْمَوْجُودَاتِ وَلِلمُبْصِرَاتِ كُلِّهَا بِالْقُوَّةِ إِذَا اطَّلَعَتِ الشَّمْسُ  
 أَوْ خَضَرَ الشَّمْعُ وَالتَّرَاجُ يُبْصِرُ كُلُّهَا مُبْصِرَةً بِالْفِعْلِ كَذَلِكَ  
 عِنْدَ إِشْرَاقِ الْعَقْلِ الْفَعَّالِ عَلَى الصُّورِ الَّتِي فِي الْخَيَالِ يُبْصِرُ  
 صُورَ الْخَيَالِيَّةِ الْمَعْقُولَةِ بِالْقُوَّةِ مَعْقُولَاتٍ بِالْفِعْلِ  
 بِالْجَرِّ نِدْمًا لِلذَّكَوْنِ وَانْتِزَاعًا عَنْ كَيْفِيَّتَيْهَا وَمَوَادِّهَا  
 وَأَمَّا الْعَقْلُ الَّذِي ذَكَرْتُ أَرْسَطُو طَائِفَةً فِي كِتَابِهَا بَعْدَ  
 الطَّبَعَةِ هُوَ الْعُقُولُ الْغُفْرَةُ الْفَعَّالَةُ قَالَ الشَّارِحُ <sup>بِقَوْلِهِ</sup>  
 فِي هَذَا الْمَقَامِ مِنَ التَّلَوِيحَاتِ يَقُولُ الْمُصَرِّحُ الْعَقْلُ تَعَالَى

عَلَى مَعَانٍ عِدَّةٍ مِنْهَا مَا ذَكَرْتُ فِي هَذَا الْكِتَابِ وَمِنْهَا  
 لَمْ يَذْكُرْهُ وَالَّذِي ذَكَرْتُ فِي هَذَا الْكِتَابِ هُوَ مَا يَدُلُّ  
 عَلَيْهَا اسْمُ الْعَقْلِ عِنْدَ الْحُكَمَاءِ يُطْلَقُ عَلَى مَعَانِي ثَمَانِيَةٍ  
 أَحَدَهَا مَا يُقَالُ عَلَى الْمَشُورَاتِ أَوِ الْمُتَصَدِّقَاتِ لِلْحَاصِلَةِ  
 لِلنَّفْسِ بِالْفِطْرَةِ وَهُوَ الَّذِي ذَكَرْتُ الْفَيْلَسُوفُ فِي كِتَابِ  
 الْبُرْهَانِ وَفَرَّقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْعِلْمِ مَا حَصَلَ بِالْإِكْتِسَابِ  
 يَعْنِي الْعِلْمَ وَمَا هُوَ بِالْفِطْرَةِ الْعَقْلُ وَثَانِيهَا الْعَقْلُ النَّظَرِيُّ  
 وَهُوَ قُوَّةُ النَّفْسِ تَعْقِلُ مَا هِيَ تِلْكَ الْأُمُورُ الْكُلِّيَّةُ مِنْ خِثِّ  
 مَا هِيَ كُلِّيَّةٌ وَثَالِثُهَا الْعَقْلُ الْعَمَلِيُّ وَهُوَ قُوَّةُ مُحَرَّكَةِ كِبَدِ  
 الْإِنْسَانِ إِلَى الْأَفَاعِيلِ الْجُزْئِيَّةِ كَالصَّغْمِ وَالصَّلَاةِ  
 الْخَمْسَةِ عَلَى مُقْتَضَى آدَاءِ بِخَصِّهَا صَلَاحِيَّةٌ وَالْخَمْسَةُ  
 الْبَاقِيَةُ هِيَ الْعَقْلُ الْمَبْهُولُ فِي الْعَقْلِ بِالْمُلْكَةِ وَالْعَقْلُ  
 بِالْفِعْلِ وَالْعَقْلُ الْمُسْتَفَادُ وَالْعَقْلُ الْفَعَالُ فَيَأْتِي شَرْحُ  
 كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا وَمَا الَّذِي لَمْ يَذْكُرْ فِي هَذَا الْكِتَابِ مِنْهُ

مَعْنَى

الْعَقْلُ الَّذِي يُقَالُ لِلصَّحَّةِ الْفِطْرَةِ الْأُولَى مِنَ النَّاسِ وَ  
 عَرَفُوهُ بِأَنَّهُ قُوَّةٌ بِهَا يَكُونُ التَّمْيِيزُ مِنَ الْأُمُورِ الْقَبِيحَةِ  
 وَالْجَمِيلَةِ وَمِنْهَا الْعَقْلُ الَّذِي يُقَالُ لِمَا يَكْتَسِبُهُ الْإِنْسَانُ  
 بِالتَّجَارِبِ مِنَ الْأَحْكَامِ الطَّيِّبَةِ وَعُرِفَ بِأَنَّهُ مُعَايِنٌ  
 مُجْتَمِعَةٌ فِي الذِّهْنِ يَسْتَنْبِطُ بِهَا الْمَصَالِحَ وَالْأَعْرَاضَ  
 كَمَا ذَكَرْنَا وَمِنْهَا الْعَقْلُ الَّذِي هُوَ هَيْئَةٌ مُخَمَّوْدَةٌ لِلْإِنْسَانِ  
 فِي حَرَكَاتِهِ وَسَكَنَاتِهِ وَكَلَامِهِ وَاجْتِنَابِهِ وَهَذِهِ الْمَعَانِي  
 الثَّلَاثَةُ هِيَ الَّتِي يُطْلَقُ عَلَيْهَا الْجُمْهُورُ اسْمُ الْعَقْلِ وَالْعَقْلُ  
 يُقَالُ عَلَى الْمَفْهُومَاتِ الْإِحْدَى عَشَرَ بِاشْتِرَاكِ الْأَسْمِ  
 بِهَذَا بَيِّنَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ وَعَلَى غَيْرِهَا قَوْلُهُ وَلَهَا نِسْبَةٌ  
 إِلَى الْقُوَّةِ الْفَرْوَعِيَّةِ وَمِنْهَا يَقُولُ الضَّحَكُ وَالْخَلْدُ <sup>الْبُكَاءُ</sup>  
 وَخَوِهَا فَاعْلَمْ أَنَّ هَذِهِ كُلُّهَا لَمْ يَتَحَقَّقْ وَجُودُ شَيْءٍ مِنْهَا  
 لِغَيْرِ الْإِنْسَانِ مِنَ الْحَيَوَانِ نَقُولُ وَهَذِهِ الْعُقُولُ الْمَذْكُورَةُ  
 مِنْ قُوَى النَّفْسِ وَمَرَاتِبُهَا وَكَمَا لَا يَمْتَنَّا بِالنَّظَرِ إِلَى الْأَصْلِ

مَعَ عَزْلِ النَّظَرِ عَنِ الْمَرَاتِبِ وَالْكَحَالَاتِ وَكَيْفِيَّاتِهَا  
 كُلُّهَا نَفْسُهَا هِيَ وَمِنْ جَوْهَرِهَا قَالَ فِي الْحِكْمَةِ الْفَارَابِيَّةِ  
 إِذَا اسْتَخْرَجْتَ مَرَاتِبَ الْقُوَّةِ إِلَى الْفِعْلِ فَيَصِيرُ مَعْنَى  
 عَاوِلَةٍ بِالْفِعْلِ وَعَقْلٍ بِالْفِعْلِ وَمَعْقُولٍ بِالْفِعْلِ مَعْنَى  
 وَاحِدًا بِعَيْنِهِ كَمَا إِذَا اخْضَرَ التَّرَاجُ فِي الظُّلْمَةِ صَادَ الْأَبْصَارُ  
 وَالْبَصَرُ كُلُّهَا بِالْفِعْلِ كَمَا كَانَتْ كُلُّهَا بِالْقُوَّةِ قَبْلُ كُلُّهَا  
 وَاحِدًا كَمَا أَنَّ الْمِصْبَاحَ وَالنَّارَ وَالنُّوْدَ وَاحِدًا وَكَمَا أَنَّ اللَّهَ  
 تَعَالَى عَاوِلٌ وَعَقْلٌ وَمَعْقُولٌ وَوَاحِدٌ بِعَيْنِهِ فَالنَّفْسُ الَّتِي  
 هِيَ مِنْ جَوْهَرِ الْعَقْلِ إِذَا اخْرَجْتَ مِنَ الْقُوَّةِ إِلَى الْفِعْلِ  
 بِمَرَاتِبِهَا الْمَذْكُورَةِ وَاسْتَكْمَلْتَ بِالْكَحَالَاتِ الْفِعْلِيَّةِ فَيَكُونُ  
 بِالنَّظَرِ إِلَى الْمَعْنَى وَالْأَصْلِ وَاحِدًا بِعَيْنِهِ فَإِذَا بَلَغَ الْكَمَالَ  
 التَّامَّ وَصَارَ عَقْلًا مُسْتَفَادًا تَامًّا وَعَقْلًا فَعَالًا لِلنَّاسِ  
 مُشْتَمِلًا عَلَى صَوَرِ جَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ فَلْيَلِيقُ أَنْ تَجْلِسَ فِي  
 حَيْثُ عَقِلَ الْفَعَالِ الْمَشْهُورِ الْعَاشِرُ وَالْفَرْقُ بَيْنَ عَقِلِ

فَعَالٍ فِي النَّاسِ وَعَقِلُ النِّعَالِ الْعَاسِرِ إِنَّهُ إِشْتِمَالُ الصُّوَرِ  
يَكُونُ فِي هَذَا انْفِعَالِيًّا وَمِنْ هُنَاكَ فِعْلِيًّا وَاعْلَمْ  
إِنَّ لِلْحَكِيمِ الْكَامِلِ الْمَعْلَمِ الْأَوَّلِ أَرْسَاطَ الْبَسْ وَنُصُوعَ  
قَاعِدَةٍ امْكَانَ الْأَشْرَفِ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ فِي الْإِشَارَاتِ فِي  
أَوَّلِ نَمَطِ التَّجْرِيدِ بِقَوْلِهِ تَأْمَلْ كَيْفَ ابْتَدَأَ الْوُجُودَ  
مِنَ الْأَشْرَفِ فَالْأَشْرَفِ حَتَّى بَلَغَ النَّفْسُ النَّاطِقَةَ وَالْعَقْلُ  
الْمُسْتَفَادَ قَالَ الشَّارِحُ الْمُحَقِّقُ مَرَاتِبَ الْبَدْوِ بَعْدَ الْمُبْدَأِ  
الْأَوَّلِ هِيَ مَرْتَبَةُ الْعُقُولِ مِنَ الْعَقْلِ الْأَوَّلِ إِلَى الْآخِرِ  
وَبَعْدَهَا مَرْتَبَةُ النُّفُوسِ التَّمَاوِيَةِ النَّاطِقَةِ مِنْ نَفْسِ  
الْفَلَكَ الْأَعْلَى إِلَى نَفْسِ الْفَلَكَ الْأَدْنَى وَبَعْدَهَا مَرَاتِبُ الصُّوَرِ  
مِنْ صُورَةِ الْفَلَكَ الْأَعْلَى إِلَى صُورَةِ الْعَنَاصِرِ وَبَعْدَهَا  
مَرْتَبَةُ الْهَيُولِيَّاتِ مِنْ هَيُولَى الْفَلَكَ الْأَعْلَى إِلَى الْهَيُولَى  
الْمُسْتَرْكَةِ الْعُنْصَرِيَّةِ وَبِهَا يَنْتَهِي مَرَاتِبُ الْبَدْوِ وَيَكُونُ بَعْدَهَا  
مَرَاتِبُ الْعَوْدِ أَعْنَى التَّوَجُّهِ إِلَى الْكَمَالِ بَعْدَ التَّوَجُّهِ وَأَوَّلُهَا



مَرْتَبَةُ الْأَجْسَامِ النَّوَغِيَّةِ الْبَسِيطَةِ مِنَ الْفَلَكَ الْأَعْلَى  
 إِلَى الْأَرْضِ وَبَعْدَهَا مَرْتَبَةُ الصُّورِ الْأُولَى وَالْحَادِثَةِ  
 بَعْدَ التَّرَكِيبِ كَالصُّورِ الْمُعْدِنَةِ وَغَيْرِهَا عَلَى اخْتِلَافِ  
 مَرَاتِبِهَا وَبَعْدَهَا مَرْتَبَةُ النُّفُوسِ الْحَوَانِيَّةِ عَلَى اخْتِلَافِهَا  
 وَبَعْدَهَا مَرْتَبَةُ النَّاطِقَةِ الْمُجَرَّدَةِ جَمِيعُهَا وَالْمَرْتَبَةُ  
 الْأَخِيرَةُ هِيَ مَرْتَبَةُ الْعَقْلِ الْمُسْتَفَادِ الْمُشْتَمِلِ عَلَى صُورِ جَمِيعِ  
 الْمَوْجُودَاتِ كُلِّهَا هِيَ إِشْمَالًا أَنْفَعَالِيًّا كَمَا كَانَتْ الْعُقُولُ  
 فِي الْمَرْتَبَةِ الْأُولَى مُشْتَمِلَةً عَلَيْهَا إِشْمَالًا فِعْلِيًّا فَيَا لِعَقْلِ  
 الْمُسْتَفَادِ عَادَ الْوُجُودُ إِلَى الْمُبْدَأِ الَّذِي ابْتَدَأَ مِنْهُ وَلَدَتْهُ  
 إِلَى ذُرُوعِ الْكَمَالِ بَعْدَ أَنْ هَبَطَ عَنْهَا وَظَاهَرَ أَنَّ الْأَشْرَفَ  
 أَعْنَى الْبَرَاءَةِ عَنِ الْقُوَّةِ مَرْتَبٌ فِي صِنْفِ الْمَرَاتِبِ عَلَى التَّكْوِينِ  
 مُنْتَهِيَةٌ مِنَ الْجَانِبَيْنِ إِلَى الْهَيْوَلِ الَّتِي وَجُودُهَا لَيْسَ إِلَّا  
 كَوْنُهَا بِالْقُوَّةِ فَهِيَ فِي هَيَاةِ الْخَسِيَّةِ وَمَجَادِنِهَا إِلَى الْجَانِبِ  
 الْأَخِيرِ الْعُقُولِ الْمُجَرَّدَةِ وَمَا تَوْفَقَهَا انْتَهَى كَلَامُ الْحَقِيقِ النَّشِيطِ

بِالْفَاضِلَةِ وَمَا قَالَ الْمُحَقِّقُ نَصِيرُ الدِّينِ وَالْحَقُّ أَنَّ الْعَقْلَ  
الْمُسْتَفَادَ مُشْتَمِلٌ عَلَى صُورِ الْمَوْجُودَاتِ يَعْنِي الْعَقْلُ  
الْمُسْتَفَادَ الْكَامِلَ النَّامُ كَعَقْلِ نَفْسِ الْمُقَدَّسَةِ الْقُدُّوسَةِ  
خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَسَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ الْقَدِّ  
وَالْأَيِّمَةِ الْمُعْصُومِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ  
وَنَفُوسِ الْحُكَمَاءِ الصِّدِّيقِينَ فَإِنَّ عَقْلَ مُسْتَفَادَ كُلِّ مِنْهَا  
لَا شَمَالَهُ عَلَى صُورِ جَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ كَالْعَقْلِ الْفَعَّالِ  
الْمَشْهُورِ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْعَقْلَ الْفَعَّالَ الَّذِي هُوَ مِنْ نَوْعِ  
عَقْلٍ بِالْفِعْلِ أَوْ مِنْ عَقْلٍ الْمُسْتَفَادِ كَمَا قَالَ الْمُعَلِّمُ الثَّانِي  
لَا يَكُونُ عَقْلًا فَعَّالًا مَشْهُودًا لِكُونِ إِشْتِمَالِ عَقْلِ الْفَاعِلِ عَلَى  
صُورِ جَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ فِعْلِيًّا وَإِشْتِمَالِ عَقْلِ الْمُسْتَفَادِ عَلَيْهَا  
إِنْفَعَالِيًّا فَكَيْفَ يَكُونُ هَذَا مِنْ نَوْعِ ذَلِكَ مَعَ نِسْبَةِ النَّبَاتِ  
بَيْنَهُمَا فَيَكُونُ عَقْلُ الْفَعَّالِ الْمَذْكُورِ غَيْرَ عَقْلِ الْفَعَّالِ الْمَشْهُورِ  
بَلْ هُوَ عَقْلُ الْفَعَّالِ فِي الْإِنْسَانِ قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِينَ الْعَقْلُ

عَقْلَانِ غَيْرِيَّيْ وَمُسْتَفَادِيَّ وَجُودِ الْأَوَّلِي فِي الطَّغْلِ  
 كَوُجُودِ النَّخْلِ فِي النَّوَاةِ وَوُجُودِ السَّبِيلَةِ فِي الْحَبَةِ  
 وَالْمُسْتَفَادِ مِنْهُ مَا يَحْصُلُ وَلَا يُعْرَفُ الْإِنْسَانُ كَيْفَ  
 يَحْصُلُ وَمِنْ أَيْنَ حَصَلَ وَمِنْهُ مَا يَحْصُلُ بِاخْتِيَارٍ  
 وَيُعْرَفُ وَقَدْ أَسَارَ أَمِيرُ كُلِّ أَمِيرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنَّ  
 الْعَقْلَ عَقْلَانِ مَطْبُوعٌ وَمُسْمُوعٌ لَا يَنْفَعُ الْمُسْمُوعُ  
 إِذَا لَمْ يَكُنْ الْمَطْبُوعُ وَالْعَقْلُ الْمَكْتَسِبُ أَحَدُهَا الْجَارِبُ  
 الدِّيُونِيَّةُ وَالْعَارِفُ الْإِلَهِيَّةُ وَطَرِيقُهُمَا مَتَانِيتَانِ أَمَّ  
 التَّنَافِي وَقَدْ صَدَّبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلذِّكِّ  
 ثَلَاثَةَ أَمْثَالٍ فَعَالَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَكَيْفِي الْمِيزَانِ لَا  
 تَرْجِعُ إِلَّا بِقُصَاةٍ الْآخِرَى وَكَالْمِشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ كُلُّ مَنْ  
 قَرَّبَ مِنْ أَحَدُهَا بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ وَكَالضَّرْبَتَيْنِ أَى اللَّزْزِ  
 لِمَرَّةٍ وَاحِدَةٍ وَإِذَا قَرَّبَ أَحَدُهَا بَعُدَ الْآخَرُ وَقَالَ الشَّيْخُ  
 فِي الشَّفَاءِ الْفَضْلُ الْخَامِسُ فِي الْعَقْلِ الْفَعَالِ فِي أَنْفُسِنَا

وَالْعَقْلُ الْمُنْفَعِلُ فِي أَنْفُسِنَا يَقُولُ إِنَّ النَّفْسَ الْإِنْسَانِيَّةَ  
 قَدْ تَكُونُ عَاقِلَةً بِالْقُوَّةِ ثُمَّ يُصَيِّرُ عَاقِلَةً بِالْفِعْلِ وَكُلُّ  
 مَا خَرَجَ مِنَ الْقُوَّةِ إِلَى الْفِعْلِ فَإِنَّمَا يُخْرِجُ بِسَبَبِ الْفِعْلِ  
 يُخْرِجُهُ فِيهِمْ سَبَبٌ هُوَ الَّذِي يُخْرِجُ نَفُوسَنَا فِي الْقُوَّةِ  
 مِنَ الْقُوَّةِ إِلَى الْفِعْلِ وَإِذْ هُوَ السَّبَبُ فِي أُعْطَاءِ الصُّورِ  
 الْعَقْلِيَّةِ فَلَيْسَ الَّذِي يُخْرِجُ الْأَعْقَالَ بِالْفِعْلِ عِنْدَهُ  
 مَبَادِي الصُّورِ الْعَقْلِيَّةِ مُجَرَّدَةٌ نِسْبَةً إِلَى نَفُوسِنَا  
 نِسْبَةُ الشَّمْسِ إِلَى أَبْصَارِنَا فَإِنَّ الشَّمْسَ يُصْبِرُ بِذَاتِهَا  
 بِالْفِعْلِ وَيُصْبِرُ بِنُورِهَا بِالْفِعْلِ مَا لَيْسَ مُصْبِرًا بِالْفِعْلِ كَذَلِكَ  
 حَالُ هَذَا الْعَقْلِ عِنْدَ نَفُوسِنَا فَإِنَّ الْقُوَّةَ الْعَقْلِيَّةَ إِذَا  
 أَطْلَعَتْ عَلَى الْجُزْئِيَّاتِ الَّتِي فِي الْخِيَالِ وَأَشْرَقَ عَلَيْهَا نُورُ  
 الْعَقْلِ الْفَعَالِ فَبِنَا الَّذِي ذَكَرْنَاهُ اسْتَحَالَتْ مُجَرَّدَةٌ عَنِ الْمَادَّةِ  
 وَعَلَا يَقْنَأُ وَانْطَبَعَتْ فِي النَّفْسِ النَّاطِقَةِ لِأَعْلَى إِنَّمَا أَنْفُسُهُمَا  
 يَسْقُطُ مِنَ التَّخَيُّلِ إِلَى الْعَقْلِ مِنَّا وَلَا عَلَى أَنَّ الْمَعْنَى الْمَعْمُورَ

فِي الْعَلَايِقِ وَهُوَ نَفْسِهِ وَاعْتِبَارِهِ لَا فِي ذَاتِهِ مُجَرَّدٌ يُعْقَلُ  
 مِثْلَ نَفْسِهِ بَلْ عَلَى مَعْنَى أَنَّ مَطَابِقَتَهَا نَعْدُ النَّفْسَ لَا نَفْسَ  
 عَلِيمًا الْمُجَرَّدُ مِنَ الْعَقْلِ الْفَعَالِ أَيْ الْعَقْلُ الْفَعَالُ الْعَاشِرُ  
 فَإِنَّ الْأَفْكَارَ وَالْأَتْمَلَاتِ حَرَكَاتٍ نَعْدُ النَّفْسَ نَحْوُ  
 أَشَدِّ تَاكِيدِ الْقَبُولِ النَّتِجَةِ وَإِنْ كَانَ الْأَوَّلُ عَلَى سَبِيلِ  
 وَالثَّانِي عَلَى سَبِيلِ آخِرٍ كَمَا سَقِفُ عَلَيْهِ انْتَهَى فَأَقُولُ وَ  
 بِالْجُمْلَةِ النَّفْسُ النَّاطِقَةُ إِذَا اسْتَخْلَصَتْ اسْتَخْلَاصًا تَامًا وَ  
 صَارَتْ عَقْلًا بِالْفِعْلِ وَالْمُسْتَفَادِ وَالْفَعَالِ فَيُصَحِّحُ أَنْ يُطْلَقَ  
 عَقْلٌ بِالْفِعْلِ وَعَقْلٌ مُسْتَفَادٌ وَعَقْلٌ فَعَالٌ وَعَقْلٌ وَمَعْقُولٌ  
 لِحَرْوَجِهِمَا مِنَ الْقُوَى الْبَعِيدَةِ الْهَيُولَانِيَّةِ إِلَى الْمَلَكَةِ الْمُرْتَبِطَةِ  
 وَمِنْهَا إِلَى الْقَرِيبَةِ بِالْفِعْلِ وَمِنْهَا إِلَى الْمُسْتَفَادَةِ الْمُخَصَّصَةِ الَّتِي  
 هِيَ مُشْتَمِلَةٌ عَلَى جَمِيعِ صُورِ الْمَوْجُودَاتِ وَتَكْرِيرُ الْحَرِيرِ وَ  
 الْقَزِيرِ فِي هَذَا الْمَقَامِ لَكثْرَةِ الْإِسْتِثْنَاءِ وَالْإِلْتِبَاسِ بَيْنَ أَهْلَاءِ  
 الْأَنَامِ وَذَلِكَ الْأَقْدَامُ فَأَقُولُ بِإِصْحَاحِ الْبَيَانِ أَنَّهُ أَنَّى وَجَدْتُ

فِي الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ حُجَّةٌ قَاطِعَةٌ صَرِيحَةٌ لِقَوْلِ الْحَكَمِ الَّذِي  
 ذَهَبُوا إِلَى أَنَّ الْجَزْئِيَّاتِ لَمْ يَكُنْ مَعْقُولَةً لِلْعُقُولِ النَّفَعِيَّةِ  
 وَهِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا تَعْرِضُ لَهُمْ عَلَى الْمَلَكَةِ  
 فَقَالَ ابْنُ أَبِي بَشْمَاءٍ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا  
 سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا يَعْزِي قَالُوا كُلُّ عِلْمِنَا لِنَا  
 لَوْ جُودِنَا أَعْطَيْنَا مُجَرَّدَةً مُحْضَةً فَالْعِلْمُ بِالْجَزْئِيَّاتِ لَمْ  
 يَكُنْ مُمَكِّنًا لَنَا وَعِلْمُنَا وَكَمًا لِنَا مُنْخَصِرٌ فِي وَجُودِنَا وَطَرِيقُ  
 التَّعْلِيمِ وَالْإِكْتِسَابِ مَفْقُودٌ مَسْدُودٌ لَنَا تَعْرِيفُ قَوْلِ كَيْفَ  
 يُخْرِجُ عَقْلُ النَّفَعِيِّ الْمَشْهُورِ رَأْيَ كَمَالَاتِ بِالْقُوَّةِ الَّتِي  
 مِنَ الْعَقْلِ الْهَيُولَانِيِّ إِلَى الْمَلَكَةِ وَمِنْهَا يَمُرُّ بِهَا إِلَى الْعَقْلِ بِالْفِعْلِ  
 وَمِنْهُ إِلَى الْمُسْتَفَادِ كَمَا فَهْمُوا بَلْ وَهُوَ أَكْثَرُ مِنَ الْعِلْمِ الْمُقْضَيْنِ  
 هَلَكًا فَكَلَامُ الشَّيْخِ فِي مَقَامِ رَأْيِ الْقَوَى النَّظَرِيَّةِ وَنَظَرِيَّةِ  
 آيَةِ الْإِسْكَاطِيَّةِ عَلَيْهَا يَحْتَثُّ أَنْ يُطَبَّقَ الْمَضْبَاحُ بِالْعَقْلِ بِالْفِعْلِ  
 وَنُودَ عَلَى نُودَ عَلَى الْمُسْتَفَادِ وَالنَّارُ عَلَى النَّفْعِ الْمَحْمُولِ عَلَى الْعَقْلِ

الإنسان في الفعل الدراك المخرج لمراتب المذكورة على ما  
 فهمنا وعلى الفعل المشهور على ما فهموه والله أعلم بالصواب  
 فصل في ماهية النفس وأصلها وجوهرها وحقيقتها  
 وإثباتها قال أرسطو طاليس في الميمر الأول من كتاب أول<sup>جيا</sup>  
 وهو علم الربوبية بقوله أما بعد إذ قد بان وضح أن  
 النفس ليس مجرم وإنما لا تموت ولا تفسد ولا تفسد  
 بل هي باقية دائمة فإننا نريد أن نفحص عنها بما أيضًا  
 كيف فارقت العالم العقلي وانحدرت إلى هذا العالم  
 الجسماني فصارت في هذا البدن الغليظ السائل الواقع  
 تحت الكون والفساد فنقول كل جوهر عقلي فقط يعني  
 مجرد محض ذو حيوة عقلية لا يقبل شيئاً من الآثار<sup>لك</sup> والفرق  
 الجوهر المحض ساكن في العالم العقلي ثابت فيه دايماً لا يزول  
 عنه ولا يسلك إلى موضع آخر لأنه لا مكان له يتحرك  
 إليه غير مكانه ولا ينساق إلى مكان آخر غير مكانه وكل

جَوْهَرُهُ شَوْقٌ مَا فَذَلِكَ الْجَوْهَرُ بَعْدَ الْجَوْهَرِ الَّذِي هُوَ  
عَقْلٌ فَقَطُّ لَا شَوْقَ لَهُ وَإِذَا انْتَفَادَ الْعَقْلُ شَوْقًا  
مَا سَلَكَ بِذَلِكَ الشَّوْقِ إِلَى مَسَلِكٍ مَّا وَلَا يَبْقَى فِي مَوْجِهٍ  
الْأَوَّلِ لَا شَيْئًا قَبْلَهُ إِلَى فِعْلٍ كَثِيرٍ فَالْعَقْلُ الْمُشْتَاقُ كَالْمَرْءِ  
الَّتِي اسْتَحْبَلَتْ فَأَجَاهُ الْمَخَاضُ لِرُضْعِ بَاطِنِهَا إِلَى الْعَالَمِ الْحَقِيقِيِّ  
فَالنَّفْسُ إِنَّمَا هُوَ عَقْلٌ تَصَوَّرُ بِصُورَةِ الشَّوْقِ فَهَبْطُ  
مِنَ الْعَالَمِ الْعَقْلِيِّ إِلَى الْعَالَمِ الْحَقِيقِيِّ لَا سِتْطَاعَتُهُمَا بِاسْتِكْمَالِ  
الْكُلِّيَّاتِ الْحَيَّةِ غَيْرَ أَنَّ النَّفْسَ رُبَّمَا اسْتَأْتَتْ شَوْقًا  
كُلِّيًّا صُوِّرَتِ الصُّورَةُ الْكُلِّيَّةُ فِعْلًا وَدَبَّرَهَا تَدْبِيرًا عَقْلِيًّا  
كُلِّيًّا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفَارِقُهَا الْعَالَمُ الْكُلِّيُّ وَإِذَا اسْتَأْتَتْ إِلَى  
الْأَشْيَاءِ الْجُزْئِيَّةِ الَّتِي هِيَ صُورَةٌ تَصَوَّرُهَا الْكُلِّيَّةُ رُبَّمَا  
وَزَادَتْهَا نَقَاقًا وَحَسَنًا فَإِذَا أَصَارَتِ النَّفْسُ فِي الْأَشْيَاءِ  
الْجُزْئِيَّةِ كَمَا يَكُنْ مَحْصُورَةً فِيهَا بَلْ يَكُونُ فِيهِ وَخَارِجَةً  
فِيهِ وَبِئْسَ كَانَتْ لِنَفْسٍ فِي جِسْمٍ وَبِئْسَ كَانَتْ خَارِجَةً مِنْهُ



لَمْ قَالَ قَدْ بَانَ وَصَحَّ أَنْ الْعَقْلَ قَبْلَ النَّفْسِ وَإِنَّ النَّفْسَ  
 قَبْلَ الطَّبِيعَةِ وَإِنَّ الطَّبِيعَةَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ الْوَاقِعَةِ تَحْتَ  
 الْكَوْنِ وَالْفُسَادِ فَإِنَّ الْفَاعِلَ الْأَوَّلَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ الْوَاقِعَةِ  
 تَحْتَ الْكَوْنِ وَالْفُسَادِ فَإِنَّ الْفَاعِلَ الْأَوَّلَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ  
 فَإِنَّهُ مُبْدِعٌ وَمُتِمِّمٌ مَعَائِشَ بَنِينَ ابْدَاعِهِ الشَّيْءُ وَإِتْمَامِهِ  
 فَرَقٌ وَلَا فَضْلَ الْبَتَّةِ وَفِي الْمِيمِ السَّابِعِ قَالَ إِنَّ النَّفْسَ  
 الشَّرِيفَةَ السَّيِّدَةَ فَإِنْ كَانَتْ تَرَكَّتْ عَالِمَهَا الْعَالِي وَ  
 هَبَّتْ إِلَى هَذَا الْعَالَمِ السُّفْلِيِّ بِنُوحٍ اسْتَطَاعَتِهَا وَقُوَّتِهَا  
 الْعَالِيَةِ فَقَالَ لَمْ يَصْنَعُهَا هَبُوطُهَا إِلَى هَذَا الْعَالَمِ بَلْ  
 أَفْنَعْتُ وَذَلِكَ فَإِنَّمَا اسْتِفَادَتْ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ مَعْرِفَةَ  
 الشَّيْءِ الَّتِي لَمْ يَكُنْ عَارِفَةً قَبْلَ ذَلِكَ مِنَ الْمَعَارِفِ  
 الْجَزْئِيَّاتِ الْحِسِّيَّةِ وَعَلِمَتْ بِالطَّبِيعَةِ بَعْدَ أَنْ فَرَعَتْ  
 عَلَيْهِ قُوَاهَا وَتَرَأَتْ أَعْمَالَهَا وَأَفَاعِيلَهَا الشَّرِيفَةَ السَّاكِنَةَ  
 الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَهِيَ فِي الْعَالَمِ الْعَقْلِيِّ وَقَالَ فِي الْمِيمِ الثَّانِي

أَنَّ النَّفْسَ إِذَا رَجَعَتْ إِلَى الْعَالَمِ الْعَقْلِيِّ فَمَا الَّذِي يَقُولُ  
وَمَا الَّذِي يُذَكِّرُ قُلْنَا إِنَّ النَّفْسَ إِذَا صَارَتْ فِي ذَلِكَ  
الْمَكَانِ الْعَقْلِيِّ إِنَّمَا يَقُولُ وَيَرَى وَيَفْعَلُ وَيَذَكِّرُ مَا يَلِيقُ  
بِذَلِكَ الْعَالَمِ الشَّرِيفِ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَكُونُ هُنَاكَ شَيْءٌ يُضْطَرُّ  
أَنْ يَفْعَلَ وَيَقُولُ وَيَذَكِّرُ نَمَا يَرَى الْأَشْيَاءَ هُنَاكَ عَيْنًا  
دَفْعَةً وَيَذَكِّرُ وَيَرَى جُمْلَةً وَاحِدَةً وَيَعْلَمُ الشَّيْءَ الْمُرَكَّبَ  
دَفْعَةً وَاحِدَةً مَعًا لِأَنَّمَا يَعْلَمُ وَيَرَى بِلَا زَمَانٍ لِأَنَّمَا  
فَرَقَ الزَّمَانِ فَعِلْمُهَا وَأَفَاعِيلُهَا لَمْ يَكُنْ تَذَرِيحًا بَلْ كُلُّهَا  
دَفْعِيٌّ مِثْلَ أَنَّ الْبَصَرَ يَرَى الْوَجْهَ كُلَّهُ دَفْعَةً وَاحِدَةً مَعَ  
أَنْ مُرَكَّبٌ مِنْ أَجْزَاءَ كَثِيرَةٍ وَالْبَصَرُ يَذَرِكُهُ وَهُوَ وَاحِدٌ  
غَيْرُ كَثِيرَةٍ وَقَالَ فِي الْمِيمِ الثَّامِنِ بِقَوْلِهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ  
فَالنَّفْسُ إِذَا كَانَتْ فِي هَذَا الْعَالَمِ فَكَيْفَ يَعْلَمُ الْأَشْيَاءَ الَّتِي  
فِي عَالَمِ الْعَقْلِ وَكَيْفَ تَذَرِكُهَا بِالْقُوَّةِ الَّتِي كَانَتْ يَعْلَمُهَا  
بِذَلِكَ الْقُوَّةِ لَمْ تَكُنْ بَدًّا مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَذَرِكَ الْأَشْيَاءَ الْعَقْلِيَّةَ

هِيْمُنَا كَمَا كَانَتْ يُدْرِكُهَا هُنَاكَ وَهَذَا مَحْ لَا تَهَا هُنَاكَ مُحَرَّدَةٌ  
 مُحَضَّةٌ وَهِيَ هِيْمُنَا مَسُوبَةٌ بِالْبَدَنِ وَإِنْ كَانَتْ النَّفْسُ  
 تُدْرِكُ الْأَشْيَاءَ بِفِعْلٍ وَالْفِعْلُ غَيْرُ الْقُوَّةِ فَلَا مَحَالَةَ  
 إِتْمَانُ تَدْرِكِ الْأَشْيَاءَ الْعَقْلِيَّةَ بِغَيْرِ قُوَّتِهَا الدَّرَكِيَّةَ  
 وَهَذَا مَحْ لِأَنَّهُ كُلُّ ذَاكَ لَا يُدْرِكُ شَيْئًا مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا  
 بِقُوَّتِهَا الْغَرِيْبِيَّةِ الَّتِي لَا يُفَارِقُ الشَّيْءُ إِلَّا بِفَسَادِهِ قُلْنَا  
 إِنَّ النَّفْسَ تَعْلَمُ الْأَشْيَاءَ الْعَالِيَةَ الْعَقْلِيَّةَ بِالْقُوَّةِ الَّتِي  
 كَانَتْ تَعْلَمُهَا هُنَاكَ غَيْرَ أَنَّهُمَا صَارَتْ فِي الْبَدَنِ اخْتِجَابًا  
 إِلَى شَيْءٍ آخَرَ يَنَالُ بِهَا الْأَشْيَاءَ الَّتِي كَانَتْ تَنَالُهَا وَهِيَ  
 مُحَرَّدَةٌ فَالْظَّهَرُ الْقُوَّةُ وَالْفِعْلُ ثُمَّ قَالَ عَائِمًا هُوَ مَوْضِعُ  
 تِلْكَ الْقُوَّةِ وَعَنِ الْتَهْوُضِ أَنَّ النَّفْسَ إِذَا أَدَاتْ عِلْمُ  
 الْعَالَمِ الْعَقْلِيِّ رَفَعَتْ قُوَّتَهَا مِنْ هَذَا الْعَالَمِ السُّفْلِيِّ وَذَلِكَ  
 بِمَنْزِلَةِ رَجُلٍ صَعَدَ الْجَبَلَ وَالْقِيَّ بَصَرُهُ عَلُوًّا وَسُفْلًا فَرَأَى  
 مِنَ الْأَشْيَاءِ مَا لَمْ يُمْكِنْ غَيْرُهُ يَرَاهُ مِمَّنْ لَمْ يَصْعَدْ ذَلِكَ الْمَوْضِعَ

وَهَذَا إِذْ تَفَاعَى هُوَ فَعَلَهَا الَّذِي يَنَالُ بِهِ هُنَاكَ إِذَا كُنَّا  
 فِي هَذَا الْعَالَمِ فَيَقُولُ كَمَا أَنَّ الْبَصَرَ يَبْصُرُ يَنْظُرُ وَلِحَدِّ السَّمَوَاتِ  
 وَمَا فِيهَا بِعُرُوجِ نُورِهَا وَصُعُودِهَا فَهَكَذَا نُرْدُ النَّفْسَ  
 وَقُوَّةَ نُورِ دُفُوتِهَا وَفِكْرَ تَمَنَّا فَيَعْرُجُ وَيَصِلُ إِلَى الْعَالَمِ الْعَقْلِيِّ  
 دُفْعَةً لِحَدِّ بَصَرِ يَكُنْظِرُ مِنْ كَرَّةٍ بَيْنَ سَمَاءٍ وَنُورِ دُفُوتٍ وَ  
 فِكْرٍ جَوْهَرٍ بِرَسَدٍ لِهَرَجَاءٍ، ذِكْرًا فَلَا طَرَفَ هَذَا الْعَالَمِ وَمُدَّةً  
 فَقَالَ إِنَّهُ جَوْهَرٌ شَرِيفٌ سَعِيدٌ دُونَ النَّفْسِ إِنَّمَا صَارَتْ  
 فِي هَذَا الْعَالَمِ مِنْ فِعْلِ الْبَارِي لَمَّا خَلَقَ هَذَا الْعَالَمَ أَرْسَلَ  
 إِلَيْهِ النَّفْسَ وَصَيَّرَهَا لِيَكُونَ الْعَالَمُ حَيًّا ذَا عَقْلٍ وَلَمْ يَكُنْ  
 مُمَكِّنًا أَنْ يَكُونَ الْعَالَمُ ذَا عَقْلٍ وَلَيْسَ لَهُ نَفْسٌ وَلِهَذَا أَرْسَلَ  
 النَّفْسَ إِلَى هَذَا الْعَالَمِ وَأَسْكَنَهَا فِيهِ ثُمَّ أَرْسَلَ أَنْفُسًا فَكَثُرَتْ  
 فِي أَبْدَانِنَا لِيَكُونَ هَذَا الْعَالَمُ تَامًّا وَقَالَ أَيْضًا لَيْسَتْ النَّفْسُ  
 جَوْهَرًا سِوَى جَوْهَرِ الْحَيَوَةِ وَلَا حَيَوَةٍ جَوْهَرًا سِوَى جَوْهَرِ  
 الْحَرَكَةِ فَالنَّفْسُ هِيَ الْحَرَكَةُ وَالْحَيَوَةُ وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ قَالَ مَنْ عَالَمٌ

إِنَّ حَرَكَةَ النَّفْسِ ذَاتِيَّةً دَائِمَةً الْحَيَوَةُ لَا تَكُلُّ مَحْرُكٍ مِنْ  
 ذَاتِهِ دَائِمٌ لِلْحَرَكَةِ لَا يَمُوتُ فَالنَّفْسُ لَا يَمُوتُ وَقَالَ فِي الْمِيزَانِ  
 الرَّابِعِ يَقُولُ بَارَانُ مَنْ قَدْ دَعَى عَلَى خَلْعِ بَدَنِهِ وَتَبَكُّيْنِ حَوَاسِهِ  
 وَمَوَاسِيهِ وَحَرَكَاتِهِ ثُمَّ قَدْ صَاحِبُ الرُّمُوزِ مِنْ نَفْسِهِ  
 وَقَدْ رَأَى بِإِضَافِي فِكْرَتِهِ عَلَى التَّجَوُّعِ إِلَى ذَاتِهِ وَصُعُودِ  
 نَعْقِلِهِ إِلَى الْعَالَمِ الْعَقْلِيِّ يَرَى حُسْنَهُ وَمَنَآؤَهُ فَإِنَّهُ يَقُولُ  
 عَلَى أَنْ يَعْرِفَ شَرَفَ الْعَقْلِ وَنُورِهِ وَبَهَائِهِ وَإِنْ يَعْرِفَ  
 قَدْ ذَلِكَ الشَّيْءَ فَوْقَهُ وَهُوَ نُورُ الْأَنْوَارِ وَحُسْنُ كُلِّ حُسْنٍ  
 وَلَهَاءُ كُلِّ بَهَاءٍ فَنَقُولُ إِنَّ الْعَالَمَ الْعَقْلِيَّ وَالْعَالَمَ الْحِسِّيَّ  
 مَوْصُوعَاتُ أَحَدَهُمَا يُلَازِمُ الْآخَرَ وَذَلِكَ أَنَّ الْعَالَمَ  
 الْعَقْلِيَّ مُحَدَّثٌ لِلْعَالَمِ الْحِسِّيِّ وَالْعَالَمِ الْحِسِّيُّ مُسْتَفِيدٌ  
 قَابِلٌ فَإِنَّهُمَا كَالْحَجَرَيْنِ ذُو قَدِيدٍ مِنَ الْأَقْدَارِ غَيْرَ أَنَّ أَحَدَ  
 الْحَجَرَيْنِ لَمْ يَهْتِدِمْ وَيُؤَثِّرْ فِيهِ الضَّاعَةُ وَيُمْكِنَ أَنْ تَنْقُشَ  
 فِيهِ صُورَةُ إِنْسَانٍ مَأْصُورَةٍ الْكُتَاكِيبِ وَالْمَوَاهِبِ الَّتِي

يُقْبَضُ عَلَى هَذَا الْعَالَمِ فَإِذَا فُرِقَ بَيْنَ الْحَرِيْبِ بَيْنَ فَضْلِهِ  
 الْحَرِّ الَّذِي أَشْرَفَ فِيهِ الصَّنَاعَةُ بِأَخْزَنِ الرِّصْدِ وَالرِّزْنَةِ  
 مِنَ الْحَرِّ الَّذِي لَمْ يَنْدِمْ مِنْ حِكْمَةِ الصَّنَاعَةِ شَيْئًا فِي الْأَجْرَامِ  
 قَالَ فِي تَرْكُوجِيَا لَا يَكُونُ كَلِمَةً فَعَّالَةً إِلَّا مِنْ تِلْقَاءِ النَّفْسِ  
 وَذَلِكَ لِأَنَّ النَّفْسَ مَا صُوِّرَتْ وَلَحْدَتْ مِنْهَا الْأَجْرَامُ  
 الْمَبْسُوطَةُ أَفَاضَتْهَا كَلِمَةً فَعَّالَةً طَبِيعِيَّةً وَلَيْسَتْ الْهَيُولَى  
 كَلِمَةً فَعَّالَةً يَفْعَلُ صُورًا لَنَا بِوَصُورَةٍ سَائِرِ الْأَشْيَاءِ  
 وَالْهَيُولَى قَابِلَةٌ لِذَلِكَ الْفِعْلِ وَالْكَلِمَةُ الَّتِي فِيهَا نَارُ أَوْ  
 سَائِرِ الصُّورِ السَّمَائِيَّةِ وَهَذِهِ النَّفْسُ إِنَّمَا هِيَ حَيَوُ النَّارِ  
 الْهَيُولَى وَالْحَيَوُ وَالْكَلِمَةُ شَيْءٌ وَاحِدٌ قَالَ فِيهِ إِنَّ حَرَكَاتِ  
 الْعَقْلِ هِيَ جَوَاهِرُ وَلَيْسَ جَوْهَرٌ مِنَ الْجَوَاهِرِ الَّتِي بَعْدَ الْعَقْلِ  
 إِلَّا وَهُوَ مِنْ فِعْلِ الْعَقْلِ وَإِنَّمَا يَفْعَلُ الْعَقْلُ الْجَوَاهِرَ بِحَرَكَاتِهِ  
 لِأَنَّهُ ضَارِكُهُ مِنَ الْقُوَّةِ لِعَيْنِهِ وَالْعَقْلُ يَتَحَرَّكُ فِي الْجَوْهَرِ  
 وَالْجَوْهَرُ تَبَعٌ لِحَرَكَاتِهِ أَقْدَمُ مِنْ فِعْلِ الْفَاعِلِ الْأَوَّلِ الْحَقِّ

فَلِذَلِكَ صَانَ مِنَ الْقُوَّةِ لِغَيْرِهِ وَالْعَقْلُ يَحْتَرِكُ فِي الْجَوْهَرِ  
وَالْجَوْهَرُ يَتَّبِعُ لِحَرَكَاتِهِ وَاعْلَمْ أَنَّ عَالَمَ الْأَعْلَى وَهُوَ عَالَمُ الْعُقُولِ  
هُوَ عَالَمُ الدَّعَامِ وَالنَّبَاتِ وَعَالَمُ الْحَيَاتِ وَالْبَاقِيَاتِ وَعَالَمُ  
الْمُتَحَرِّزَاتِ وَالزَّوْجَانِيَّاتِ وَعَالَمُ الْكَمَالَاتِ وَالْكَلْبَاتِ  
وَعَالَمُ الْأَعْظَاءِ وَالْإِفَاضَاتِ وَإِنَّ عَالَمَ التَّغَلُّ وَهُوَ عَالَمُ  
الْكُونِ وَالْفَسَادِ وَعَالَمُ الْفَنَاءِ وَالْمَمَاتِ وَعَالَمُ النُّقْصَانِ  
وَالزِّيَادَاتِ وَعَالَمُ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ وَعَالَمُ النُّورِ وَ  
الظُّلُمَاتِ وَعَالَمُ الْكَسْبِ وَالزَّرَاعَاتِ وَعَالَمُ الْحَيَاتِ وَ  
الْجُرِّيَّاتِ وَعَالَمُ الْأَلَامِ وَالذَّذَاتِ  
وَعَالَمُ الْحَزَنِ وَالْمَرْحَاتِ وَعَالَمُ  
السَّرَقِيَّاتِ وَالنُّزُولَاتِ

تمت تمام

شد

# رِسَالَةٌ فِي مَنَافِعِ الْمَوْتِ هـ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هـ

رَبَّنَا اَنْتُمْ لَنَا نُودُنَا وَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ  
وَاحْشُرْنَا مَعَ الْاَخْيَارِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ  
الْاَظْهَارِ وَبَعْدُ جَنِينَ كُوَيْدِ نِيَا زَمَنَدَرَ كَاهِ اِلَهْ بَدَنُ  
نِظَامِ الدِّينِ اَحْمَدُ كِيْلَانِي كِه رُوِي دَر مَجْلِسِ بَهْشْتِ  
آيِيں وَ مَحْفَلِ فِرْدَوْسِ تَزِينِ حَضْرَتِ پَادِشَاهِ دَانِشِ  
پَنَامِشِ دَسْتِ كَاهِ مَعَانِي سِيَاهِ خُورْشِيْدِ طَلْعَتِ مُشْرِقِ  
سَعَادَتِ سِكَنْدَرِ شَانِ دَارِ اَنْشَانِ كَانِ اِحْسَانِ وَ حَجَرِ  
بَخْشَانِ نَوَازِنْدَه غَرِيبَانِ وَ بَرْدَارِنْدَه اَهْلِ اِيْرَانِ سِلْمَانِ  
رَفِيعِ زَمَانِ مِهْرِ سَهْرِ كَرْدَانِ قُطْبِ فَلَكَ دَوْرَانِ تُو  
عَصِي وَ اَوَانِ السُّلْطَانِ بِنِ السُّلْطَانِ بِنِ السُّلْطَانِ خَلِيفَه  
اَمْنِ وَ اَمَانِ سُلْطَانِ عَبْدِ اللَّهِ قُطْبُشَاهِ پَادِشَاهِ دِيْنِ پَنَامِ  
خَلْدِ اللَّهِ مُلْكَه وَ سُلْطَانَه وَ اَفَاضَ عَلَى الْعَالَمِيْنَ بَرَهَ وَ عَدْلَه  
وَ اِحْسَانَه كِه مَا دَشْتِ كَرْمَهَرُ مَبَاشْدِ شَرِي مَبَاشْدِ بَدِي مَجْهُودِ عَبْدِ اللَّهِ شَاهِ جَمَانِ

حرف دفع خوف از مرگ که بدو روی روی دشمنانش با  
 مذکور شد گفتند شیخ ابوعلی بنیارساله در دفع ترس از  
 موت فرشته است پادشاه دین پناه بنیان مبارک در بار  
 کهرنبار فرمودند که آن رساله را بیاوند روز یکشنبه  
 عالمی سطلی آن رساله را با ترجمه همین باب بخلاق ناصری  
 آن محقق طوسی آوردند و در مجلس اقدس خواندند و جو  
 در بیان معانی و مقصدها و بیل و تکلف داشت بخاطر  
 فاتر این داعی دولت ابد میوند رسید که بحقیقت این را  
 بی شایبه تکلف از روی بیان واقع که همه کس تصدیق  
 کنند ادا نماید تا در حق ظاهر شود و مدعا و معر کلام عظیم  
 الشان بزرگان هویدا کرد پس این فقیر حقیر بکوش حق  
 بنوش اهل طبع و ذکا میسرساند که چنانکه مرگ در ماهیت  
 افسان جا کرده نیست است و لازم کل ذی حیات کشته که  
 انسان عبارت از حی ناطق مایه است چنانکه معلّم نالی شیخ

اَبُو نَضْرٍ فَاَرَا بِي فَرَمُودَه اَسْت بَسْدِلِ هِج فَرْدَا زَا فَرَادِ اِن  
 نِیَسْت كِه رَك وَ رِیْشَه تَرَس مَرَك دَرَا ن نَرَسْتَه بَاشَد  
 وَ اشْخَاصِ اِنْسَانِ اَزَا ن تَرَسَان وَ هَرَا نَا ن بَاشَد مَكُوجَا  
 كُفَّار مَتَوَعِّلِیْن دَر ظُلْمَتِ كُفْر وَ جَهْل كِه خُود رَا بَا وَ جِعْ اَقْبَحْ  
 وَ جُوعِ هَلَاك مِیكُنَد كِه بِطَرِیْقِ تَنَاسُخِ بَهْتَر وَ بَهْر كَرْمِی  
 اَیْم وَ سَوْفِطَا یَنَه شَوِیْمَه مَعْمُوسِیْن دَر جَهَالَتِ مُطَوَّعِیْن  
 دَر وَجِلْ جَهْل وَ ضَلَالَت كِه اِعْتِرَافِ بَدَس وَ بَیْمِ وَ اَلْمِ هِج  
 جِیْن مِیكُنَد كِه اَكْرَا عَضَای شَان رَا بَتِیْعِ بَیْدِرِیْعِ بَارِ بَارَه  
 سَا زَنَد وَ بَا اَتْمَا رَا زَنَدَه دَر آتَشِ اَنْدَا زَنَد وَ اَصْلَا اِعْتِرَافِ  
 بَتَرِش شَمِشِیْد وَ سُوزِشِ آتَشِ مِیكُنَد وَ هَمِیْشَه دَر یَتِیْمَه ضَلَالَتِ  
 وَ جَهَالَتِ سَر كُردَا نَنَد كِه لَعْنَهُمُ اللّٰه دِیكِرْ جَمِیْعِ اَفْرَادِ اِنْسَانِ  
 حَیَاتِ دَاكِه زَنَد كَافِی اَسْت وَ مَوْجِبِ اسْتِكْمَالِ نَفُوسِ اِنْسَانِ  
 وَ سَبَبِ تَعَلُّقِ جَانِ وَ رُوحِ اِنْمَا یَتِ خَوَاشِ بَا ن دَاشْتَه اَنَد  
 وَ اَزْهَمَات كِه مَرَك عِبَادَتِ اَزَا نَسْت وَ مَوْجِبِ زَالَه حَیَاتِ

وَجَانٌ وَدَوَانَتْ بَعَايَا زَانِ تَرِيسَانِ وَهَرِاسَانِ بُودِهٖ  
 بِسَ بَرَهْمَهٗ زنده گانِ وَصَاحِبَانِ جَانِ وَدَوَانِ لَا ذِمَّهٖ اسْت  
 که پاس حیات داشته از حیات مُتَنَفِّر و تَرِيسَانِ باشند  
 وَأَنْدَكِ زنده گانی رَاغَنِیْمَتِ دَانند چنانکه مشهور است  
 که آدم علیه السلام با هزار سال عمر دُرُوزِ عمر یکی از فرزندانِ  
 خُودِ رَاکُوتَاهِ دَانِستَه پنجاه سال عمر خُودِ رَا بَا وَبُجَشِیدَهٗ  
 بُودِ جُونِ وَقْتِ اِدَا رَسِیدِ مُنْکِرُ شُدِ وَأَزْ دَرِ بَعِی داشت  
 رِیَاوِ وَاَنْکَدَاشْتِ وَأَحْوَالِ سَايَرِ اَبْنِیَا و تَرِيسَانِ بُودَن  
 اَزْ مَرَكِ دَر کُتَبِ احَادِیْثِ وَتَارِیْخِ مَسْطُورِ اسْت وَهَرَكِ در  
 مَعْنِی اَشْدَّ اَمْرَاضِ وَفُتَايَتِ وَغَايَتِ اسْت وَتَرِيسِدَن اَز  
 مَرَكِ سَخْتِ بَتَرِ اسْت اَز تَرِيسِ مَرَدِ ضَعِیْفِ اَز شَمِشِیرِ تِيزِ  
 بِرَهْنَهٗ دَر دَسْتِ دُشْمَنِ قُوْیِ چنانکه اِمْكَانِ مَدَا فِعْهٖ اسْت  
 اَز بُوشِیدَن نِزِهٖ وَبِکَتَرِ وَکَثِیدَن سِیِّئِ بِرِ مَرَكِ رَا هِجْ چَآنْ  
 وَکُیْنِ اسْت وَهِجْ چِیزِ حِجَابِ وَمَنْعِ اُو نمیشود چنانکه

حَقُّ تَعَادُلِ قُرْآنِ مَحْمُودِ فَرموده که ایما تَکُونُوا یَدِ مَکَلْمُ لُتْ  
 وَلَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُّشْتَدَّةٍ بَدْرِ سَتِی که در پی یابید مَرک  
 شُمَا را اگر چه باشید شُمَا در بر جهای سَخْت و جاییهای محکم  
 بِسازد وی عَقْل و نَقْل مَرک دَشْمَن جَانَت و هَمَز نَدَنگ  
 اَز آن تَر سَان هَر جَنَد کَا مِلَان و بَر کَنید کَان خُنا اَحْوَال  
 آخِرَت رَا دَر مَرک اَحْوَال دِنَا بَیْقِن دَا نِسْتِه باشند و عِل  
 و مَکَان خُود رَا بِمَرَاتِبِ شَتِی بَلَنَد تَر و بَدْر و ذِیبا تَر اَز تَر  
 دِنَا مَشا هِدَه نَمُودِه جَنانکه حَضَرَت اَمیر المُؤْمِنین و اِمَام  
 المُتَّقین عَلِی بن اَبی طَالِب عَلَیْهِ السَّلَام فَرموده اند که کُشِ  
 الْعِطَاءَ مَا اَز دَدْتُ یَقِیناً یَعْنِی اگر بَرده بَر دَانَد هِج رَیَا<sup>دنی</sup>  
 بَر یَقِین مَن غَی اَفزاید که جَنانچه هَسْت دَا نِسْتِه اَم بَار دَر  
 وَقت مَرک اَثار خُوف اَز اِشَان و اَن پَغمبَران و اِمَامان  
 بَظُهُور اَمَدَه جَنانکه دَر کُتَبها مَسْطُور اَسْت و بِالْجُمْلَه تَر س  
 اَز مَوْت ضَرُورِی قَدِی مِی اَسْت که وَجَدان دَر سَاهِل دُکَا

وَدَانَا یَا نَبَیِّنَهٗ بِرَأْسَتْ وَکَسَى مُنْکَرٍ تَرَسَازِ مَرَكْ نِیْسَتْ  
وَحَدِیْثِ شَرِیْفِ مَوْثُوقِ قَبْلِ اَنْ تَمُوتُوا نِیْزَ اِشَارُ لَطِیْفِ  
بِرْخَوْفِ مَرَكْ دَارِ دُجَهٗ مَفَادِشِ اِیْنِسَتْ کِهٖ بَشَرِ اَزِ مَرَكْ طَبِیْعِ  
مَرَكْ اِخْتِیَارِی رَا کِهٖ قَطْعِ تَعْلُقَاتِ اِخْتِیَارِ کِنِیْدَ تَا مَوْتِ  
طَبِیْعِ بِرِشْمَا اَسَا نَتْرَ بَاشَدِ وَتَرَسِیْدَنِ اَزِ مَرَكْ وَاجِبِیْتِ  
کِهٖ دَرِ مَعْنِی تَرَسِیْدَنِ اَنْخُدَاسَتْ وَفَوَایِدِ وَمُنَافِعِ بِنَا  
زِیْرَ کِهٖ مُوْجِبِ ثَوْبِهٖ وَانَابِتِ وَپَنَاهِ بُرْدَنَسَتْ بِخُدَا وَ  
مَشْغُولِ شُدَنِ بَطَاعَاتِ وَعِبَادَاتِ وَخِیْرَاتِ حَسَنَاتِ  
وَذِکْرِ وَفِکْرِ خُدَا بُودَنِ وَبَا زَا یَسْتَادَنِ اَزِ مَنِهَیْآتِ وَسِتِیْنِ  
وَأُمُورِ نَاشَا یَسْتِ وَاجْتِنَابِ کَرْدَنِ اَزِ فِتْنَهٗ وَفَسَادِ کَسِبِ  
اِنْتِظَامِ نِظَامِ جَمْلِی اِسْتِ کِهٖ اِرْسَالِ رُسُلِ وَاتِّزَالِ کُتُبِ اِلَهِیِ  
وَعَدَهٗ وَوَعْدِیْدِ لَهٗسَتْ وَدُوزَخِ اَزِ بَرَا یِ اَنْسَتْ کِهٖ وَتَوَاقُفِ  
شَرِیْعَتِ وَنِصَبِ اِمَامِ وَوُجُودِ مُلُوکِ وَسَلَاطِیْنِ وَاجْزَاءِ  
اَحْکَامِ وَاَوَاقِیْرِی اَسْتِ وَسِیَاسَتِ بِطَرِیْقِ عَدَالَتِ وَعِظِ

عُلما وَنُصَاحِح حُكَّامِهِ اِنْ بَرایِ اِسْتِحْکامِ نَسَقِ عَالَمِ وَنِظامِ  
جُمْلی است وَدِفَافِیَّتِ وَسَلَامَتی بِنْدَهایِ خُدا اِنْ ظَلَمِ  
وَسِتِّمْ بَسْ تَرَسیدَنْ اَنْ مَوْتَ رُکنِ عَظِیمِ است دَر بِنْدِکی  
خُدا وَانْتِظامِ نِظامِ عَالَمِ دَر بِصُورَتِ بَرَهْمَه کَسْ وَاجِبِ  
بَاشَدِ کِه اَز مَرکِ بَتَرَسند وَانجِه شَیخِ اَبُو عَلی سَینا وَغیرِ  
بَرایِ دَفِیعِ خَوْفِ اَنْ مَرکِ اَفادَه مُنَوَدَه اَنْد وَدِسالِها تَر تَبِ  
دَادَه دَر مَعْنی بَرایِ تَسْلِی خَاطِرِهاست کِه بِنْدَهایِ خُدا اَز  
حَوادِثِ رُوزگارِ مُضْطَرِبِ وَتَزَلُّلِ نَشُونَد وَدَر مَضامِ  
وَخَافِ ضایِرِ بَاشند وَاطاعَتِ حُکْمِ خُدا مُنَوَدَه اَز بِنایِ  
چیزی کِه مُوجِبِ سَخَطِ اَلْهِی بَاشَد بَطْوَریا رَند وَانجِه حَقِّقِ  
طُوبی دَر کِتابِ اخلاقِ ناصِی دَرین بابِ نَویشتِه یَزِیدِ  
دَسْتُورِ است وَدَر مَعْنی نَکَتِ حِکْمَتِ مَرکِ رَایانِ فَرمودِه جَآنِ  
مِثالی کِه ذِکَرِ کَرْدِه کِه اَکَر دَر مَدَّتِ جَهارِ صَدِّ سَالِ مَرکِ بَاشَد  
اَنْقَدَر کَثَرَتِ بَهْمُوسَدِ کِه تَعیشِ مُشْکِلِ بَاشَد بُرْهانِستِ پَرینِ





بَدُو کُفَسند بکو کین کره از چیت بکفتا چشم کس بهیوده نکوت  
 ازین ترسم که جسم و جان دَساز بهم خو کرده اند از دیر که باز  
 جو خواهند و در کشتراشائی همین ترسم من از روزی جُدائی  
 راقم حُرُوف میگوید که اکابر حکما و علما را آنقدر حالت  
 در فضیلت هست که بعضی قضا یا را بطرفی که نفیضین قضا<sup>ین</sup>  
 جاری میتوانند ساخت چنانکه قضیه قِدَم و حَدُوث  
 و قضیه اَنکه لذت خیر است یا شر پس

میتواند بود که ترسیدن از مرگ

از آن قضا یا باشد کلام

تمام والسلام

والاکرام

رسالہ در شرح کائنات جو و رد  
وَبَقِ وَصْلًا عِقَّةً ه

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْأَنْجَنَةَ وَالْأَذْنَخَةَ أَصُولَ كَايِّنَاتِ  
الْجَوِّ وَالْأَرْضِ وَالصَّلَوةَ عَلَى مُحَمَّدٍ تَبَاعَهُ عَلَى الْكَافَةِ  
بِالْوُجُوبِ وَالْفَرَضِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ هُمْ كَالْمُحْمَدِ فِي  
السَّمَاءِ وَكَالْإِسْرَاحِ فِي الْأَرْضِ وَبَعْدَ بَدَانِكَ شَيْخُ أَبِي عَلِيٍّ  
سَيِّدُ دُرِّ كِتَابِ طَبِيعِيَّاتِ شِفَا أحوالِ كَايِّنَاتِ جَوْرَاكِهِ  
حُدُوثِ أَمَّا اَزْ عَنَاصِرِ بَتْرِكِبَاسْتِ جَنِينِ آوَرْدِهِ كِهْ تَرْجَمِ  
آنَرِ اَعْلَامِهِ شِيرَازِي دُرِّ كِتَابِ دُرَّةِ التَّاجِ جَنِينِ نَقْلِ كَرْدِ  
كِهْ آيْجِهْ مَتَكُونِ مِيشُودِ اَزْ عَنَاصِرِ بِي أَنْكِهْ يَكُنْ اَزْ أَمَّا جَزْوِي بَاشَدِ  
اَزْ وَنَقْصَمِ مِيشُودِ بَآيْجِهْ حَادِثِ مِيشُودِ فَوْقَ الْأَرْضِ وَبِآيْجِهْ  
حَادِثِ مِيشُودِ دَرِ الْأَرْضِ أَمَّا آيْجِهْ حَادِثِ مِيشُودِ فَوْقَ الْأَرْضِ  
اَزْ اَنَ بَعْضِ اَنْتِ كِهْ سَبَبِ اَنْ اَشْرَاقِ اَفْتَابِ بَرِ مِیَاهِ وَارَا  
رَطْبِهِ چِهْ اَشْرَاقِ اَوْ تَحْلِيلِ مِیْكَندَنِ رَطْبِ بَخَارِی وَارَا بَسِ  
دَحَانِ بَسِ جَوْنِ بَخَارِ صَعُودِ كَنْدَنِ بَسِ اَشْدِ كِهْ مَطْلُفِ شُؤْ

و هو اگر د و بسیار باشد که بطبقه بارده از هوا رسد و شکاف  
 شود و سخابی مجتمع گردد و مَطَری متعاطر و گاه باشد که  
 سخاب از کثافت هوا باشد بر ماء سخت و بسیار که مرما  
 قویتر باشد از آن و سخاب را بفشارند پیش از تشکل آن  
 بشکل قطرات و برف سیار و یا بفشارند سخاب را بعد از  
 تشکل و تکرک ببارد و اگر بآن طبقه برسد و بسیار باشد  
 صَنَاب گردد و اگر اندک باشد و متکثف بر ماء سخت  
 اگر فشرده نشود طَل فرود آید یعنی شب نم و اگر فشرده شود  
 صقیع فرود آید یعنی زاله و چون دُخان صاعد شود مختلط  
 با بخار و هردو با هم مرتفع شوند تا هوای بَارِد و بخار منعقد  
 شود بسخاب و دُخان محتبس شود در آن اگر دُخان بجز آت  
 خود بماند قصد صعود کند و اگر سرد شود قصد نزول کند  
 و هر چه کونه باشد تمزیق بسخاب کند تمزیق عَنیف و از آن  
 حادث شود و اگر آتش مشعل شود بسبب شدن محاکت برق

از آن حادث شود یا صاعقه آنکه فرود آید بهر چه برسد  
 بسکند و بسوزد یا هر دو با هم باختلاف شرایطی که ما  
 آنرا نمیدانیم و چون بکرة آتش رسد اتصال او بر زمین  
 منقطع شود و مشعل گردد و اشعال در او بیند که کویا  
 کوکی را می زند از آنکه و اگر مشعل نشود لکن محرق باشد  
 و احراق او دایم بماند بر صورت دایه باشد یا ذنبی یا  
 ماری یا حیوانی که او را سر و پاها باشد و گاه باشد که حادث  
 شود در او علقات هایلده سرخ و سیاه و گاه باشد که  
 شیب کوکی بایستد و با آتش گردد بدور آن فلک رود  
 چند و اگر منقطع نشود اتصال دخان از ارض تا کرة آتش  
 رسد مشعل شود و اشعال باز زمین فرود آید و چون  
 از بردها و منکر شود بسیار باشد که متکاثف شود و قصد  
 نزول کند و هوا بسبب آن مخرج شود و ریح از آن حادث  
 شود و بسیار باشد که تخلخل هوا و حرکت از جانبی بجانبی

حادث شود و بخار صقیل نماید و گاه باشد که دوبار  
 مختلف الجرم و هر دو مستدیر گردند و زوایع از آن  
 حادث شود و بخار صقیل بنماید بر مناسبات حوائی  
 اشباح نود آفتاب و ماهتاب و آن مناسبات را بتفصیل  
 در علم مناظر و مرایا بدانند تا اینجا کلام علامه است باقی  
 و عبارات ترجمه کلام شیخ است فصل شیخ در اشارات  
 بیان ضاعقه موافق این کلام شفا کرده میگوید که اجزای  
 نارست که سخونت جدا شده است و بنا بر نقل باز شده  
 اینچنین گفته که إِذَا ضَمِدَ النَّارُ وَفَارَقَتْهَا سُخُونُهَا  
 تَكُونُ مِنْهَا أَجْسَامٌ صُلْبَةٌ أَرْضِيَّةٌ يَقْدِرُ فِيهَا السَّحَابُ  
 الصَّاعِقُ مُحْتَقِقٌ طَوْسِي شَاحِ أَشَارَاتِ دَرِينِ کلام شیخ  
 نظر دارد و میگوید که شیخ جای دیگر گفته است أَنَّ أَجْسَامَ تُولَدُ  
 مِنَ الْأَدْخَنِ وَالْأَخْجَرِ الْمُتَصَعَّدِ عَنِ الْأَرْضِ الْمُحْتَبَسَةِ  
 فِي السَّحَابِ و میگوید هَذَا أَظْهَرَ قَوْلِيهِ فِي الصَّاعِقَةِ وَقَوْلِ

امام فخر رازی را که از شیخ نقل کرده مؤید خود آورده که  
 صَاعِقَه جنانکه یافته شد یُسَبِّه الحَیْدِیَّتَانِ وَالْخَاسِ  
 تَانِ وَالْمَجْرَهَاءَ وَلَوْ کَانَتْ مَادَّيْهُمَا لَنَادُوا لِمَا اخْتَلَفَ هَذَا  
 الْاِخْتِلَافُ بَلْ کَانَتْ مَادَّيْهُمَا اَلْاَدُخْنَةُ وَالْاَنْجَرُ الشَّيْثَةُ  
 بِمَوَادِّ هَذِهِ الْاَجْسَامِ فِي مَعَادٍ بِنِهَا یَعْنِی کَاهُ صَاعِقَه مَانَد  
 بَاهِنِ اسْتِ وَکَاهُ مَانَدِ بِنِ اسْتِ وَکَاهُ مَانَدِ بِنِ اسْتِ کَرُ  
 نَارِ حِیْ بُودِ اِیْنِ اِخْتِلَافُ نَمِیْشَدُ بَلْکِه اَز اَدُخْنِه وَالْاَنْجَرِه اَنْ  
 مَعْدَنْسْتِ کِه اَنْ جَوهر دَر اَنْ غَالِبِ اسْتِ وَمَحْقُوقُ طَوْنِ اسْتِ  
 دَر شَرَحِ اَشَارَاتِ دَر بَیَانِ حَقِیْقَتِ شَهْبُ مُوَافِقِ شَیْخِ  
 جُنَیْنِ فَرموده کِه تَرْجَمَ اسْتِ اِیْنِ اسْتِ کِه دَخَانُ مُرْتَفِعِ شَدَن  
 اَز اَرْضِ هَر کَاهُ بَر سَدِ جَوَاقِصِی رَا کِه حَارِ بِالْفِعْلِ اسْتِ یَعْنِی  
 نَزْدِیْکِ بَکَرَه اَتَشِ بَر سَدِ وَاَزِ مَجَاوِرَتِ اَبِ وَزَمِیْنِ وَخِطِّ  
 الْاَنْجَرِه اَرْضِ وَمَائِی دُودِ شُودِ بَوَاسِطَه قُرْبِ بِنَارِ صِرْفِ  
 طَرَفِ بِالْاَمْرِ اَنْ دَخَانِ اَوَّلِ شَعْلِه دَر کِیْرِدِ وَبُرُودِ اِیْنِ اِشْتِغَالِ

تا آخر بطریق امتداد آن دخان این مستی بنها باست چون  
 اجزاء ارضیه آن جدا شود و ناری مستحیل بنا بر صرف فکر  
 نمود و دقت آن بر طرف شود چنان مینماید که منطقی  
 شده است در واقع منطقی و خاموش نشده است بلکه  
 نار صرف گردیده است که آن غیب مرئی است فصل  
 دانسته شده که آنچه مرتفع میشود از جسم رطبان آب و  
 زمین آن بخار است و آنچه مرتفع میشود از جسم یابسان  
 زمین آن دخان است و ارتفاع و بالا رفتن هر دو بسبب  
 تاثیر شعاع آفتاب است و جمیع حرکتهای منتهی میشود بسوی  
 نور فعال و پستی بر آنست پس بخار عبارتست از اجزاء  
 مائی مخلوط با رخی بقوت جاذبه آفتاب و بتسخین و  
 تلطیف آن تصعید میکنند و بالا میبرند و اجرای ناری  
 را میل بکل مکان طبیعی خود نیز هست و هرگاه بجائی برسند  
 که انعکاس شعاع شمس با آنجا نمیرسد که کره زهره بریه است



بنا بر بردت متکاثف میشوند از آنجا بر ف و باران و سایر  
 مذکورات حاصل میشود و از دخان رعد و برق و صاعقه  
 و سایر مذکورات حاصل ظاهر میشود و دخان مخلوط  
 با بخور که از آن مکان بگذرد و نزدیک بگردد و برسد شنب  
 و نیازك ذواتا لا ذناب پیدا میشود دانسته شد که علت  
 صوتیست از حرکت دخان محبسه در سحاب که بنا بر خلاص  
 شدن و بیرون آمدن بسوی فوق یا تحت حادث میشود  
 بسبب شدت مقاومت سحاب و تمزیق و دیدن عین  
 این صورت عظیم مهیب حاصل میشود و بمسامع سوامع  
 میرسد و پشتران رسیدن این صوت بسامعه لامعه نورانی  
 میشود که آن بر قست که از شدت محاکت و پرهم سائیدن  
 بهم میرسد چون صوت بحرکت و تموج هوا بسامعه میرسد  
 بنا بر این بعد از رؤیت برق است و الا هر دو را سبب یکی  
 است که حرکت تمزیق عینا است رعد و برق بسبب حرکت دخان است

وحرکت دُخان از حرارت و حرارت تاثير شعاع آفتاب  
وَمَادَّةٌ دُخَانِي جُدا شُدْ اَنْسَحَابِ نازل بسوی زمین  
صَاعِقَه عَلٰی الْاِخْتِلَافِ چنانکه شیخ شهاب الدین مفتول  
در حکمت اشراق گفته که قَدْ يَنْفَصِلُ الدُّخَانُ نَارًا وَكَانَ  
مِنْهُ الصَّوَاعِقُ وَقَالَ الشَّارِحُ الْعَلَّامَةُ يَعْنِي يَنْفَصِلُ عَنِ  
الْتَحَابِ نَازِلًا إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْبَقْلِ الْأَرْضِي فَيَسْتَعْمِلُ كَثَافَةً  
جُرْمِهِ وَدُهْنِيَّةً فِي مَادَّتِهِ فَقَالَ فِيهَا الطِّيفَةُ وَهِيَ رِيحٌ  
سَحَابِيَّةٌ دُخَانِيَّةٌ سَادَجَةٌ تَنْفِذُ فِي الْأَجْسَامِ الْمُتَخَلِّفَةِ  
وَلَا يَحْرَقُهَا بَلْ يُسَوِّدُهَا وَيُجْرِقُ مَا فِيهَا مِنَ الْأَجْسَامِ الصَّلْبَةِ  
فَيَذِيبُ الذَّهَبَ فِي الْكَيْسِ دُونَهُ وَمِنْهَا غَلِيظَةٌ وَهِيَ رِيحٌ  
سَحَابِيَّةٌ دُخَانِيَّةٌ ذَاتُ نَوْدِيَّةٍ يَحْرَقُ جَمِيعَ مَا يَصَادِمُهُ مِنَ  
الْأَجْرَامِ حَتَّى الْحَيَوَانَاتِ فِي الْبَحْرِ وَبِمَا شَقَّ الْحَيْلَ وَانْكَسَرَ الشَّجَرُ  
وَالْحَجَرُ فَقَالَ الْحَدِثُ بِحُكْمِ بَآئِهِ لَوْلَا انْضِمَامُ قُوَى رُوحَانِيَّةٍ  
يُوجِبُهَا الْاِتِّصَالَاتُ الْفَلَكيَّةُ إِلَى الصَّوَاعِقِ لَمَا أُوجِبَتْ هَذِهِ

الاشیاءَ واعتبر هذا المعنى في الرياح والزوابع التي يبلع  
 الاشجار العظام راقم حروف فيكون اليك ان ين نقلنا معلوم  
 شد که اختلاف ا قوال دواحوال صاعقه بدست راست و ظاهر  
 ترا نیست که دخان کثیرا المواد مرتفعه از ارض محتبسه در  
 بنا بر حرارت حرکت کند بسوی فوق و چون تمزیق سحاب  
 نماید و بگذرد و بقرب کره نازل رسد از حرارت اثری و ماده  
 خلط ارضی و دهنیت شعله و در کرد و اجزاء لطیفه نایه  
 تلطیف دیگر یافته بنا بر صرف پیوندد و اجزاء کثیفه از شد  
 حرارت صرف گذاخته و جمع گشته و صلب شده بنا بر  
 نقل نازل شود و تمزیق عنیف سحاب متکاثفه کرده و غلظت  
 و برق بسیار احداث نموده فرود آید بان تند و شدت  
 و صلابت که بهر جا برسد و مضام هر چه شود بسوزاند  
 و بشکند و بشکافد و نیست و نابود گرداند تا بارض فرو  
 رفته قرار گیرد و دلیل برین اینست که ماده صاعقه باقی

آتش نم نمیشود و بهیچ بتك و چکش و سندان شکسته  
 نمیشود بنابراین که مصنوع نابر سبط از نادر مرکب متاثر  
 نمیشود علامه شیرازی در ذوق التاج ذکر کرده که از  
 صواعق بعضی جناست که تا فردی را فرو میرود احراق  
 میکند هر چیزی را که بر آن بگذرد از حیوانات بحر میسوزانند  
 و بسا باشد که بر کوهی افتد او را خرد خرد کند و گاه باشد که  
 جرم صاعقه بغایت دقیق باشد مانند کائنات شمیر و اشیا  
 صلبه را بدو نیم کند و مقدار انفراج نباشد و گاه باشد که نفوذ  
 کند در ثياب و اشياء رخ و متصدم شود با اشياء صلبه  
 چون آهن و زربکدازاند تا بجدی که نزد کیسه بکدازاند و  
 کیسه را سوزاند و زرد و نقره که بر زمین و جام است بکدازانند  
 و ذوال را سوزانند این نقلها معلوم میشود که مولانا قطب  
 علامه در صاعقه چه مقدار اختلاف احوال ذکر کرده گاه آنرا  
 جسم صلب میداند و در ذك قول شیخ و خواجه و امام و شیخ مفتو

وگاه آنرا بریح رفیع میدانند و گاه بریح غلیظ که در نیک باد سیم  
 باشد بلکه عین آن ابن قول‌خلاف ساینه احوال حکاست و  
 معلوم نیست که کدام قول اعتقاد می‌است و گاهی اظهار میکند  
 که حقیقت اینها بالوانم معلوم هم‌کس نیست این بهترین  
 اقوال است در تحقیق و اعجاب استعجاب آنکه می‌گوید که بریح  
 ناری در قعر دنیا فرو میرود که آب جوهر خند غالب بر آت  
 و حیوانات آبی را می‌سوزاند و این اصعب اشکال است  
 یا مرسِلُ الرِّیَاحِ نُورٌ اِنْفِی وَ اِنْوَرِی و مراد علامه آن خواهد  
 بود که صاعقه با انواع مختلفه است و آثار عجیب و غریب  
 از وی بظهور می‌آید قوس و قزح و هاله که هرگز ماه می‌شود  
 و گاه هرگز جرم شمس نیز می‌شود از انجوه است که متناسب  
 جمع شدن اجزاء ریشه آن هرگز جرم از انعکاس شعاع با  
 شکل و لون مینماید چنانکه در جای خود مبتین شده است و  
 حروف قوس و قزح را دایره درست دیده که بر بالای کوه است

و در زیر کوه ابر جمع شده بود و آفتاب مرتفع بر آن تابید  
 دایره تمام نمود و هرگاه اطراف نما شود بنزدیک افق  
 قوس مینماید که دایره تحت افق تمام میشود فصل  
 آنچه در ارض حادث میشود مثل زلزله است که از اجزاء  
 ریخی با بخاری یا دخانی و آنچه مانند اینها باشد چون در  
 جوف زمین جمع شود و بخار بسیار و بتلطیف متخلخل  
 شود و متموج گردد و خواهد پیروز آید بحرکت عینف  
 شدید و زمین متکاثف و مسامات بسته باشد و راه  
 خروج نیاید بشدت زود حرکت زمین را بجنباند و  
 بسیار باشد که زمین را بشکافد بسبب قوت و کوه را ببرد  
 و زمین را شق کند و قلّه کوه را بشکند و بتراند و بجای  
 دیگر اندازد که از سقوط آن زلزله دیگر در آن زمین پیدا  
 شود و گاه باشد که بناهای شهر را بکند و شهر را خراب کند  
 و گاه باشد که آتشی از آن منفصل شود که زمین و اشجار و بنا

را بسوزاند و گاه باشد که بعضی زمین را فروبرد و بسیار نثیب  
 گرداند و بعضی را بسیار بلند کند و در يك کوه گرداند دیگر  
 آنچه در زمین حادث میشود مثل عیون و چشمه‌های خوش  
 آب سرد و لالست که چون مواد ریاخ و بخار بسیار در زمین  
 جمع گردد و برودت در او اثر کند آن بخار و ریاخ آب گردد  
 و راه خروج نماید و زمین را شق کرده بیرون آید و آنرا  
 مددی از بخار و ریاخ مجاوران زمین بنا بر ضرورت عدم  
 خلا برسد و آب گردد و آب آن چشمه همیشه جاری شد<sup>ن</sup> و  
 باشد و گاه باشد که جاری شدن عیون بنا بر آب برف و باران  
 باشد که در جوف زمین جمع گشته باشد و زود غوده گشته  
 آن زمین و دامن کوه را شق کرده بیرون آید یا بهر جا که خن<sup>ه</sup>  
 و فرجه باشد از آن راه بیرون آید چنانکه مذهب شیخ ابوالبر<sup>کات</sup>  
 هیز است دلیل بر آن آنکه هر گاه بر سر کوه برف باشد چشمه‌ها در<sup>مین</sup>  
 آن کوه بسیار است و آب هر چشمه بیشتر و هر چند برف کم میشود

چشمهای کوچک خشک میکرد و آب چشمه بزرگ کم میشود  
 و این را را قم حروف در کوهستان کیلان و همدان <sup>سیار</sup>  
 مشاهده کرده است و مردم کوه نشین و صحرائنشینان  
 را اعتقاد اینست دلیل بر آب شدن انجره تقاطر <sup>سقف</sup>  
 حمام و کلاب و عرق کشیدنست و هرگاه باران باشد  
 و پشت بام حمام تر باشد تقاطر بیشتر است که بیست  
 جذب بخار نمیکند بنا بر اینست که کلاب کشان و عرق  
 کیران بالای سرپوش آب میکنند و هر که آن آب کرم شود  
 تازه میکنند و دلیل آب شدن هوا به رسیدن قطرات  
 بر بالای سرپوش که بر طبق برف و یخ باشد و دیگر در آن  
 زمین که معدن کبریت باشد بعضی از آن زمین چشمهها  
 آب کرم سوزان در نهایت بوی کبریت منفجر میگردند <sup>سبب</sup>  
 آن آب شدن بخار کبریتی است و نزدیک باین مائلاست  
 نطف که از زمین میجوشد میتواند که بعضی چشمهها از متحیل



شدن و انقلاب بخیر و بدیاح باشد و بعضی از اینها را <sup>ف</sup>ف  
 که منع جمع نباشد خدا به ترمیدانند که فاطر سموات و <sup>رض</sup>رض  
 است فصل بدانکه اقسام معدنیات چهار است  
 زیرا که بسایط اینها را با ترکیب محکم است یا نیست اگر هست  
 یا از مطرقة و چکش میشکند یا نه اگر چکش گیر نیست و  
 میشکند مثل با قوت و لعل و زبرجد و امثال ذلک و اگر  
 نمیشکند و چکش گیر است مثل ذهب و فضه و نحاس و <sup>حلید</sup>حلید  
 و مثل ذلک و اگر ترکیب آن محکم نیست آیا تری آنرا تحلیل  
 میکند یا آسانی یا نه اگر رطوبت و تری آنرا و میکند یا آسانی  
 چون <sup>نمک</sup>نمک و نوشادر و نراج و اگر رطوبت آنرا یا آسانی و آ  
 نمیکند چون کبریت و زینق و زهرینخ و آن هفت چیز که  
 چکش گیر است که مطرقة آنرا نمیشکند آنرا فلزات و اجساد  
 سبعة خوانند و اصل همه از سیما و گوگرد متکون <sup>ند</sup>میشو  
 و اصول همه زینق و کبریت است و تکون گوگرد از آبیت که

با خاک و هوا متزاج یافته و حرارت قوی آنرا نفع داده  
 و دهنیت در وی حاصل شده و بسبب برودت منعقد  
 گشته و بسته شده است و تکه‌ها با از امتزاج آب  
 بلخاک لطیف که طبع کبریت داشته باشد و آن خاک لطیف  
 کبریتی چنان باشد که با آن آب به طرف که ظاهر شود  
 و بگرد آن خاک کرد آنرا داشته باشد و جدا نشود مثلاً  
 قطرات آب که بر خاک نرم می‌ریزند هر چند خواهند خیز  
 کنند و نمی‌شود که خاک لطیف کرد آنرا دارد و غلاف آن  
 شده تا آن غلاف شکافد آب دیگر نمی‌پسوندند چنانکه  
 در خمیر کردن نوره و زبرنج مشاهده شده است و در سیمای  
 بعینه اینچنین است و از اعجب عجایب معدنیات است که  
 آن از اکثر حکما مخفی است چنانکه هست آنرا بجز حکیم حقیقی  
 که واجب الوجود است و موجد جمیع اشیا است کسی دیگر نمی‌داند  
 بلکه حقیقت هم چنین را بجز او که فاعل اینات و جاعل مایات است

کسی دیگر غیب نداند هو الله لا اله الا هو له الملك وله الحكم الامر  
 وهو على كل شيء قدير فصل بردا نایان زمان پوشیده  
 نیست که آنچه از اسباب فاعل و مادی مکنونات مذکوره  
 فوق الارض و تحت الارض مذکور شد در اثبات و دریا  
 اینها کافی نیست بلکه ناکیز است از قوی روحانی و مجرد  
 از جسمانی و تقدس و توفیق رحمانی اینها یا اسبابی که واقع  
 دارند بدانند و نفس تا در پیکر بدن باشد و در سجن طبیعت  
 متجسّم بود با عقل بشری و قوی و حواس غیری این قسم  
 چیزها را چنانکه هست نمیتواند دریافت بسط ظاهر او  
 و جوهات و حق تر آنست که اعتراف بجز نمایند چنانکه  
 علامه شیرازی نموده و همه را از خدا بدانند و شیخ ابوعلی  
 سینا در رساله دویه قلبیه در باب اختصاص اللون و ریح  
 و طعوم و امثال ذلك هر کدام بجزو هر خاص مثل مشک و عنبر  
 و کل و شکوفه و سکر و غسل و غیر ذلک من غیر عکس میفرماید

که تا نفس رفع تعلقات ننماید و اتصال عبادی عالی به هم  
 نرسد از اسباب اینها را که در آنست نتواند دانست حق مقام  
 آنست که همه را از حضرت واجب صانع تعالی و تقدس دانسته  
 بدانند و ببینند و تصدیق نمایند که این تغیرات عجیبه  
 و غریبه مذکورات و حوادث مستعجبه زمانیات هر عددی<sup>ق</sup>  
 و صاعقه و زلزله و غیر ذلک همه را حضرت تعالی بواسطه  
 بینیمات و اکاه ساختن مخلوقات احداث نموده است  
 تا غافل از و نباشد شیخ در آن رساله میگوید که مردم از مثل  
 آهن با و کهر با تعجب میکنند بواسطه آنست که کمتر دیدند<sup>اند</sup>  
 و الا صد برابر آن تعجب در شعله نور آنراست اما چون  
 ما نوس حواس شده و بسیار دیدند و همه کس را در نظرات  
 تعجب نمیکند و اتم حروف میگوید که استعجاب و استغراب<sup>ان</sup>  
 معتبران باریک بینان اولی لا لباب و لا بصائر را در ابصار  
 خوشنمایان نور و خرمای و کیده و دامنهای نار و کیفیت ترکیب

و شکل و جنبه‌های هر کدام متناسب هیئتهای هر کدام از اشجار  
 در خردی و کلانی و بلندی و پستی و قوت و سستی و بزرگی و  
 رطوبت و گرمی و نفع و ضرر و خواص و ثنایا و اضرار هزار  
 استعجاب و استغراب است که ظاهر بینان را بخاطر نرسیده  
 و نرسد فی الواقع درخت‌ها بآن بلندی و بزرگی و دانای  
 آن بآن کوچکی و درخت کیده بآن سستی و میوه آن بآن  
 درشتی و بنات هندانه و خرمن بآن افتادگی و ضعف  
 و سستی و میوه آن بآن بزرگی و قوی دستی و خوش آبی  
 و خوش ترکیبی و شیرین و درخت پس و دانه اش و بنات  
 انناس و میوه و انکور و انجیر و انار و زنگنه‌ها و طعم‌ها و سایر  
 میوه‌های ایرانی و هندی و کلها و شکوها و رنگها و بویها هر  
 راهی که تصور کند و تا مل نماید و بنکرده و نظر اعتبار در  
 آرد و تفکر نماید که اینها باین جنبه درجای جسد این اشجار  
 جاد دارند و بجهت طریق بظهور می‌آیند ذی بصیرت صاحب طبعیت

حق بین را آنقدر استعجاب و استغراب است که شرح آن زیاد  
از چیز بیاست هر د بیدار دل هوشیاری باید که هر چه  
نکرد کیفیت و حالت آنرا خوب دریابد و عبرت گیرد  
و بداند که سبب اینها جز قادیچون و صانع و خالق کون فیکون  
ذات دیگر نمیتواند بود بعد از تأمل در تالیع اشجار و اثمار  
در مدت نزدیک و در بخاطر فائز این فقیر عبرت گیرد  
رسید که باندک زمان میوه بزرگ شیرین خوش آب  
و زینکین دادن هندانه و خربزه و مانند اینها و زمان  
در از میوه کوچک نسبت با شجار خرما و نار کیل و غیرها  
بواسطه افتادگی اینها و سرکشی و بلندی و بزرگی اینهاست  
که اندرین عجایب و غرایبهاست و الله اعلم بالصواب  
فصل پوشید نماز که آنچه درین رساله در بیان  
مکونات مذکور مرقوم شد اکثر از کتب معتبره اکابر حکما  
و علماء اهل اسلام منقولست مثل شفا و اشارات و شرح

و اشارات و شرح حکمت اشراق و ذرّة التاج و غیر ذلك  
 و اینچه فقیر حقیق مسرود این ارقام نظام الدین احمد  
 کیلانی بعضی را خود برای المعین مشاهده نموده و کثراً  
 و مرات دیدن اینست که در کوهستان کیلان هر روز در  
 بعضی مکان ابرو باران و رعد و برق است و بعضی جاها  
 صاف و پاک و آفتاب سوزان و ضوئ شعاع آفرودان  
 گاهی نشسته بوده ایم در غایت پاک و هوا که دفعه بخار  
 در پیش نظر ما از زمین بیرون آمده و قطعه زمین را  
 بر شد بی آنکه یک نین بالا برود و ترشح و باران روی نمود  
 و بسا دیده شد که قریه دامر کوه که پست بود برابر شد و  
 رعد و برق ظاهر شد و باران عظیم بارید که آن زمین  
 بر آب شد و سیل روان گردیدیم فرسخ بالا تر صاف و پاک  
 و بیابر بود و اصل در آسمان از مکان این نبود که ما فی السماء  
 قد راحه سخا با بود و عکس آن که قله های کوه ابرو باران

باشد بسیار است اما صاعقه در مرد سپید و کوهستان  
 کم دیده شده اکثر اوقات می بینیم که کیلان پُر ابر است  
 اما رعد و برق نمایان نیست و مسافت مابین کیلان  
 و بیلان دوسه فرسخ بیشتر نیست و با این قرب مسافت  
 برق و باران نمایان نمیشود و رعد بکوش نمیرسد و  
 صاعقه ظاهر نمیکرد و جمعی بعد از آن از کیلان آمدن خبر  
 می آید که برق و باران و صاعقه در کیلان بسیار است  
 و چند جا را صاعقه زده است حکای عظیم الشان در  
 باب باران و لو از آن همه کفنه اند که لجنه تا با آنجا  
 که انعکاس شعاع شمس نمیرسد در سدا این آثار بطور  
 نمی آید و در صاعقه آن همه اختلاف است این معنی بر اکثر  
 صاحب طبعان یقیناً کیلان ظاهر است حقیقت  
 حال باین منوالست و آنچه باین فقیر معلوم شده رعد  
 و برق خواه جانب سمت راس و خواه از جهات دیگر رعد



ہاں ذک مسافت میرسد و حکما آچنہاں کفہ اندیا

وَاجِبُ الْوُجُودِ تَوَدَانِي

وَبُو عَلِي

م

and belongs to a number of Persian treatises on such topics. He made use of the following sources:

The physical sciences from the “*Kitāb aš-Šifā*” by Ebn Sīnā, in the Persian translation of Qoṭb od-Dīn Šīrāzī in his “*Durrat at-tāğ*”;

“*al-Išārāt wa t-tanbīhāt*” and “*Adwīyyat al-qalbīyya*”, both by Ebn Sīnā;

“*Šarḥ al-išārāt*” by Ḥvāga Naṣīr ad-Dīn Ṭūsī;

“*Hikmat al-išrāq*” by Šehāb od-Dīn Sohrawardī and the commentary on it by Qoṭb od-Dīn Šīrāzī.

He also quotes some phrases from Abū l-Barakāt Baġdādī, and adds some of his own observations made in Hamadān and Gīlān.

One of the most interesting points in this treatise is Neẓām od-Dīn Aḥmad’s use of experience and his own observations to assail Ebn Sīnā’s teachings. The importance of these attacks has to be seen in the light of Neẓām od-Dīn Aḥmad’s status as one of the leading proponents of Avicennian medicine on the subcontinent. His criticism of that master thus bore some resemblance to Ebn Sīnā’s own criticism of Aristotle.

Only the following copy of this treatise has so far been discovered:

Markaz-e Eḥyā’-e Mīrās-e Eslāmī, Qom, No. 981/11, fols. 81-92.

This copy has been used for the facsimile edition.

*aḥlāq* by Ebn Meskaveyh, and the *Aḥlāq-e Nāṣerī* by Ḥvāḡa Naṣīr od-Dīn Ṭūsī.

In addition to these, Nezām od-Dīn also relies on al-Fārābī and some Muslim commentaries on Greek philosophy as well as on the poetry of Nezāmī Ganjavī.

Besides the principal topic dealt with in the treatise, we also find some interesting political reflections of the author, such as for example some reflections on the relation between the religious law, government, power and justice. These considerations are based on the inquiries of previous Imamite thinkers and come very close to the writings of Gīlānī's contemporary Ṣadr od-Dīn Moḥammad Šīrāzī and his "*Šarḥ al-uṣūl al-kāfi*".

Until now, two copies of this treatise have been found:

Malek Library, Tehran, No. 1142/5, fols. 10-13

Markaz-e Eḥyā'-e Mīrās-e Eslāmī, Qom, No. 981/9, fols. 73-77.

The copy used for the facsimile edition is the one from the Markaz-e Eḥyā'-e Mīrās-e Eslāmī.

### **Dar Šarḥ-e kā'enāt-e ḡavv**

According to the scriptorial evidence, the first Persian treatises on natural phenomena go back to the first half of the fifth century of the Hijra. Amongst these writings, some were dedicated to the study of meteorological and climatic influences. Nezām od-Dīn Ahmad Gīlānī's treatise "*Dar Šarḥ-e kā'enāt-e ḡavv-o ra'd-o barq-o ṣā'eqe*" stands in the tradition of the writings of Abū Ḥātem Moḡaffar b. Esmā'īl Asfazarī (d. between 506 and 513 AH) and others of his like

the *aḥādīṭ* of ‘Alī b. Abī Ṭālib, especially his famous *ḥadīṭ* “*al-‘aql ‘aqlānī*”.

Gīlānī added a separate chapter on the soul and its essence to his studies on the active intellect, therefore relying on the “*Etologīyā*” attributed to Aristotle.

Until now, three copies of his “*Fī Bayān al-‘aql al-fā‘āl*” have come to light:

Sālār Jung Museum Library, Hyderabad, No. 109,  
fols. 22-35

Malek Library, Tehran, No. 1142/20, fol. 75-79

Markaz-e Eḥyā’-e Mīrās-e Eslāmī, Qom, No. 981/6,  
fols. 47-60.

The copy used for the facsimile edition is the one from the Markaz-e Eḥyā’-e Mīrās-e Eslāmī.

### **Manāfe’-e mout**

The treatise “*Manāfe’-e mout*” goes back to one of the philosophical assemblies at the court of the Qoṭbšāhīs. As the author himself writes in the preface, the topic of this treatise had been discussed in one of the assemblies of Solṭān ‘Abdallāh Qoṭbšāh. Accordingly, during that assembly, at first a treatise attributed to Ebn Sīnā and a chapter from the *Aḥlāq-e Nāṣerī* had been read for the Solṭān. But since these two treatises were difficult to understand, Neẓām od-Dīn took it upon himself to talk about the religious and social benefits of death.

The most important sources for this treatise are the “*Risālat aš-šifā’ min ḥauf al-maut*” which had been attributed to Ebn Sīnā, but which by now we know to have been a part of the seventh chapter of the *Kitāb Tahdīb al-*

Ṭālib as found in the “*Nahğ al-balāğā*” and the “*Fotūḥāt al-makkīyya*” by Ebn ‘Arabī. His terminology further bespeaks his strong reliance on illuminationist concepts.

The treatise has been known by different names like “*Kalimat at-tauḥīd wa tamāmīyyatuhū wa ba’d ‘ağā’ibihī*”, “*Kalimat at-tauḥīd wa kaunuhā murakkaban min ḥurūf allāh*” and “*Fī Šarḥ kalimat al-Islām*”.

List of the available copies:

Aşqar Mahdawī Library, Tehran, No. 364/38

Qāderīyya Library, Baghdad, No. 1421/4, fol. 33-34

Āyatollāh Mar’ašī Library, Qom, No. 1952/9, fols. 84-85, dated 1206 AH

Markaz-e Eḥyā’-e Mīrās-e Eslāmī, Qom, No. 981/5, fols. 41-46.

The copy used for the facsimile edition is the one from the Markaz-e Eḥyā’-e Mīrās-e Eslāmī.

### **Fī Bayān al-‘aql al-fa’āl**

The notion of the active intellect goes back to Aristotle and was adopted in the Muslim world due to the translation movement. However, the Muslim philosophers not only became acquainted with the original Aristotelian doctrines, but also with Neoplatonic teachings from which al-Fārābī devised his emanationist cosmology. Al-Fārābī’s teachings on the intellect were recognized by Neẓām od-Dīn Ahmad, who borrowed from both his treatises “*Fī Ma’āni al-‘aql*” and “*Šarḥ mā ba’d at-ṭabī’a*”. But al-Fārābī was not his only source of inspiration. He also relies on Ebn Sīnā’s “*Kitāb aš-Šifā*” and his “*al-Išārāt wa al-tanbīhāt*”, as well as on Ḥvāğā Našīr od-Dīn’s commentary of the latter. He also refers to

collated; the scribe added elisions in the margins and on top of the words, and corrected the text.

### **Fi Šarḥ kalimat al-Islām**

The spread of the *touḥīd* formula goes back to the very beginnings of Islam. We find it in Sunnīte and Shīʿite *ḥadīth* where it is not only regarded as one of the pillars of faith, but also as the greatest gateway to faith. It also found its way into Sufism and was widely used for *zīkr*. From the fourth century on, we thus find many commentaries and explanations of the “*lā ilāha illa llāh*” formula in Sufic writings, testifying to its great importance among Muslim mystics. The first of these treatises goes back to al-Ḥakīm al-Tirmidī whose analysis is focused on the linguistic aspects of the formula. Later treatises like the one by Abū l-Ḥasan Bostī and Aḥmad Ġazālī are more concerned with its inner meaning. After the fourth century and up to the 13th century of the Hijra, we find quite a few treatises on the same topic, written both by theologians and by Sufis and philosophers. Just to name a few, let us mention here Šāh Neʿmatollāh Valī, Nūr od-Dīn Jaʿfar Badāḡšī, Aḥmad b. Moḥammad Ġondī, Šams ol-Vāhidī, ʿAbd or-Raḥmān Ġāmī, Ġalāl od-Dīn Moḥammad Davvānī, and Šāh Bū ʿAlī Qalandar Bānī Pātī.

According to Aḥmad Gīlānī himself, he wrote his “*Fi Šarḥ kalimat al-Islām*” as the result of an inspiration he had during the recitation of that formula in the evening of 19 Šawwāl 1055 AH. In this treatise, he not only mentions his teacher Šeyḥ-e Bahāʾī and his commentaries on that formula, but mostly quotes from the sermons of ʿAlī ibn Abī

reformulate the doctrine of the eternity of the world to repudiate the incriminations of some Sunnite scholars like Mīr Maḥdūm or Nūḥ Effendī. Although Mīr Dāmād expounded his views in several of his works, trying to deal with all the different aspects and details of that doctrine, they are very difficult to understand due to the complexity of his style. For this reason, Nezām od-Dīn Ahmad Gīlānī's treatise "*Ḥudūt al-ʿālam*" is extremely useful, because it explicates Mīr Dāmād's views on the eternity of the creation in an elucidate and concise way. Nezām od-Dīn Ahmad Gīlānī obviously held his master in high esteem, because he not only makes it clear from the first line that he is only explaining the precious teachings of Mīr Dāmād, but also calls him the "third teacher". According to his own statements, he based his arguments on the following three treatises of Mīr Dāmād: "*Halsat al-malakūt*", "*Ṣirāṭ al-mustaqīm*", and "*al-Qabasāt*". In addition, he also mentions Sohrawardī's "*Kitāb at-Talwīḥāt*" as one of his sources.

Several copies of the "*Ḥudūt al-ʿālam*", which sometimes is also called "*Hodūt-e dahrī*", have been preserved:

Āṣafīyya Library, Hyderabad, No. 39 (collection),  
fols. 191-194

Qāderīyya Library, Baghdad, No. 1421/3, fols. 32-33  
Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Bankipore/  
Patna, No. 2641/33, dated 1100 H

Markaz-e Eḥyā'-e Mīrās-e Eslāmī, Qom, No. 981/4,  
fols. 29-40.

The copy used for the facsimile edition is the one from the Markaz-e Eḥyā'-e Mīrās-e Eslāmī. This copy has been

Dar Šarḥ-e kā'enāt-e ġavv

Dar Estegābat-e do'ā

In the following sections, we will focus on the treatises reprinted here and give a brief summary of their contents.

### **Hudūt al-'ālam**

The first treatise of this collection is the "*Hudūt al-'ālam*", which is an Arabic exposition of Mīr Dāmād's (d. 1040 AH) views about the eternal creation of the world. Speculations on the eternal or created status of the world arose during the first centuries of the Hijra and are among the most important questions dealt with in the treatises of the philosophers and theologians of the Muslim world. In the period after Ebn Sīnā (d. 428 AH) and due to the influence of his works, the world was considered eternal. The most widespread doctrine at that time was the idea of the world's emanation from God, according to which the entire cosmos has emanated from God who is the sole necessary being. Since the necessary being is eternal, the emanated world also has to be eternal, because otherwise, at some moment in time, God's creative process would have been discontinuous. This idea was fiercely rejected by the theologians and taken as proof of the philosophers' heretic views by Moḥammad Ġazālī (d. 505 AH). It remained however influential among the philosophers up to the time of Nāṣir od-Dīn Ṭūsī (d. 672). When afterwards in the Shi'ite world philosophical *kalām* gained importance, this doctrine took the shape of *kalām*.

Based on commentaries of some treatises by Ebn Sīnā and Šehāb od-Dīn Sohrawardī (d. 587 AH), Mīr Dāmād tried to



some Indian scholars in the presence of Mahābat Hān. Another good example is the treatise “*Manāfē-e mout*” to which we will refer in detail later. Such records provide us with a unique insight into the ongoing scholarly controversies at that time, and testify to a vivid oral culture of debate which has only recently disappeared on the Indian subcontinent.

### **The content of the treatises**

The treatises in this book have been chosen from the collection No. 981 of the Markaz-e Eḥyā’-e Mīrās-e Eslāmī library (Qom). This collection contains some philosophical, educational and medical treatises by Neẓām od-Dīn Aḥmad which were copied by Sayyed Aḥmad Hosseini Ashkevarī during the author’s lifetime. It is in *nasta’līq*. The manuscript is vowelized. It is a remarkable manuscript insofar as it has been collated. The copyist thus amended omissions in the margins and above the affected words and corrected them.

Altogether, the book contains the following treatises:

Fī Bayān al-ḥarārat al-ḡarīẓīyya  
 Fī ‘Aẓamat sūrat al-fātiḥat  
 aš-Ṣihāb fī ṣiḥḥat al-iḥbār ‘an al-fi’l wa l-ḥarf  
 Ḥudūt al-‘ālam  
 Fī Ṣarḥ kalimat al-Islām  
 Fī Bayān al-‘aql al-fa’āl  
 Ġaḍā’ al-aḡinnat fī buṭūn al-ummahāt  
 Fī Ṣarḥ ahlīlaḡ al-kābulī wa aḡwātiḥī  
 Manāfē-e mout  
 Dar Ṣarḥ-e mūmīyā’ī-ye kānī

and influence were such that several religious scholars and scientists dedicated their opera to him.

The date of his death is commonly given as 1059 or 1061 AH. Since he has however been mentioned as ambassador to the court of Šāh Ġahān in 1066 and to the court of Šāh ‘Abbās II in 1071 AH, he must have stayed alive to these dates.

The work of Nezām od-Dīn Ġilānī consists of manifold treatises on literary and educational, religious, philosophical and medical topics. The existing manuscripts of his oeuvre reveal his encyclopedic knowledge as well as his diligence and care in the handling of his sources. An overview of his treatises together with an elementary classification is given in the Persian table on pages 24-26.

### **Outline of the philosophical assemblies at the court of the Qoṭbšāhīs**

The earliest evidence of philosophical assemblies dates back to the fourth century of the Hijra and the courts of the Buyids and contemporary local Iranian rulers. In Mughal times, due to the presence of outstanding intellectuals like Mīr Faṭḥollāh Šīrāzī and Abū l-Faṣl ‘Allāmī and their like, this custom became widespread. Due to the preservation of Nezām od-Dīn Aḥmad’s works, we are well aware of the assemblies held at the court of Mahābat Ḥān (d. 1045 AH) and Solṭān ‘Abdallāh Qoṭbšāh (1035-1083). Some assemblies have even been recorded in detail because of the topics under consideration there. The “*aš-Šihāb fī šīḥat al-iḥbār*” (1040 AH) is a good example of such a record, because it was written in consequence of a discussion between Ġilānī and

## The life and work of Neẓām od-Dīn Aḥmad Gīlānī

Neẓām od-Dīn Aḥmad Gīlānī is an Iranian intellectual and physician who migrated to the Deccan during the reign of Solṭān ‘Abdollāh Qoṭbšāh (1035-1083 AH), and there became one of the most renowned physicians of his age.

Neẓām od-Dīn was born in Gīlān in 993 H. Like many other coetaneous students, he went to Eṣfahān to study with Moḥammad Bāqer Dāmād (d. 1040 AH) and Šeyḥ-e Bahā’ī (d. 1030 AH). The two earliest treatises by Neẓām od-Dīn, his “*Šarḥ kalimāt al-tānāt*” (1028 AH) and his “*Anwār al-faṣāḥa*” (1036 AH), were written there. In 1040 AH, probably after the decease of Mīr Dāmād, Neẓām od-Dīn left Iran and turned to the court of Mahābat Ḥān (d. 1044 AH), one of the commanders of Šāh Ğahān. He was soon accepted, and already in 1042 AH he accompanied his new patron on his campaign to the Deccan. On that occasion, the fair copy of one of his medical treatises was unfortunately burned. After the death of Mahābat Ḥān, Neẓām od-Dīn first intended to return to Iran. With the help of Šeyḥ Moḥammad b. Ḥātūn, however, he gained access to the court of ‘Abdollāh Qoṭbšāh. With the honorific title “Ḥakīm ol-Molk”, he held different distinguished positions there. He thus became court physician and official travel companion of the ruler, private teacher of the princes and testamentary guardian of Qādī ‘Aṭā’ Allāh Gīlānī (d. 1048 AH), ambassador at the courts of Šāh Šaḥī (in 1050 AH) and Šāh Ğahān (in 1055 AH), and finally from 1055 on prime minister (*ṣadr*) and vizier. His position



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## Contents

|  |     |
|--|-----|
| Neẓām od-Dīn Aḥmad Gīlānī, his life and works .....                            | 11  |
| Outline of the philosophical assemblies at the court of<br>the Qoṭbšāhīs ..... | 12  |
| The content of the treatises .....   | 13  |
| Ḥudūt al-‘ālam .....   | 14  |
| Fī Šarḥ kalimat al-Islām .....   | 16  |
| Fī Bayān al-‘aql al-fa‘āl .....  | 17  |
| Manāfe‘-e mout .....   | 18  |
| Dar Šarḥ-e kā’enāt-e ġavv .....  | 19  |
| The treatises  |     |
| Ḥudūt al-‘ālam .....   | 51  |
| Fī Šarḥ kalimat al-Islām .....   | 73  |
| Fī Bayān al-‘aql al-fa‘āl .....  | 84  |
| Manāfe‘-e mout .....   | 111 |
| Dar Šarḥ-e kā’enāt-e ġavv .....  | 121 |

Each volume is introduced by a Persian or English preface in which the biography of its author as well as some information on the manuscript and the content of the book are provided. The introduction is however not meant to supply a profound analysis of the respective topics – such studies are left for the future. The intention of our series is to make available some basic material for further research.

We would like to thank all those who made the printing of these facsimile copies possible. First of all, our Iranian co-operators who took on the burden of providing us with the manuscript copies and of doing the printing. And secondly, all the members of the editorial board who agreed to contribute to this series with their advice and their willingness to write the prefaces. We hope that this series will have a share in enlarging our knowledge of the Qoṭbšāhī dynasty and will initiate more research on that fascinating dynasty and its intellectual history.

To our deepest regret, Dr. Hossein Ziai, one of the members of the editorial board, has not lived to see the publication of the first volume of this series. This volume is therefore dedicated to his memory.

Bonn, 16.3.2012

Eva Orthmann / Mohammad Karimi Zanjani Asl

General Editors

## Foreword

The Qoṭbšāhī dynasty was one of the major Islamic dynasties in India. Contemporaneous with the early Mughal emperors, the Qoṭbšāhīs formed a counterpole to their northern neighbors who, at the end of the 17<sup>th</sup> century, finally got the upper hand and conquered Golconda. In the almost two centuries of their existence, the Qoṭbšāhīs established their own centers of learning and attracted scholars from all over the Islamic world to their courts. The most important and prominent scholars who immigrated to Golconda came however from Iran. Due to its adherence to the Shi'a as well as its use of Persian as the language of the court, Golconda was attractive for Iranian scholars. The output of Persian and Arabic texts written during the Qoṭbšāhī reign is very high and stands in sharp contrast to the low number of editions and studies on Qoṭbšāhī intellectual history. The "Mīrās-e Qoṭbšāhī" series provides facsimile copies of Persian and Arabic texts written during the reign of the Qoṭbšāhīs. They cover a wide range of topics, including historiography, philosophy, medicine, Sufism, literature, Qor'anic studies and theology.

For each volume, one manuscript has been selected. The choice was made primarily on the basis of codicological criteria, giving preference to older and more accurate copies. However, accessibility, legibility and the commission for reproduction have also been taken into consideration.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



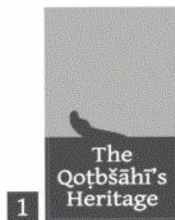
**To the memory of Dr. Hossein Ziai**



(July 6, 1944 – August 24, 2011)



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



## GENERAL EDITORS

Eva Orthmann  
Mohammad Karimi Zanjani Asl

## EDITORIAL BOARD

Sadegh Asef Agah (Hosseini Ashkevari)  
Majma' Zakhā'er Eslāmī, Qom

Stephan Conermann  
Rheinische Friedrich-Wilhelms-University, Bonn  
Svevo D'Onofrio

University of Bologna, Bologna  
Fathullah Mujtaba'i  
The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia, Tehran  
'Ali Mortazavian

Islamic Azad University, Tehran  
Stephan Popp  
Institute of Iranian Studies, Vienna

Mohammad Sharifi  
Institute Farhang-e Nashr-e Nou, Tehran

Fabrizio Speciale  
University Sorbonne Nouvelle – CNRS, Paris

Hossein Ziai  
UCLA, Los Angeles

Hakim Syed Zillur Rahman  
Ibn Sina Academy, Aligarh



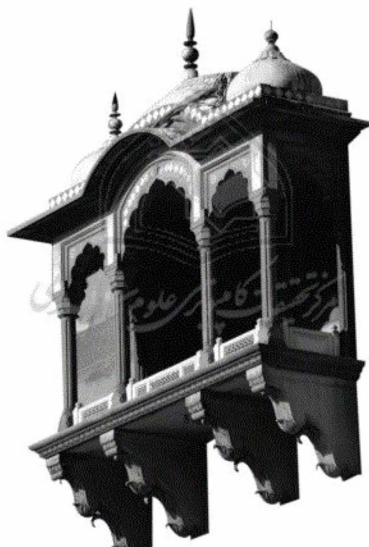
1

The  
Qoṭbšāhī's  
Heritage

# The Philosophical Treatises

Neẓām od-Dīn Aḥmad Gīlānī  
(d. After 1071 AH)

(Hudūt al-'ālam, Fī Šarḥ kalimat al-Islām, Fī Bayān al-'aql al-fa'āl,  
Manāfe'-e mout, Dar Šarḥ-e kā'enāt-e ǧavv)



Introduction and Notes  
by  
Azadeh Karbasian *and*  
Mohammad Karimi Zanjani Asl  
Bonn – Qom 2012